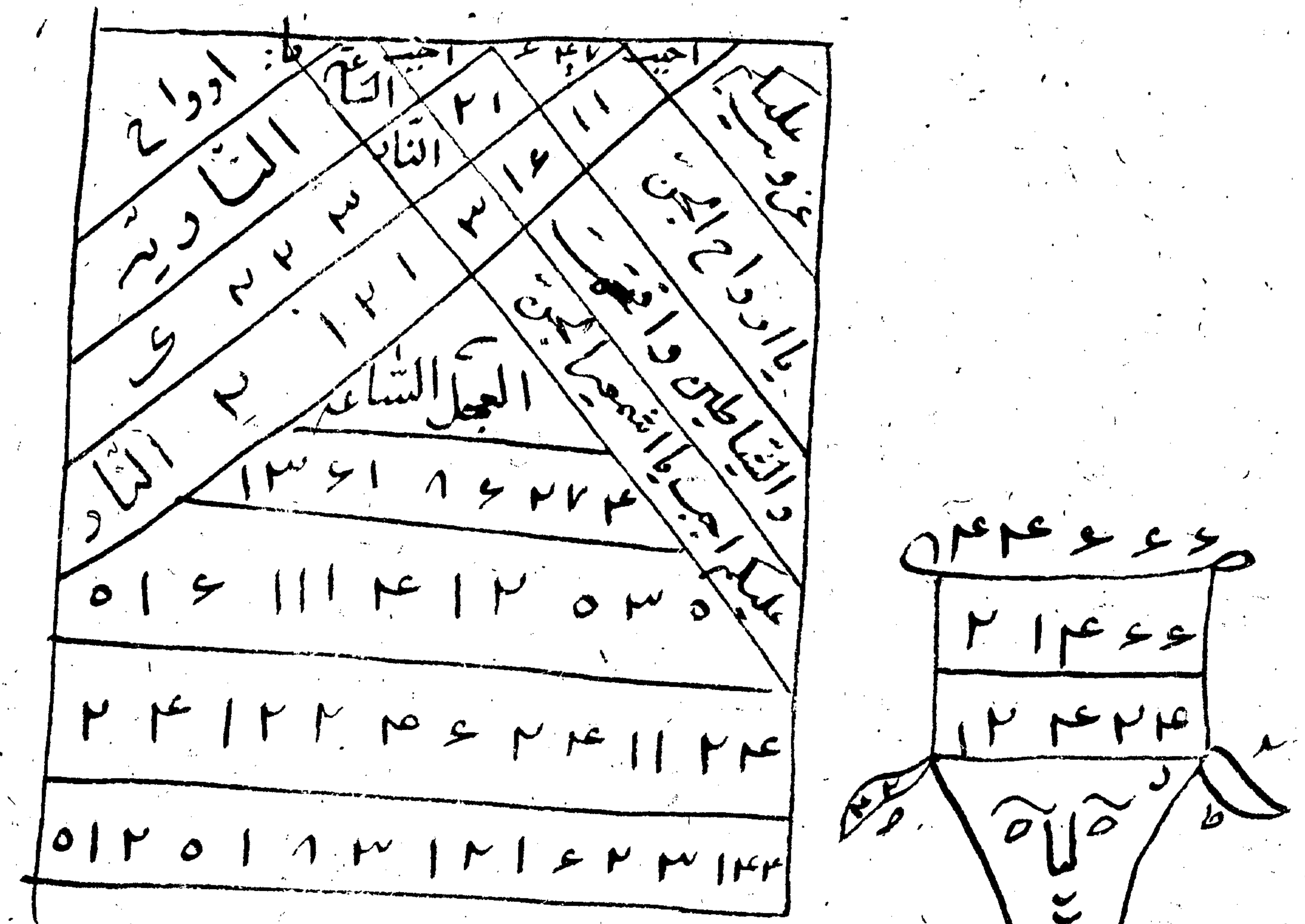
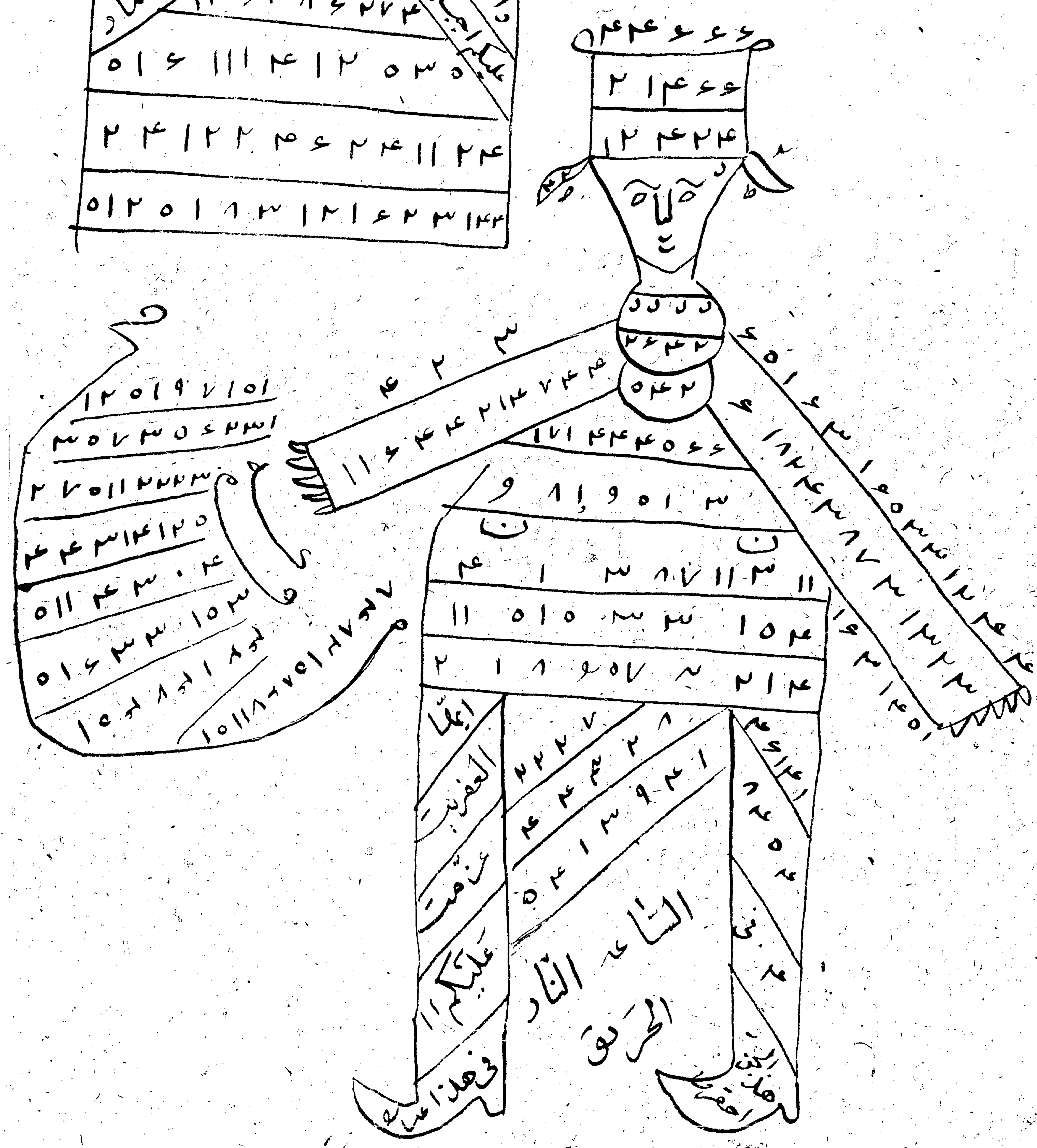
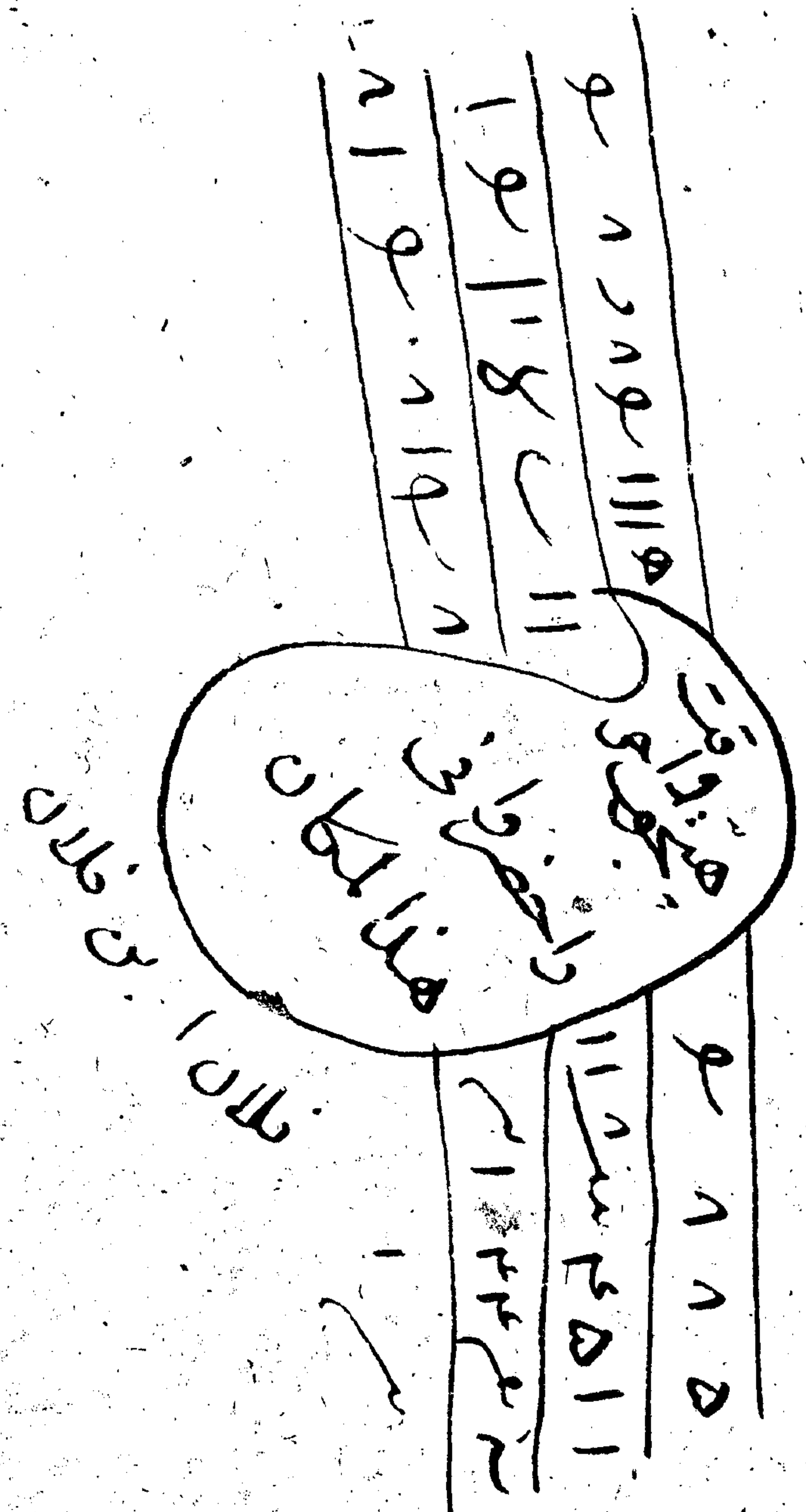
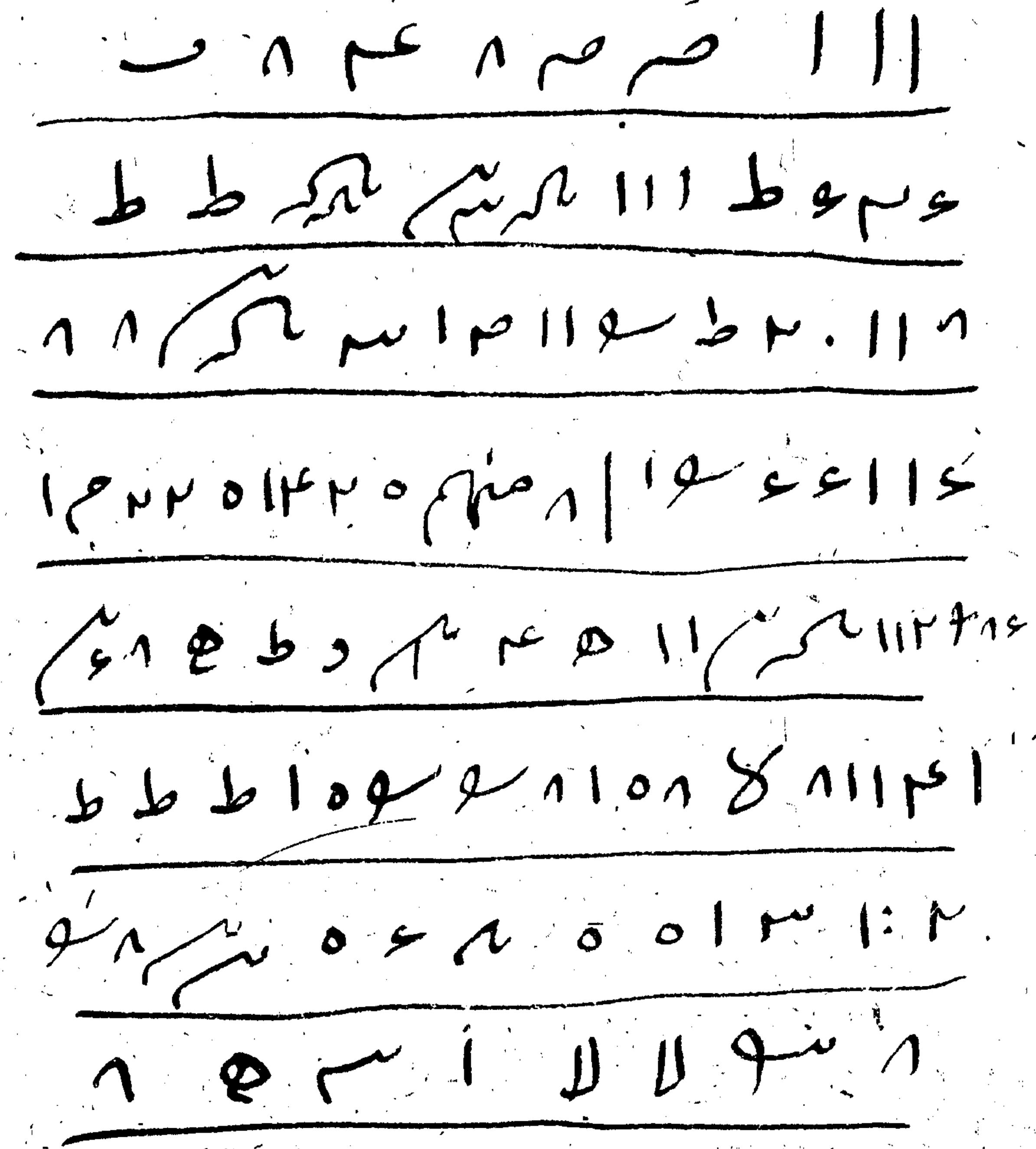
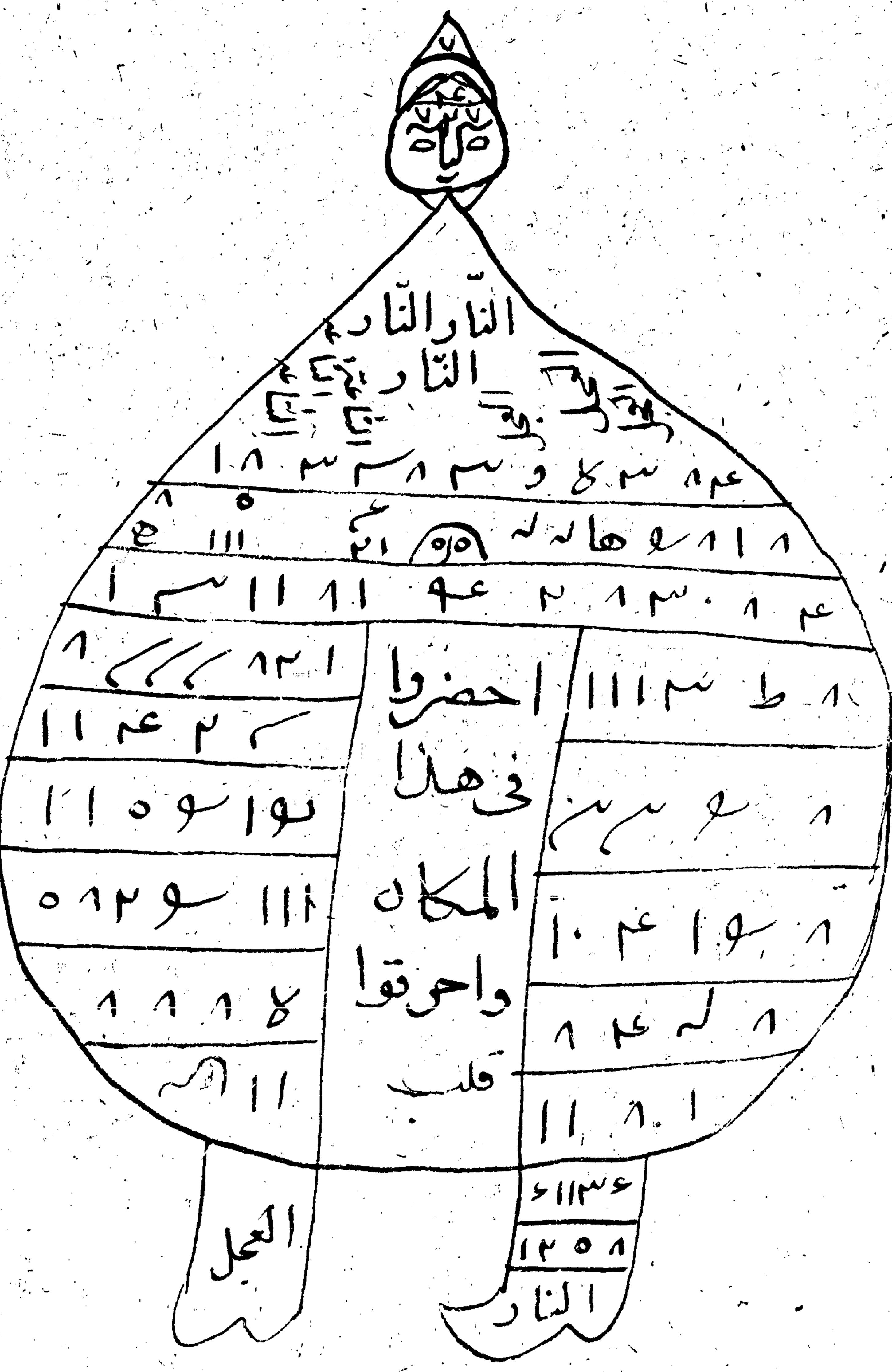

العجل الساعة
النار
النارية

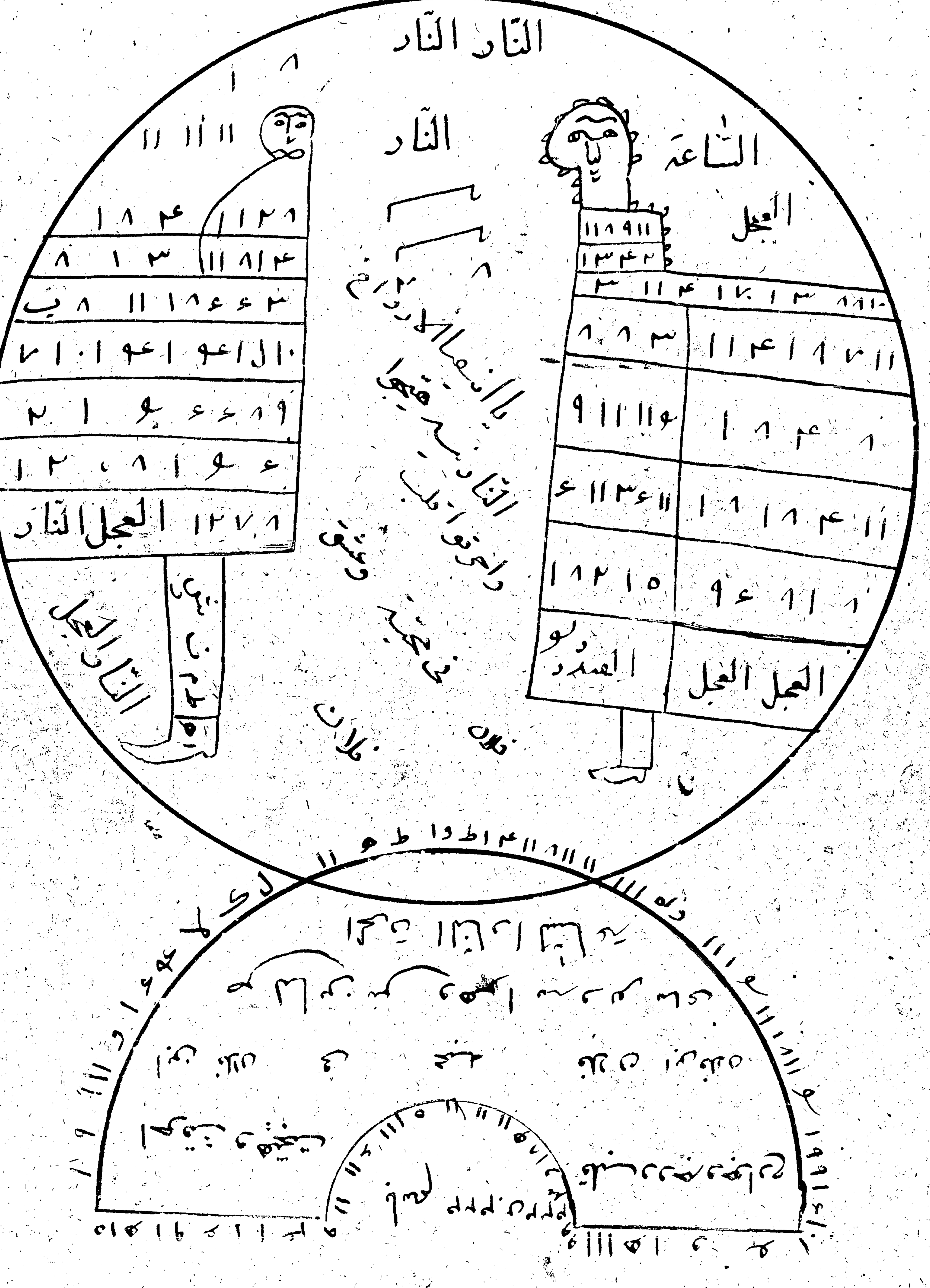

العفريت
عليكم
في هذا
الساعة النار
المحرق


هذا المكان
فلان ابن فلان




النار النار
احضروا
في هذا
المكان
واحرقوا
قلب
العجل
النار

حب شیر طرح هندی امینت پوست هلیله زرد را ده درم بگیرد صبر سقوطری
بیست درم فلفل و دار فلفل از هر یک دو درم فاسید چهار درم و آب گرم
جهار ساخته و شیر سینی سه درم بخورانند . کحل که نزول آب را نافع است
صفت آن زهله بز کوهی ده درم دشحم حنظل یکمثقال فرفیون نوشادر
از هر یک نیم مثقال سکبینج نیم درم کوفته و بیخته با آب رازیانه تا آب تشد
سیر شد خشک کنند و یکبار صلایه کنند در چشم کشند . کحل دمعه
توتیای مغسول ده درم پوست هلیله زرد و صبر از هر یک چهار درم
فلفل پنجدرم دار فلفل یکدرم و نیم کوفته و بیخته استعمال نمایند .
کحل الجواهر . بصر را قوت دهد و تیز گرداند صفت آن سرمه اصفهانی
هفت درم مرقشیثا پنج درم اقلیمیا طلا دوازده درم مروارید ناسفته
سه درم زعفران نیم درم ساذج هندی دو درم صلایه کرده در چشم
کشد . کحل الجواهر . در نسخه دیگر سرمه شش درم توتیا چهار درم
مرقشیثا از هر یک دو درم مروارید ناسفته هفت درم ساذج هندی
یکدرم مشک یک طسوج صلایه کرده چنانچه الست استعمال نمایند
کحل الجواهر . بنوعی دیگر سرمه اصفهانی توتیای هندی از هر یک ده
درم مرقشیثا مرجان سرخ دهنه فرنگی عقیق سرخ طلا نقره با میران
چینی فلفل سفید دار فلفل اقلیمیای طلا و اقلیمیای نقره روی سوخته از
هر یک چهار درم سرطان بحری مروارید ناسفته ساذج هندی
از هر یک شش درم یاقوت سرخ لاجورد دشنه زعفران لوبان
بس سوخته از هر یک دو درم صلایه کرده استعمال نمایند
کحل روشنای نافع است از جهت ضعف و شب کوری و صفت آن
بس سوخته ساذج مغسول از هر یک پنج درم فلفل دار فلفل و شحم
حنظل زعفران از هر یک یکدرم نشا بوره ارمنی صبر سقوطری از هر یک یکدرم
اقلیمیا دو درم صلایه کرده استعمال
نمایند .



صورت نعل است کنده بود

وبه نستعین

هذا کتاب بسم الله الرحمن الرحیم اسرار قاسمی

حضرت قاسم العطیات وعالم الخفیات له الحمد فی الغدوات والعشیات بعون عنایت بیغایت و بی نهایت حضرت سید السادات ومنشاء جمیع السعادات اعنی حبیب لازم الترحیب خود را صلوات الله وسلامه علیه وآله المقربین لدیه وعترته وصحابته الیه کسوت صفوت پوشانید و بر منصب علوم خلوت جمال ارزانی فرمود که ویعلمهم الکتاب والحکمة وخبر بر زبان معجز نشانش در طلب حقایق دانش دعای اجابت انتمای اَرِنِی الاشیاء کما هی جاری شد تاکید اجابت این کلمات معانی بیانش منقر قل رب زدنی علما وازاینجا معلوم میشود که در خزاین قدرت جوهری شریفتر از علم ونقدی نفیس تر از دانش نیست وسرایت مراتب الذین اوتوا العلم درجات موکد این صورت و موید این معنیت و حضرت ولایت مرتبت مظهر العجایب و مظهر الغرایب وارث مرتبه سلیمانی مطالع انوار الرضا علی المرتضی علی محمد وآله جلایل الصلوات وکرایم التحیات وفضیلت علم وشرف فرموده حضرت قاسم فرموده علم روشنی جان هست

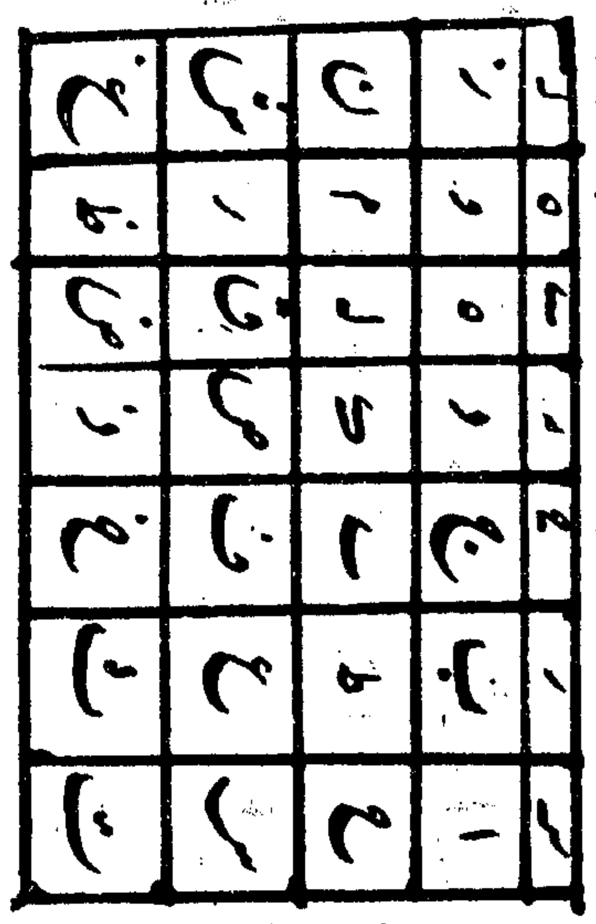
علم بود تا زکی آب وگل ∴ علم نسیم چمن جان بود
زایچه روضه رضوان بود ∴ روشنی دیده امید اوست ∴ واسطه دولت جاوید اوست
هرکه بسرچشمه دانش رسید ∴ آب حیات ابدی را چشید ∴

وبه قسمت ازلی کمالات انواع علوم واصناف آن دو قسمت جلیه وخفیه وجلیه انکه سمت اشتهار یافته اکثر علما بر قواعد وقوانین ان مطلع میشوند واحاطه در دقایق کلیات وجزئیات آن مینمایند وخفیه انکه در زوایای اختفا مانده وهرکس را وقوف بر حقایق اسرار وبدایع آثار آن میسر نشود وبی ریاضت تام ومجاهده لا کلام اطلاع بر قانون استخراج خبایای آن دست ندهد از جمله خفیات علوم خمسه محتجبه است که از حروف اوایل اسمای ایشان بر وجهی که حکمای یونان وضع فرموده اند نکته سر مستفاد میشود بزبان اشارت دو حرف

دیگر در نام هریک بعد از حروف مبادی افصح اللغات ایما مینماید یا انکه این علم دریائیست مشتمل بر اصداف غرایب وهر صدف منطوی بر جواهر رغایب الا حرف دو آخر از هر اسم بهمان لغت ندای طرب باسماع ارباب طلب میرساند مصرع عاشقی کو که بشنود آواز اول انها علم صناعت اکسیر است وآن علمیست تبدیل قوای اجسام معدنیه بعضی ببعضی تا حاصل شود ذهب وفضه از باقی فلزات وآنرا کیمیا خوانند ودرین علم کتب وتصانیف بسیار است چون سبعه وسبعین وکتب جابر وشرف الذهب ومکتب ورسایل جلدکی ومختصر نظمی ومیزان اشعار خالدین ولید وطغرائی وحضرت مولوی وسلطان وله وابن عمویه وامثال آن دوم علم طلسمات وان علمیست که بدو دانسته میشود کیفیت وتمزیج قوی فاعله عالیه بمنفعله سافله تا فعلی غریب از آن حادث گردد وانرا لیمیا خوانند ودر این علم تصانیف بسیار است چون مصحف هرمس الهرامسه وطلسمات طمطم هندی و والیس اسکندرانی و هیاکل و تاثیر ابوبکر علی بن وحشیه و مانند آن سیم علم تسخیرات وآن معرفت احوال کواکب سبعه سیاره است از حیثیت تصرف ایشان که قواعد علویند در قوابل سفلی ودعوات وخواتیم وعزائم ایشان وتسخیر روحانیان وعزایم جنیان ومعرفت اقداح ومنادل ومثل آن واین محل مسمی باشد به هیمیا واز کتب معتبره شاملین وسر مکتوم ورساله هلالیه بباطن ومتفکرات است چهارم علم خیالات وان علمیست که بدان تصرف در خیالات مفید کنند ونتیجه اش احداث مثالات خیالیه است وآنها را در خارج وجود نیست واین علم بسیمیا مشهور است ودر مولفات حکمای قدیم بسیار است چون نوامیس افلاطون ومختصر جالینوس وعشر مقالات وخلاصه کتب بلیناس پنجم علم شعبدات وآن دانستن قوای ارضیه است ومزج آن با یکدیگر تا از آن قوت حادث گردد که از آن قوت فعلی مقترن بغرایب

قصد در یابد و این علم را ریمیا نام نهادند و ضوابط آن در رسایل مرموزات سراوی
و حیل و کوک ابن عراقی لسبیل استفاده مذکور است و کتاب سحر العیون ابی عبد الله
المغربی که بلباب ابن حلاج مشتهر شده مشتمل است بر علم سیمیا و ریمیا و رساله
عیون الحقایق و ایضاح الطریق نیز از مؤلفات حکیم ابو القاسم احمد السماوی
فنین آخرین را جامع است با فواید دیگر که ندارسیماست و آن دو بزرگوار این دو علم را
از لغت یونانی بعربی ترجمه کرده اند و بعضی کلمات اسرا بخط طلسمات نوشته و فایده
آن بکسی میرسد که لغات عربیه و اصطلاحات ادبیه و اقلام متنوعه در خطوط عربیه
واقف باشد و بی تعلیم استاد ماهر و تلقین معلم کامل وصول بآن مقصد اقصی محال
و نزول در آن مرصد اسنی مجرد وهم و خیال رباعی بی جرعه غم کسی بجائی نرسد
ناخون نشود دلی بکامی نرسد :: از لذت حکمت طلسمات نفره بوی که دهد بهر مشامی
نرسد پس بنام عموم فواید و شمول عواید آن در کتاب که لب لباب اولو الالباب
اولوا الالباب است مثال بیمثال لازم الامتثال از عالیجناب نقابت شعار
هدایت نصاب ولایت اکتساب خلاصة النقباء والسادات نقاوة النجباء من
اعاظم اهل السعادات قدوة الاسرة العلیة العلویة البهیة الصفیة المصطفویة
العربیة من نسل من قال للروح الامین :: وقد ناديه هل
من حاجة اما الیک فلا :: الذی باهی بزواهر احسا
جو الانساب واشتهر بالانتساب الی امجاد جنابه کرائم
الاحساب نظم سرآرای ایوان سعادت :: سعادت بخش دیوان سیادت
نقیب زمرهٔ سادات عالم :: برفعت اشرف اولاد آدم :: المختص بالعز الدائم
والفضل القائم جلال الدولة والملة والنقابة والنیابت والدنیا والدین سید
قاسم لازال مؤیدا من عند الله بالنفس القدسیة مخصوصا من برهان
فضله بالکرامات الانسیة سمت صدور یافت که فقیر حقیر حسین بن علی
الواعظ الکاشفی ایده الله تعالی باللطف الخفی آن کتاب مستطاب را بحکم

تحقیق گلشنی است مشتمل بر گلهای تازه و مخزنی است محتوی بر نقود جواهر
اندازه بلغت فارسی ترجمه کند و در هر زاویه که خابیه باشد که من خبایا فی
زوایا بر طبق توضیح نهاده لونی سازد که هر یک از طالبان صادق و محرمان
اسرار دقایق بقدر استعداد و استحقاق خود از آن فایده توان گرفت
فرد کس نیست که نیست بهره مند از تو ولی :: اندر خور خود بجرعهٔ یا جامی
پس این امر مطاع را بخلوص تمام اطاعت نموده بترجمهٔ کتابین مذکورین اشتغال
رفت و قواعد علمین را که هر کتاب بر آن اشتمال داشت و بازوا
یدی که از کتب دیگر در آن دو فن بنظر رسیده بود بآن انضمام داده بر نمطی خاص
بعبارت روشن ایراد نمود و بعضی الفاظ که تصریح بدان مقتضای حکمت
نبود بقلم خاصه مرقوم گشت مقصد نقوش تا نامحرم در ربود از خوش که این
رساله که باسرار قاسمی مسمی گشته بر دو مقصد مبنی ساخت هر مقصدی مشتمل
بر چند فصل و وصل و من الله الاعانة والتوفیق مقصد اول در علم سیمیا
و کلیات آن بر چهار اصل و خاتمه اشتمال دارد اصل اول بباید دانست
که اصل همه اصلها درین علم سه چیز است عظام و رنا دومدا و دو مدا و دمدا
اعمال سیمیا برین اصول ثلثه است و بیان هر یکی از اینها در فصلی مذکور
میشود فصل اول در عظام و آن عبارتست از سه استخوان هدهد و خواتیم
ثلثه و اسمای ثلثه متعلقه و منسوبه بدان و کیفیت حصول او بر منوال است
که بیت و چهار روز بریاضت هدهد قیام نماید و او را در قفسی محبس کرد
و طعمه از حب السوس خوراند و بجای آب گلاب خوشبوی باو نوشانند و در
روز بیست و پنجم کار دی تیز که از مس احمر ساخته باشند بستانند
و این اسم اعظم را بقلم طلسمات که از حضرت سلیمان ع مذکور است بر یوجه
اهل ا ۸ ا ل ۸ و ۱۱۲۱ ط و ۱۱ ح و ۱۱۱ ی ۲ ی و ۱۱ ل ا ل د م
یا لشتل اعبنون لما ادید نبران کار دنوشید و این دقیقه باید



که قمر متصل باشد بسعد از نظر طالع این کس که عامل است و اگر طالع او معلوم نباشد طالع
مسئله را بگیرد و قمر را بدین اتصالات محوز دهد و صاحب طالع نیز قوی حال باید پس
او را بدین کار در بیع نماید بر نوعی از رصاص و ملاحظه تمام باید نمود که یک قطره از خون او
بر زمین نچکد که تمام عمل بفساد آید پس سرش از تن جدا کند و دلش در میان هر
دو کتف بیرون آرد و تاج او را از مغز سرش قلع کند و اطراف سینه او را فرا
گیرند و سه پر که اطول پرهای دم او باشد با آن ضم نماید و راس و قلب و اطراف
بالهای پرهای او را از قلع پاک محفوظ سازد و در حفظ آن مبالغه نماید تا به
حاجت بکار آید پس هدهد را از تنعدار و احد فضلات پاک کند در دیگ
اندازد و به آتش معتدل بپخته سازد و گوشت و شوربای او را تناول فرماید
و آنچه جهد فرماید تا استخوانهای او را فرا گیرد و او در طاس آب اندازد و
باحتیاط تمام در نگرد استخوان بزرگ ببیند در سر آب آمده و یکی دیگر در وسط
آب قرار گرفته و دیگری در ته آب رفته و این سه استخوان ایره‌ها را با آن
نر دل و بال و پر که نگاه داشته بود ضم کند و در ظرف آبگینه مطین
بطین حکمت بآتش ملایم نبرد تا خاکستر شود و آن را ما را الاول خوانند
پس در ظرف پاکیزه نگاه دارد تا بوقت عمل در عمل آن مذکور خواهد شد
در فصل رما و در این فصل اعمال ثلثه نوشته میشود در سه وصل وصل اول
بدان که آن استخوان در تک آب رسوب کند طبع خاک دارد و او را روحانیت
هست که او را شمعون خوانند و عمل او در سعد نباتات است و نباتات و آنچه
تعلق بکوه و صحرا دارد و او را خاتمیت و آن را خاتم الالهیه خوانند و در این
علم بجای عزیمت و تسخیر جن و انسی دارد که در وقت عمل بدان تکلم باید
کرد و آن بمنزله عهد و قسمت در تسخیرات پس آن خاتم را با آن عظم باید نوشت
و با اسم روحانیه او بر ... و اسم او اینست



علهکطسینا و چون کسی خواهد که عمل کند بر این عظم هر آینه

عمل او را ضمانت خواهد بود بستانها آنچه از سعد نباتات یا معمولات از آن مثلا کاجی
بزرگ از جنس یا فلزی دیگر و آن عظم را که خاتم و اسم روحانیت او بر آن
مکتوب است بر بالای وی نهند و از صاحب یوم یا لیله و حضار و ند ساعت که
عمل در آن واقع میشود استمداد نموده نام ایشان برد و به اسمی که قسم آن عظم است
متکلم شود و پنجاه و یک بار بخواند پس گوید که خذ یا شمعون خذ
علی العیون آن طاس را با آنکه حاضر شود از نظر حاضران غایب گرده
بر وجهی که مطلقا آن را نه بینند تا وقتی که استخوان برداشته شود و از نظر
بدان اسم خاموش گردد و این عمل یک نمونه ایست که جمله شئات در زده
شد و بدین عظم جمیع اجزای ارض و جبال و معادن و گیاههای بی ساق
بر هر وجه که خواهند تصرف میتوان کرد والله اعلم بالصواب وصل دوم
آن عظم که در وسط آب بود طبع هوا است و اسم روحانیه او زیتون است
و او را خاتمیت بر این سان



و اسم او
لوسحطهیثا و عمل این عظم در هوا نباتات است در طیورات
و در سحاب و برق و رعد و باران و برف و امثال آن و این اعمال
بی نهایت است و بر آن مثال یک عمل بیاریم چون کسی خواهد که چنان
فرماید که باشان بالا میرود و دیگر عظم مذکور را بعد از کتابت خاتم و اسم روحانیه
بر آن و اسم قسم را بخواند و چهل و سه بار و از دست خود چیزی مانند رسن و
امثال آن بر هوا افکند و نام صاحب روز و ساعت بر دو گوید که یا زیتون
خذ علی هذه العیون و گوید اینک رفتم حاضران محفل چنان
بینند که او بالا میرفت با آنکه خود در میان قوم نشسته باشد و همه
از ارتقای او متعجب و متحیر باشند و تصرف در این عمل از حد حساب بیرون است
وصل سیم آن استخوان که بر سر آب آمده طبع نار دارد و اسم روحانیه
او سیمون است و خاتم او بر این منوال است



واسم قسم او اینست کینسلهونیشا چه عملش در ناریات است که بهر نوع که خواهد تصرف تواند کرد مثلا اگر کسی چنان خواهد فرا نماید که آتشی عظیم برافروخته است و در میان آتش نشسته است و بازی میکند بکرد عظیم مذکوره را داسم روحانیه و خاتم بر دو لسید و جهل دیک بار قسم بخواند وصاف روز باشد و خداوند ساعت را یاد کند و گوید که یاسیون خذ علی العیون مردم را در آتش در نظر آید و گوید که قسم در آتش نمی نگرید همه او را در آتش ببینید و حالی آنکه او با ایشان نشسته باشد و مثل این عمل بسیار در باب ناریات است والعاقل یکفیه الاشاره

نکته: باید دانستن که این سه روحانیه که مذکور شد فایض از روحانیه نیز اعظم اند و تسلط ایشان بر جمیع اعمال سیمیا و شعبده و تصرف خیالات و تلبیس بر عیون نزد علما این فن ثابت است و هر یک این روحانیات مقدم جماعتی اند از ارواح که آن جمع همه مطیع اسم این روحانیه اند و هر که محافظت کند برین اسما او را خدام داتیه بدید آیند که در هر چه فرماید امداد و اعانت نمایند و شرط کلی معرفت اصحاب ایام و ارباب ساعات است و بعضی از مغاربه ارباب فصول سنه را نیز داخل داده اند و در خاتمه این مقصد ایرای بدانستن آن خواهد شد فصل اول در رماد و آن نیز بر سه نوع است رماد اول که در فصل سابق شمه از آن صورت تحریر رفت و رماد ثانی و آن رماد خطاف است و صورت عمل او بر این وجه است که از فراخ خطاف را از آشیانه او بر دارند و آن مقدار که باشند در اغلب چهار میباشند یا کمتر از آن و اینها را بخشنبه اول یا آخر ماه ربیع الاول بوقتی که دخل بر تثلیث عطارد باشد در حجره جدید انداز دو در غیر ماه ربیع الاول نیز میباشد اما عمل درین ماه اتم و اکمل است والبته در پنجشنبه اول یا آخر ماه باید تثلیث عطارد بزحل و هنگام برداشتن ایشان

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۲	۸۸	۸۰	۳۸
۸۲	۲۴	۲۱	۸۸
۲۵	۲۷	۸۵	۲۲
۸۸	۲۸	۲۴	۲۹

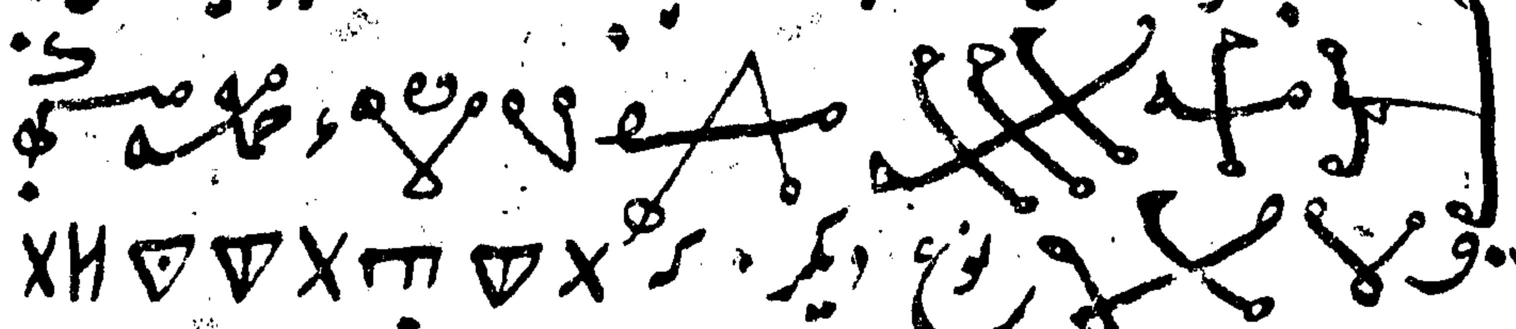
از آشیانه هفت نوبت این اسما باید خواند که ظهیره فتعلیش اندر یوش ابدیوش ماروش طهوش والبش هاروش مهوش الوعاث تیعا ظلیوث شلیوث اجب یا بیطروش بطیموخ ظیموخ قداش قدوس سبوح رب الملئکة والروح اجیبوا ایتها الارواح الشمسیة النورانیة وافعلوا امرکم به هذا الاسم العظیم بهلسلیشاع نطالطلط خفیث هسهش هسی سلیخ یمرها هاینوکل ناهوش یعویوبیه ننکه بتکفال

و بعد از خواندن آن افراخ را نیز باید دانست و بوقت مذکور در نظر مذکور برهنه خضرا باید افکند و مشدود الرأس دفن باید کرد اگر افراخ چهار اند در سر چهار راه و اگر سه اند بر سر سه راه و اگر دو اند بر ممر دو راه و در یکی عمل نیت وادنی است که چهار باشند و چون دفن کنند هفت شبانه روز محافظت باید نمود تا کسی بر آن مطلع نشود یا جانوری بنبوی ایشان قصد برهنه نکند و در شب هشتم بوقتی که مردم در خواب باشند و آواز ها فرو نشسته باشد آن ظرف را بیرون آورد و دیگر باره از ایشان استمداد بار نمود باز اسما مذکوره را هفت بار بخواند و بر ایشان دمد و بیرون آرد و در اناء اندازد تا موی ایشان بسوزانند تا خاکستر شود و آن را محفوظ سازد که رماد ثانیست اما رماد ثالث در خاصیت از رماد اول و ثانی بیشتر است و آن رماد را از [illegible] گیرند و این جانور باید که یک رنگ باشد بی علامتی و نقطه از لون دیگر و طعمه و آب او باید که بر وجه حکمت باشد اما طعمه او چنان است که از نان گندم تب و یک سیر فراگیرد و بمقدار خشن وزن او روغن زیت اکو اضافه کند و هر دو را در هاون افکند و بکوبد بغایت نرم تا یکدیگر ممتزج شود و چون مرهم شد پس آنرا به سه قسم منقسم سازد و در هر شبانروزی یک قسم بوی خوراند و آب خمر انگوری باشد مخلوط بدهن است

مذکور و بعد از سه شبانه روز که بر نحوی که تعلیم و تشقیه کرده باشد و را آورد در درون
دیگ سفالین انک کرده که نو باشد و هنوز در وی چیزی پخته باشد و در زیر دیگ
آتش بکرده بکار دولا دا آید از که بغایت تیز باشد دیگ کنند بر وجهی که چون
او هیچ در خارج قدر بریزد پس دل او را بیرون آرد از جند او دینافد و هفت
دانه از سنجه خروع در درون دل او نهد و شکاف آن را بریسمان محکم
بدوزد تا آن حبوب از وی بیرون نه آید پس در دیگ افکند بعد از آنکه
سایر اعضای او با چون او در دیگ نهاده باشد و در زیر پلیاسی بر وی
ریزد و عمل این ذرور بر آن وجهت که بکبریت دیگ حبه الخروع وانار ازان
کند و بهمان وزن خولنجان مصری خام کند و هر یک را جداجدا بکوبد در
غایت نرمی و بهم دیگر بریزند پیشتر تا چون غباری پخته کرده با هم بیامیزد
واین ذرور حکیم بلیناس است پس از آن ذرور در دیگ باشد تا چون
و سایر اخلاط که درون دیگ است آمیخته کرده و سر دیگ محکم کند انکه تنور
گرم سازد و آن دیگ را که قبل از این در طین ساخته باشد و خشک کرده باشند
در این تنور نهد و حوالی او را انگشت بر کرده اند و باید که مقداری یک شبیه
خاکستر بر روی دیگ باشد پس یک شب آتش در این تنور بسوزد تا ظاهر
در دیگ است محترق گردد و یک شبانه روز رها کند پس دیگ را …
بلند بیرون آرد و دل سوخته را فرا گیرد و حبوب که در وی بود بشکند و هر چه سوخته
باشد باز در دیگ افکنده و آنچه نسوخته باشد بشکند و نگاه دارد که بجهه اخفا
بکار آید انکه رمادی که در دیگ است بیرون آرد و در ظرفی کند که برو
مشعل های گلی … میتواند کرد و این را رماد ثالث گویند و خاصیت هر رمادی
در وصلی آورده میشود من الله المعونة والمدد فصل اول در خاصیت رماد
اول واو و اقلاب انسان است از صورت بصورتی و اصل در این علم
باشد و ساختن بنحو چنان باشد دیگر بدانکه حب خروع و حب آس و حب … و حب

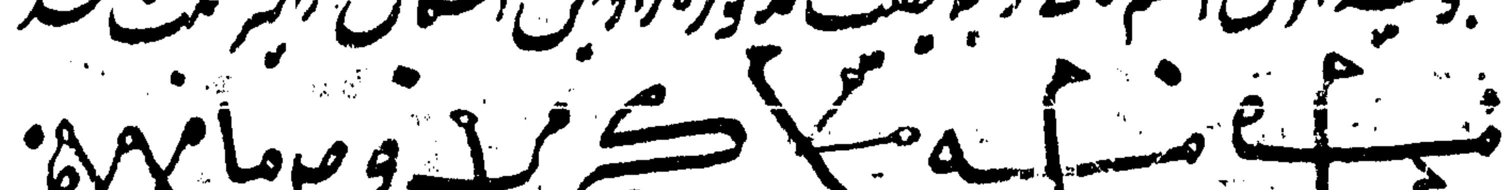
نیز هر یک از هر یک درمی و جداجدا هر یک را نرم کوبند تا مانند غبار شود پس بریزد
و با اسم بیامیزد و بوزن مجموع رماد مذکور اضافه نموده بدم فصاد یا حجام عجین کنند
انگه از وی حبوب سازد هر حبه دو دانگ و برای تجربه محافظت نماید و چون خواهند
که رماد مذکور را بدم انسان و کلاب حل سازند و بر هر ورقی که باشد بنویسد
اسمی از اسماء ثلاثه که مختص بدان عمل است مفرده نه مرکب یعنی حرف حرف بنویسند
بقلم داودی و علامت خاتم نیز رقم زنند و بهمان وجه که مذکور شد و اسماء
مختصه بهر یک بخوانند و آن ورق را بدست گرفته [illegible] حاضر
کند و بدست وی دهند یکی از حبوب مذکور را در آتش نهد و در زیر جامه او دود کند
کن الطیر الفلانی ای الحیوان الفلانی فانه یکونه کذا باذن الله
تعالی و در هیچ رساله بیان قلم داودی ذکر نکرده اند واین فقیر صورت
آن قلم را پیدا کرده اسماء ثلاثه را بحروف مفرده بدان قلم اینجا ثبت کرد تا عامل در
اثنای عمل سرگردان نماند و حروف قلم داودی این است اما شمون را بر این نحو نویسند [illegible]
[illegible] اما … را بر این نحو نویسند [illegible]
[illegible] اما سیمون را بر این نحو نویسند [illegible] و واضع این خط
حضرت داود پیغمبر علیه السلام بوده والله تعالی اعلم فصل دوم در خاصیت رماد ثانی
و بر دو عمل بسیار کرده اند وقتیکه مداد سازند و آن در فصل سیم گفته خواهد شد
دوم آنکه مداد سازند و عمل اخفا حاصل میشود و کیفیت این عمل چنان است که فرا گیرد
هفت عدد حب خروع و … در خون الکوکلی یعنی جره سیاه بیاغارد هفت روز
بعد از آن بیرون آرد و هفت روز دیگر در خون گربه سیاه پرورش دهد بعد از
آن دفن کنند در … که با رماد مذکور آمیخته باشد و بدین لون اکوتر کرده
واین دانه ها اندک وقتی … و شاخها پدید آید و تخم او برسد پس همه را بیابد
یا دانه خروع را جمع کند و آیینه صافی در پیش روی خود بدارد و یک دانه را در زیر زبان
میگیرد و در آیینه مینگرد تا وقتیکه شخص خود را در آیینه نه بیند آن حب را نگاه دارد

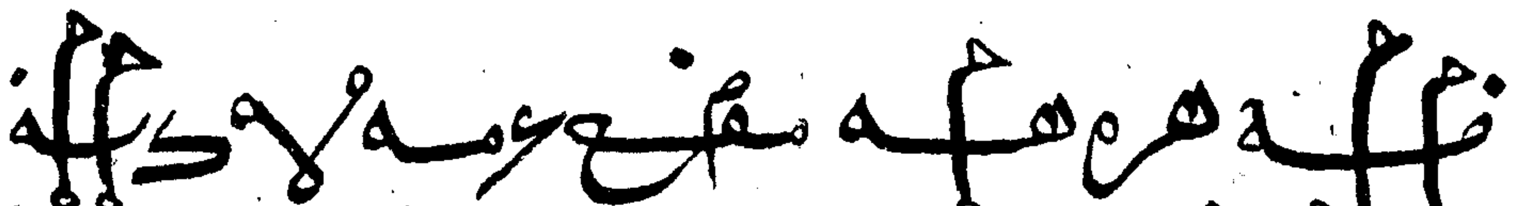
وباقی را بیفکند که با آن هیچ کار نیست پس هر گاه خواهد که کسی او را نه بیند آن حب را در زیر
زبان کرد در هر جا که خواهد برود هیچ کس او را نه بیند بقدرت رب العالمین جل جلاله .
وصل سیوم در خاصیت رماد ثالث و آن نی است که مداد با زند بجهة اخفا بکار آید
برآورده است که نیست درست که از آن دل سوخته بیرون آید هفت و رو در میان
این رماد پرورش دهد و در دکان نهند و اسمای مذکوره ظهری بخوانند و مقدار
این رماد بر گریبان جامه خود بریزد مقداری در آستین افشانند و هر جا که خواهد برود
که هیچ کس مطلقا او را نه بیند و باقی خواص او در فصل مداد گفته خواهد شد . فصل
سیوم . در مداد و کیفیت همان رماد است که با چیزی مخلوط میسازند و خواصیتی
بر کتابت بدان مداد متفرع میشود و مداد سه نوع است مداد اول که از رماد اول
سازند و مداد ثانی که از رماد ثانی حاصل کنند و مداد ثالث که از رماد ثالث است و خواص
این مدادها در سه وصل ذکر کنیم وصل اول در خاصیت مداد اول در وصل
اول از فصل ثانی یکی از خواص او در انقلاب نقوش مذکور شد بر سبیل اجمال لیکن
اگر بتفصیل خواهد مثلا که ... را خواهد که ... گردانند باز
مذکوره را بچون فصار مخلوط سازند بدستوری مذکور و در اسمی که بر طبع هوات عمل کند
و بر ورقی که خواهد کتابت فرماید و بدست کسی دهد و به دخنهٔ معلوم تحت ثیاب او
تبخیر نماید و باسمای مختصهٔ روحانیت او متکلم شود و گوید حاصل این اسرار که فلان
است در اعین ناظران فلانه گردانید که بقدرت خدای تعالی آنچه نام برده باشد
برآورده مرتسم شود و شرط کلی آنست که بر الواح این اشکال مذکوره بنویسد و اشکال اینست



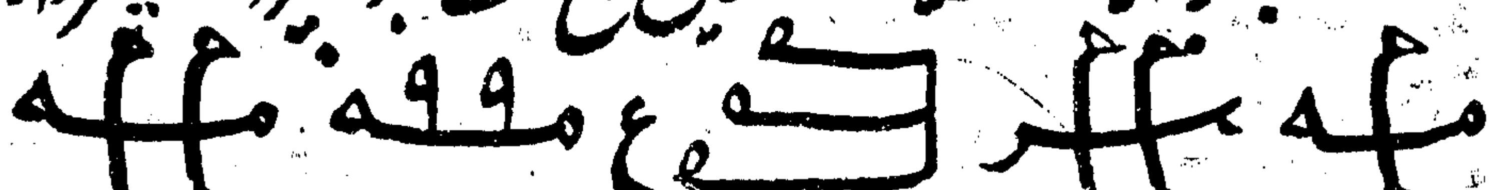
نوع دیگر

... گردانند رماد مذکور را بدم انسان حل کند و بر ورق
بنویسد همان اسم ثانی را بکیفیت مذکوره و این اشکال را نیز ثبت کنند





وچراغ و تبخیر و تکلم باسمای مختصه و فلان را در چشم هر که او را
بیند فلان گردانید بر همان و تیره است که مذکور شد و بقدرت ربانی
آنچه نام برده است همان شود از اشکال غافل نشود که اسم لغة یونان فلقطیر
گویند یعنی یار و مددگار و ارباب ... بر بنده کمان وصل دوم در مداد ثانی
و آن رماد ثانی باشد ممزوج و محلول بدم سنور آکحل و خواص این بسیار است و از
جمله هیچ خاصیت اینجا مذکور میگردد و ظهور هر خاصیتی موقوف بر فلقطیر است
یعنی که بدان مداد نوشته شود بقلم طبیعی خاصیت اول اگر بدین مداد فلقطیر
او را شب یکشنبه بر طشتی نویسند و آن را به آب سازند و سه ورق از درخت
لاد لا در آب افکنند و آن طشت را بر آتش و آن نهند و آتش نرم نرم در
زیر آن برافروزند تا گرم شود پس فرود آرند و به شاخی از همان درخت آن را
تحریک کند و باسمای ظهری که در اول فصل ثانی مذکور شد متکلم گرداند آواز
دلپذیر و صورت حسن صدای روح بخش از آن ظاهر شود اگر تغنی کند همان
تغنی بسمع رسد و اگر چیزی خواهند همان چیز بشنوند و اگر ندبه کنند همان نوع
صورت بظهور آید و در گریه و خنده همین نوع و معنی وجود گیرد و فلقطیر او اینست



خاصیت دوم چون خواهند که طیران کند از مکانی بمکانی فلقطیر این
عمل را بمداد مذکوره بنویسد بر نعلینی که از پوست تمساح ساخته باشد و از دست
خود در آویزد چنانچه دست وی او را مس نکند و از چوب اراک قضیبی بدست
گیرد و باسمای ظهری تکلم نماید و متوجه شود بمکانی که مطلوب است که در وقت
از ساعت بدانجا رسد بدان نوع که هیچ مرغ در طیران بدان مقدار
زمان نتوانند رسید و فلقطیر او اینست



خاصیت سیوم واگر فلقطیر این عمل بهمین مداد بنگارد

بر عودی بنویسد و اورا در موضعی عرس کند مثل درخت و در حین غرس اسماء مذکوره را بخواند هر که بدان موضع رسد مردی بیند ایستاده و اژدهای بدست گرفته که آتش از دهان او بیرون میآید و از آن صورت بترسد و از آن مقام بگریزد فلقطیر این عمل اینست وهی هذا [illegible]

خاصیت چهارم اگر کسی در شب جمعه این مداد فلقطیر را بر هر دو کف دست نویسد و بر بام بلند یا پشته عالی یا کوهی مرتفع برآید و هر دو کف دست خود بگشاید و اسماء معلومه بخواند فی الحال عمودی از نور فرود آید و بنوعی او را احاطه کند که از نظر مردم غایب گردد و کس را طاقت نظر کردن بدین نور نباشد و فلقطیر اینست وهی هذا [illegible]

خاصیت پنجم فلقطیر مخصوص این عمل مداد مذکور بر قطعه حریر نویسد و انرا در زیر نگین عقیق که بر خاتمی ترکیب کرده باشند نهند و آن انگشتر و آن انگشتری را با خود نگاه دارد و چون خواهد که در میان مردم غایب گردد انگشتری در انگشت بنصر از جانب چپ کند و دست خود را در آستین کشد و اسمای مذکوره بخواند و گوید بقوت این اسما پنهان میشوم و در وی بجای که خواهد برود هیچکس او را نه بیند فلقطیرش اینست [illegible] والله اعلم

فصل ثالث در مداد ثالث و آن رماد نارنست که بچیزی مخلوط و محلول میسازند و بدان کتابت میکنند و خواص او از حد و حصر و عدد متجاوز است و از آن جمله هفت خاصیت آورده شده با فلقطیرات هر یک خاصیت اول چیزی ازین رماد با حنا که سرخ باشد برآمیزد و در ظرفی زجاجی و بنویس فلقطیر این باب را بر کاغذی پاک و در میان پنج و در عمامه خود نه و ازین رماد بمقدار دانگ تطعیم کسی کن در آب یا شیر یا در هر شیرینی که خواهی و دست او در دست گیر و هر جا که خواهد برود و از عجایب و غرایب هرچه خواهی بخیال آن بگذران که آن کس اثر معاینه

ببیند و ترا خبر دهد و مانند کسی بود که از عقل بر طرف باشد و چون خواهی که با خود آید آن بطاقه را از عمامه خود بیرون آرد و در عمامه او وضع کند تا با هوش آید و هرچه دیده بالتمام باز گوید فلقطیر او اینست [illegible]

خاصیت دوم این رماد را به ورس برآمیزد و قطعه از پوست دباغت داده بی رنگ فرا گیر و بشکل دینار ببرد فلقطیر او بدین مداد بر وی نویسد و انرا بردارد و بند دیگ و بنه دیگ هر کس که خواهد و جای بالستد تا آنکس او را نه بیند و از آن رماد اندکی پیش وی بریزد و به اسمای مذکوره تکلم نماید پس خود را بوی نماید و آن جلد که بر شکل دینار است بوی دهد چون بگیرد و در آن نگرد زری تمام عیار بیند و آن رماد با آب آمیخته بر کاغذی سفید نوشته باشد نقره پاک بی عیب بنظر وی در آید فلقطیر او اینست [illegible]

خاصیت سیم رماد مذکور را بدم آدمی ممزوج کن و فلقطیر او بدین مداد بر پاک بنویس و در وقت نوشتن اسمای مذکوره را مکرر میکن الغاه آن قصبه در مکان تاریک نصب کن پس چراغی افروخته بدان موضع در آر و اسما را میخوان و هر که بدین جا در آید شخصی بیند ایستاده چون مذکر باشد مردی بیند و اگر چون مونث باشد زنی و آن شخص مذکر با لباسهای خوب و شکلی زیبا متوجه قبله باشد و آن مونث با صورتی در غایت حسن و جمال آراسته بحلی و حلل روی بجانب مشرق بود و از مشاهده این شخص مردم متحیر و متعجب شوند و بر همین نوع باشد تا وقتی که حروف که در قصبه مکتوب است محو سازی آن صورت پنهان گردد و در همان قصبه باید فلقطیر این عمل اینست [illegible]

خاصیت چهارم رماد مذکوره را به آب باران حل کن و حروف فلقطیرش را در زیر هر کا قدم خود بنویسد و بمسجد جامع یا مصلی یا هر جمع که خواهد رود

بنشیند تا وقتی که همه مردم جمع شوند پس مقداری از آن رماد در میان ایشان نشر کند در چیزد و به سرعت روان شو و اسم مذکور را بخواند مردمان به بینند که وی بر هوا میرود و هر زمان ارتفاع او بیشتر میکند پس اگر حب خفا با خود دارد و در زیر زبان گیرد تا از نظر ایشان غایب گردد و ایشان در هوا مینگرند و او را میجویند و او در میان ایشان ایستاده و هرچه میگویند میشنوند پس اگر خواهد که خود را ظاهر گرداند مقالات ایشان بر ایشان بازگوید تا تحیر و تعجب ایشان بیفزاید و فلقطریش اینست

لسه مووحاه ۲۰۲۰۰ محاج ۸۱ ۴ ومحا خاصیت پنجم

این رماد را بخوان هر مرغ که خواهی حل ساز و بدان محلول حروف فلقطریش بر کف دست خود بنویس و به مجمعی درآی و اسما را بخوان و آن مرغ را که خواهی گرفته نام بر و از رماد مذکور قدری بر روی مردم افشان و از جای خود متحرک شو که ترا بر صورت همان مرغ بینند و با آن لون و هیات و فلقطریش اینست

وهی ۱۲ ح ۲ ها ها دالی کرک ۵ ه ۸ د ش

خاصیت ششم چون خواهی که دریای یا جوی بخلق نمای و این عمل ابوالحسن اعجاز است و صاحب کتاب سحر العیون یوسف بن احمد گوید ما از شیخ ابوالحسین این عمل مشاهده کرده ایم فرا گیر تو آب از هر موضعی که خواهی و بعوض آن زند البحر در آن موضع ریز و تکلم کن با اسم ظهیری و از آن رماد خالص غیر ممزوج بر بالای آن فرش کن و با آب بحر یا نهری عظیم قدری از رماد حل ساخته بر قطعه کاغذ سفید این پنج کلمه که فلقطر اوست بنویس بقلم غیر طبیعی الفلقطیر هذه بهو نشق

سابوسال بکلیلوس اتمیلو سیعو سال ذ ور مرا

مواجهه ناظران بدار که همه ایشان در آن مکان دریای ببینند که امواج او متلاطم باشد یا نهری عظیم مشاهده نمایند و نمایش نهر یا نهر تعلق بحنان عامل دارد و با آب ممزوج بر سر ما خاصیت هفتم بگیر دم الاخوین و نرم نرم بکوبد و با شمعی که بزرگ ریتبر ساخته باشند عجین کند و لباس رکوی زر واین

رماد را بدهن یاسمین حل کرده و اسم خمسه را که در عمل سابق گذشت بدان مداد بر رکو بنویسد و از این عجین صورت شمعی بسازد و در آن رکو بپیچد و در میان شب طشتی پر آب سازد آب باران یا آب نهری بزرگ و آن شمع را در وسط آب تعبیه کند و اسم مذکوره اعنی ظهیری بخواند و مید مد که ظاهر شوند و بنمایند از هر مکان روی بدان آب نهاده و بر حوالی طشت دوران کنند و سر ها با آب فرو برند و خود را جلوه دهند در احسن صور و این از عجایب اعمالست والله اعلم

اصل دوم در نوامیس و این اعظم اعمال سیمیا است و اخفی علوم آن و بزرگان فرموده اند که علم نوامیس اکثر الفواید و اوفر الشدائد است یعنی منفعت اولیا را است و منفعت اوپیشما را است و چنین آورده که نوامیس علمیت که بدو بنمایند چیزهای که خلاف عادت باشد یا در عالم اکبر یا در عالم اصغر اما در عالم کبری شاید که در علویات باشد چون اخفای شمس در نهار و اظهار آن در شب و ابراز کواکب در روز میتوانند بود که در سفلیات بود چون مشی بر آب و حمل اشجار با ثمار در غیر وقت آن و نمودن برگ سبز از درخت خشک و سجود اشجار و انحنای آن و نمایش مابین السماء و الارض میرزهت چون رعد و برق و صاعقه و باران و برف و امثال آن یا در عالم اصغر چون انقلاب صورت انسان بصور حیوانات و خفا از چشم مردم و نمودن خود را بصور حیوانات مختلفه و مانند این و این ناموس بر دو نوع است یکی اکبر و آن بر امور کبار و مهمات کلیه اشتمال دارد و کیفیت تاثیر آن بهیچ وجه معلوم نیست با وجود ظهور آثار واضحه از آن و این را ناموس اعظم نیز گویند دوم اصغر است و کیفیت تاثیر آن بر جمعی از ارباب الباب که اذهان سلیمه و طباع مستقیمه دارند واضح است و هر یک از اعمال ناموسین در فصلی رقم ثبت می باید و هو الموفق

فصل اول در اعمال که تعلق بناموس اعظم دارد و از آن علمها که از چیزها اخص خاصیتها است نسبه عمل مشهور گشته

تعفین و تدخین و تزئین و این النواشئه در سه وصل ایراد کرده شود وصل اول
در تعفینات و اصل اکثر تعافین حجر الشمس است و آن حجریست که شب روشنی میدهد
چون چراغ افروخته و حوالی خود را منور میسازد و چون این حجر بدست آید او را
کوفته با برابر او آب گرم خمیر سازد و بگیرد [illegible] هرکدام
خواهی و [illegible] کن مرور تا وقتی که [illegible] گشاده گردد
قبل از دخول [illegible] در و بیرون از [illegible] خود را پس آن خمیر معمول را
در وی نه و باز اعاده عمل کن با دخان آن تا وقتی که [illegible] در وی
ریزد و آن حجر معمول دیرا از خود مانع خواهد شد پس اگر [illegible] است
خون بنی نوع او بر روی او جمال و اگر [illegible] است زدی او را چون
مثل او ملطخ سازد و او را در خانهٔ تاریک که آفتاب در وی نتابد بگذارد و بپوشد
کند و شراب میدهد و در هر هفته مقدار یک رطل از آن خونی که روی او بدان
آلوده است در طعام و شراب بدو ده تا وقتی که برآید و باید که قبل از ولادت
خلاصه آماده سازد و آن حجر الشمس است و حجر الکبریت و حجر التوتیا و الاخضر
و حجر المقناطیس همه اجزا برابر کوفته و بیخته و با آب برگ بید خمیر کرده و قرصها
ساخته هریک بمقدار نخودی و در سایه خشک کرده بعد از جفاف سحق نموده
مانند ذروری و در ظرف زجاج محافظت کرده پس چون وضع حمل واقع
شود آن مولود را در میان این ذرور خوابانیده که در الحال در کسوت بشری
جلوه نماید پس مادرش را در همان دم بقتل آری و خون او را در ظرفی
نگاه داری و آن صورت حیوان بشری را در انائی عظیم واسع از آبگینه
یا رصاص لاغیر در آری و بگذاری تا سه شبانروز بگذرد و هر آینه جوع
بر وی غلبه کند و مضطرب گشته پس او را از خون مادرش اطعام کنی
هر روز المقدار که بخورد تا هفت روز بگذرد و صورتی عجیب و هیاتی غریب
بر وی پدید آید و برای عجایب اعمال بکار آید و این را تعفین اکبر گویند و از جمله

خواهی این صورت آنست که او را در کوی سفید بپیچد و در پیش روی او آینه صافی
وضع کنند و بهمان ذرور تجمیر نمایند و در ۲۹ ماه یا در شب قمری ظاهر گردد چنانکه در شب
چهارده می تابد تا وقتی که آینه بر داری یا صورت را غایب سازی و اگر در اول ماه
این صورت را تبخیر کنند و چون او را خشک کند سحق نمای و نهر آدمی که از آن چون
صورت او منقلب گردد بصورت آنچه [illegible] در ولیت نهاده و اگر در آخر
ماه شکم این صورت را بشکافی و روغنی که در شکم او باشد بگیری و در کسی مالی صورت او
متغیر گردد مانند [illegible] شود و اگر این صورت را چهار روز تغذیه کنی چون
دمی و شیر لاغیر و جایی بگذاری که آفتاب بر او نتابد پس بیرون آری و شکم او را شق کنی
و هنوز زنده باشد هر چه از احشا یابی در وی از وی بیرون آری و نگاه داری که از
که بدن و جلیس را بدن احشا بیالای و در طرفة العین از هرجا بهر جا طولا او عرضا
توانی رفت و توانی آمد بقدرت الهی و اعمال این صورت بسیار است برین
مقدار اختصار افتاد در نوع تعفین دیگر را حجر الشمس و با زهره با نسیفه عجین کنند
و نیارد [illegible] و چنانچه در تعفین ساختن مذکور شد در عمل سابق
باوی عمل نماید آنگاه [illegible] او را چون سنگ پشت بیالاید و در خانهٔ
تاریک بگذارد و تا بوقت وضع و در ین مدت او را گوشت دهد آمیخته و بخشید دوم
فصاد و شراب [illegible] آمیخته با خون حجام تا در زمان وضع و قبل از آن باید که بر
درخت فندق و کف دریا و حجر التیس اجزا برابر کوفته و چون سلحفات
و زهره سمندون که مرغی مشهور است و برگ را آب بصره میباشد بسیار [illegible]
ساخته و بعد از جفاف سحق کرده و ذرور گردانیده آماده دارد تا چون آن صورت
متولد گردد در الحال که هنوز تر و تازه باشد از آن ذرور بر وی افشانند و او را
در انائی بزرگ پاک و وسیع داشته باشد و در اثر چهل روز او را بهمان
طعام و شراب که مادرش را میداد تغذیه و تسقیه نماید بعد از چهل روز
از آن انا بیرون آرد حیوانی بیند بصورت انسان الا آنکه یک پایی داشته باشد

او ودبی بکبار رآید و هر عضوا و علتی را شاید اگر چشم او را بر کند و خشک ساخته بساید و بدان اکتحال نماید اجنه و روحانیان را ببیند و اگر مغز سر او را با عنبر آمیخته کحل سازد و در چشم کشد کنوز و دفاین تحت الارض بنظر وی در آید و اگر زبان او را خشک ساخته بکوبد و با شیرینی آمیخته بنوشد کلام روحانیان بشنود و زبان اجنه بداند و اگر دل او را خشک نموده سحق نماید و با زهره او و زهره ماهی که قوریوس گویند و در بحر عمان میباشد و تاجی دارد چون تاج خروس و نهایت مشهور است بیامیزد و حبها ساخته و در میان دو درخت که بیکدیگر نزدیک باشند مجمره بنهد و یکی ازین حبوب بخور کند شجرتین بیکدیگر میل کنند بر وجهی که با تصال نزدیک باشند و اگر حبی از آن باب حل کند و هر جا دست خود را در امدادن ببالای و در زیر درخت بنشیند شاخ و برگ آن درخت میل بجانب تو کنند و منحنی گردند و اگر مغز سر این صورت را یا با مغز سر انسانی که تازه تر باشد بیامیزد بوزن هر که مشک تراشیده با آن یار کند و حب ساخته و در سایه خشک گرداند و در زیر درختی که خشک و بی بر باشد بخور کند که در ساعت تازه گردد و ثمره بر و بدید آید نقعفین فیکر بکیرد ۱۸ ۵

و با او همان معامله کند که در نقعفین سابقی گذشت اما حجر الشمس را با آب گرم و خمر از خون کرکس سیاه عجین باید کرد و تقطیع ۱۸ ۱/۲ او بخون قطا اسود و مراره او باید کرد و تطعیم بمغز جوز آمیخته با نان کوفته باید نمود و تسقیه با شراب ممزوج با دم مذکور یا دم قطا و پس برگ درخت سنبل باید گرفت و با ورق توت و ورق خروع السراس اجزا برابر کوفته و پخته نگاه باید داشت تا وقتی که وضع حمل شود فی الحال مولود را درین ذرور معمور باید ساخت و او را در اثنای محافظت باید کرد و هفت روز چیزی نباید داد و بعد از آن او را بمنفعه لطن او را بباید شکافت و احشای او را بیرون بباید آورد و با یکدیگر ممزوج ساخته بباید مالید تا مانند مرهمی شود و قدری از خون وی باید با آن خلط کرد و این مرهم را در هر عضو که خواهد مالند که از ضرب تازیانه و چوب محفوظ شود و اگر قبضه تیغ تیر آن غرض مالند کار نکند و اگر دل او را بگیرند و در پوست روی او که سلخ کرده باشند به بچه

۴۹۳۶	۱۰
۶۱۹۲۳۱	ل
۶۶۳۵۱۷	۲
۳۱۵۵۴۹	۱۰

بر سیاه محکم سازند و از حقو در آویزد که از نظر مردم غایب گردند چنانچه همه کس او را ببینند و اگر صورت را بلو رزد و رما داو را نگاه دارد وقتی که خواهد باران آید از آن رماد چیزی بر مجمره انداز د و بخور کند که باران باریدن گیرد

وصل دوم در تدخینات و اعمال تداخین از تقاعفین آسان تر است و یکی از دخنها آنست که چون بدان ادخان کنند بر سر کوهی یا صحرای که دور باشد از مردم چنان نماید که افق سرخ شده است و هوا را آتش گرفته و در میان هوا اسبان سیاه ابلق و سفید جولان میکنند و بر هر اسبی شخصی نشسته و حربه از آتش در دست و بر یکدیگر حمله میکنند و هر که این صورتها مشاهده کند توهم کند که عذاب بدیشان نازل میگردد و موجب توبه و خشیه قوم گردد و اجزای این دخنه هشت چیز است اول سه ماهی که در آب بحر میباشد و او را جیش میگویند و در نیل مصر نیز هست و دلفین خوانند دوم سه سام ابرص سیم سه سلامندر و آن نوعی است از سام ابرص که چون در آتش افکنند از آتش فرو ننشیند چهارم قطرون احمر و این چهار اجزا برابر باید پنجم احشاء البقر و آن نصفی جزوی باشد ششم هوی بیش سه اجزا هفتم بقم هشتم چلطل کبوتر و از این سه ربع جزو باید و این مجموع را بکوبند و بیز دیگر از شحوم و سحق و منخل را با شحوم در آمیزد و حبوب ساخته در ظل بتجفیف نماید و بخور نماید بدان بر سر کوهها و صحرای خالی که در آن صوری که گفته شد معاینه دیده شود تا وقت انقطاع بخور دخنه دیگر

که چون روز بدان تدخین کنند هوا تاریک شود و ستاره دیده گردد و خوف و رعب بر قلوب غلبه کند و این باب عجیب است فرا کیرد کبریت و حجر الشمس و راس سمکه پرنده که در دریای هند میباشد و سر فرستوک که اجزا برابر همه سحق کند و بزهره سنگ پشت خمیر ساخته حب سازد و در سایه خشک کند و وقتی که عمل خواهد کرد حبه ای بگیرد و بر آتش که از چوب عوسج افروخته باشند بخور کند در دو

نصف النهار بر موضع بلند تا کواکب را در آن وقت از روز مشاهده نماید دخنهٔ دیگر
که چون بدان تدخین کنی در نصف اللیل وماه بدرجهٔ بدریه نزدیک باشد نور
نور او محو گردد و منخسف نماید واین نیز عجیب است بگیرد ورق شجره که سراج القطرب
گویند و بکوب آنرا با زهرهٔ [symbols] و زهرهٔ [symbols] و مغز سر [symbols]
[symbols] برآمیزد بند قهایی سازد بمقدار نخودی و در سایه خشک
کن و در شبها که خواهی در موضعی عالی بر آتش زبل تدخین کن غیر ایام
خسوف چون عشر اول واسط از ماه تا قمر منخسف بینی و در کتاب خسرو شاه
نسا آورده که چون بدین دخنه تدخین کند در روز ستارگان بر آسمان
بینند ومرغان بزرگ مختلف اللون با هیات عجیبه دخنهٔ دیگر که در هوا
عجایب نمود شود از دواب و تماثیل و نیران وغیر آن از اسب سوار و جوشن
بسیار واین دخنهٔ افلاطونیه است اجزای آن زفت وعود چینی وزنبق
و پیه بلک آبی وسندروس و جزو از هر یک ده درم وصمغ داوری بکمثقال
هر یک علحده بکوبد الا زنبق که با اجزای کوفته وصلایه کند ومجموع را بیک رطل
روغن زیت برآمیزد و بنادق سازد و هر بندقه سی درهم بعد از جفاف
بر آتشی که از بعرات [symbols] حاصل شده بخور نماید تا عجایب
کلی بیند دخنهٔ دیگر واین را دخنهٔ رجال گویند و به تدخین او در هوا مردان
بیند پایهای ایشان بر زمین وسرهای ایشان بر آسمان اجزای این
مرتک وعفص و زنجار واقلیمیای ذهبی و زرنیخ احمر و نحاس محرق و دم
کفتار و دم الجاموس خشک شده از هر یک ده جزو و شجرة التوت برابر مجموع را بکوبد
و بیزد و به پیه آسمک و ماء التوت عجین کند و حبها ساخته بر مثال فلفل
در سایه خشک کند و چون عمل خواهد بر آتشی که از زبل البقر حاصل شده باشد
و زبانهٔ او فرو نشسته باشد بخور کند و در روز کثیر الغیم بر مکان عالی تا آنچه گفته
شد مشاهده نماید دخنهٔ دیگر وآنرا دخنهٔ الأمطار گویند واین عظیم ترین

دخنهاست و فایده و منفعت او بسیار باشد هرگاه که کسی خواهد که باران آید
و در تابستان که گرمای عظیم غلبه کرده باشد بگیرد [symbols] که غزاله
بدو اضافه میکنند یعنی آفتاب را و ذبح نماید و دم او را گرفته خشک سازد
پس بگیرد [symbols] که لون او بغایت سیاه باشد
بی آمیختگی برنگی دیگر خصوصاً بیاض و اگر سرخی بود بهتر و عمل کاملتر آید
و چون گرفته شد سر ببندد و از آن دم مذکور مجفف مقداری بر لحم
[symbols] نثر کند و بدو دهند پس [symbols] مذکور
مذبوح را سلخ کند تا نیک مهرا شود و آب آنرا نگاه دارد و محبوس
در آن مطبوخ بخوراند پس از آن آب بوی آشامانند و روز دیگر مطلقاً
چیزی بدو ندهند تا نیک گرسنه گردد و صباح روز چهارم سام
ابرص خصوصاً ابیض اطعام وی کند و بعد از اکل آن عطشی شدید
بر وی طاری خواهد شد باید که از شجرهٔ سراج القطرب مقدار سه
وقیه آب بعصر حاصل کند و سه وقیه دیگر شراب عتیق با آن خلط
سازد و بوی دهد و یک شبانروز بگذارد و صباح روز دوم او را
ذبح نماید و خون او را بگیرد چنانچه قطرهٔ فوت نشود و آن مذبوح را بگذارد
تا خشک شود پس گوشت و استخوان او را بکوبد و خون او را با شراب
عتیق بیامیزد و آن مدقوق را بمثل وزن او از این شراب بکوبد و از دم
دم مسحوق تسقیه کند آنگاه خشک و به شکل شعیر ببیزد و بپخته را وزن
کند و بمقدار نصف او شعر کلب میت و عظم او که سوخته باشد وزر ورد
با آن مخلوط کند و دیگر بار سحق نماید تا نیک با یکدیگر مختلط و ممزوج شوند
و چون خواهد که عمل کند در اگر ا مجمره و جمرات که از شجرهٔ برنوف حاصل شده باشد
بر وی ریزد و به اندکی از آن دواند چنین کند که بقدرت الهی چون بخار بالا رود
و باران روی بر زمین نهد و تا بکو رنیبوزد همین عمل میکند و اگر تا یک ماه متصل

تحرکند بهمین صورت واقع است و چون خواهد که مطر منقطع شود آتش را فرو نشاند
و تبخر در باقی کنند وصل سیم در تزئینات وانواع اولیسارات و از حمل نوع
نوع اینجا مثبت میگردد اول و توقف بر خواطر و آن عمل حکیم افلاطون است
میفرماید که بگیرد [illegible] را بوقتی که از خانه خود
بیرون آمده باشد و او را در آب پاک اندازد و اگر آب مطر نیسانی
بود بهتر و اگر آب یکی از انهار اربعه باشد یعنی سیحون و جیحون و نیل و فرات
نعل کاملتر باشد و بر هر تقدیری او را اغراق کن در آب تا بمیرد و باید که چون
بمیرد همچنان او را خشک سازد و تو لی آن که گوشت خشک کند و بوزن او
تخم کردان و ربع وزن دل بورنینه و مثل این قلب طوطی کوبیده سحق
که نرم باشد بگیرد و همه را بکوبد و با یکدیگر خلط کند و نگاه دارد و هر که در مهمی از این
دوا شربتی تناول کند بعد از لحظه متکلم شود بحکمت و هر چه بشنود فی الحال یاد گیرد
و بر آنچه در خواطر میگردد واقف شود طریق دیگر صاحب شامل اگر گفته اگرچه
این علم از علم عزایم است اوچون درین کتاب آورده بخواستیم که اسقاط
نماییم چه فایده او بغایت عظیم است هر که خواهد که آنچه در خاطر مردم میگذرد
بر خاطر او خطور کند باید که یک هفته روزه دارد و افطار بغیر حیوانی کند
و بدین اسماء سبعه که نامهای بزرگ است و مفاتیح العلم خوانند الاسماء هذا

بسم الله الرحمن الرحیم سمید مدیع هلهوت
لاهوت وید عوث هاجتی نیتشا فیلوب

هر روز هزار بار متلفظ گردد و در آخر اتمام این عدد یازده بار صلوات
فرستد و سه بار بگوید اللهم اکشف عن قلبی حجاب الغفلة
و علمنی ما لم اکن اعلم و بیّن لی من کل ما اسئل
عنه یا من لا اله الا هو و لا معبود سواه
پس یازده بار دیگر صلوات فرستد و چون شش روز بدین ورد مداومت

نماید در روز هفتم اثر ظاهر گردد و هر که پیش وی آید و هر چه در خاطر گذارند فی الحال در
خواطر این کس گذرد و در این باب ازدی کلاهی واقع شود نوع ثانی سرعت سیر
و آن چنان باشد که در روزی مسافت یکماه راه قطع تواند کرد بی تعبی و این در کتاب
سر الاسرار است منقول از حکیم لاذن طرابلسی و وی فرموده که هر که فرا گیرد جلد [illegible]
[illegible] و جلد او زبیضا و پوست کردن خروس کبود رنگ و پوست
کفتار و پوست ورگ و پوست [illegible] و جلد فرس شرطی که مجموع زنده باشند
و جلو در ادباغت دهند و از آن نعلینی بسازد که فوق و تحت آن جلد فرس باشد
و بدوزد در وقتی که عطارد مستقیم السیر باشد و سعود و قمر متصل بیکی از سعود پس چون
خواهد که بجایی رود که دور باشد در یک روز بی مشقتی و کلفتی آن نعلین را در پوشد
بطهارت و باید که روزه دار باشد و براه آن موضع در آید که طریق در زیر قدم وی
منطوی گردد و یکی از مشایخ مغرب درین باب بطریقی دیگر عمل فرموده و گفته
که طی مکان بر این وجه میشود که بگیرند پوست [illegible] و جلد ورگ که هر دو بچه
باشند و دباغت دهند و بعضی را بر بعضی ترکیب دهند و جلد [illegible]
در تحت و فوق باشد و نعلینی سازد و بدوزد در وقت که قمر متصل بود بسعدا
و عطارد مستقیم السیر باشد پس این اشکال که مذکور میشود بر جلد آهو بره بنویسد
و در راه راست در وقت توجه ببندد تا آنچه دیگری بیکماه رود عامل بیک ساعت
رود و هرگز هیچ رنگی بوی نرسد و اصل آنست که این کلمات را که خواهد آمد
هر بامداد و شبانگاه ورد سازد و از یازده بار کمتر نخواند هر چند بیشتر خواند
بهتر باشد اما اشکالی که بر جلد غزال باید نوشت اینست و هی هذا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کلمات که صبح و شام بدان مواظبت باید نمود اینست

حاشیه:

ورق درخت حزون نبل
بستانی ابری میباشد و بستانی درختی است
که او را حزون شامی گویند درخت او بقدر
درخت گردکان و برگش مستدیر و با غلظت
و گلش زرد و غلاف او بقدر سیر و کوتاه
سبز و سیاه و ضخیم و دانهای او شبیه بباقلا
و از آن در شام و مغرب میباشد
و قسم دیگرش خار دار و برگش نرم مایل
مستدیر و غلاف ثمرش شبیه بباقلا و از او
رقیق تر و دانهای او بقدر ثمر ...
مصری تر بی طعم ... کشرات
نامند و در مازندران دکیلاس ...
نامند ... خشک ... باید
بحرارت و دانه او ... خشک است

... ببک و شترک ... نامند
و آن نقاری و شترک بزرگ بچه مانند
و او حیوانیست بزرگتر از خروس
دم او دراز و جلد او سیاه
و درشت و ابلق و در خط طرار
و در آخر ... وقت
بمقام ... بهم قفال

یا ملیثا انوخی رخیم اعلا فی الوهاج طبیوخ ثمانوخا دلهم آهو مسنیل اللهم سهل ولیسر ولا تعسر یا من لا اله الا هو ولا معبود سواه و در وقت توجه و مبداء افتن هر دو دست خود را بر سر زانو نهد و روان گردد نوع ثالث مشی بر آب ابوذکریای رازی صاحب مقالات سیزده که مشهور است بر عادات و همچنین فرموده که هرکه اراده این عمل باشد باید که بگیرد از [symbols] بریه ن س ع بر آید آنچه سرخ رنگ باشد تا اول انات ربع در کوزه نو رنگ ریخته پاک در شور خباری تا همه بسوزد و خاکستر شود پس آن را وزن کند و برابر آن کرفس بگیرند و بوی تنقیه کنند تا تمام بخورد و چنین شود او را تنک ساخته در سایه خشک کند و بعد از آن سحق نماید تا وقتی که مانند غباری شود پس در شیشه پاک افکند و گلاب بر وی ریزد و چندانچه برریزد او در آید نه بسیار و نگاه دارد که در سیمیا اعمال بسیار است و حکیم رازی فرموده که اگر بدین رماد نعلینی که از پوست تمساح دوز و نعلین ساخته باشد طبقه بر بالای طبقه و تحریر کرده چنانچه رسم نعلین است وقتی که قمر در سرطان باشد بتثلیث مشتری این فلقطیر را بنویسد که باسماء النبی معروف است پس آن نعلین را بپوشد در ساعتی مسعود و کلامی که باسماء السبع السبع نسخه اشتهار یافته بخواند و قدم بر آب نهد فرو نرود بلکه بر روی آب برود چنانچه همه کس معاینه ببیند اما فلقطیر او اینست [symbols] کان ل [symbols] الطلسم اینست [symbols] و کلام اینست یا قاهر یا مقهور یا منکوت یا حیجر یا منکوب یا لجم یا طشقلت اعینونی علی ...

نوع دیگر یکی از اکابر مشهور در مقابل خود آورده بر این وجه که هر که خواهد که بر آب رود بگیرد پوست دلفین و جلد تمساح و جلد ماهی دریا و جلد [symbols] و نعلی مطبقه از جلود مذکوره بدوزد و جلد تمساح فوق و تحت باید و بر هر جلدی از این جلود اربعه حروف معروفه بریح و غنیم و نار و مطر بنویسد پس

بر رسم دوزد و قمر متصل باشد بعطارد از برج ثابت آبی و چون این نعلین را بپوشد قدم بر آب نهد و باسماء ارباب لیل و یوم و ساعت متکلم شود و تکرار کنان برود و بقدرت الهی عبور کند آب را بر وجهی که قدمش تر نشود و اما حروف اربعه که بر هر جلد باید نوشت اینست حروف الریح [symbols] حروف الغنیم [symbols] حروف النار [symbols] حروف المطر [symbols]

نوع رابع

طیران است از بلده ببلده و ابوعبدالله مسیحی در کتاب سدره ذکر کرده که بگیر از شاخهای درخت سدره که سبز باشد و از وی شکل سرطانی بسازد و در وی پوست بنده جلد جلدون واز پس هفت قصبه فراگیرد که میان تهی باشد هر انبولی بمقدار شبری و بر رسم ترکیب کن چنانچه موسیقار میسازند و این اسم عظیم را بخواند که پس بر هفت پاره پوست شتر مرغ نر بنویسد و کلام صیت را هفت بار بخواند بر آن خادم و آن پوستها را در سر انبوبها نهد و نفس در آن قصبات دمد و به آواز بلند بگوید که یا خدام هذه الاسماء ارفعونی من هذا المکان الی مکان کذا فی البلد الفلانی بعد از آن کلام صیت را آغاز کن تا مرتفع گردی باذن الله تعالی و اسم اعظیم که بر جلد بنویسد اینست

سطسلفشموشواهیال النحل بکعسلهونیشا الجنوهیال النحل النحل الوحا الوحا الساعة الساعة بما امر کم یکاد التا مل اما کلام صیت اینست طن اشماذو یثی شلهنذ و یثی الاما ارفعونی من هذا المکان الی البلد الفلانی و همین عمل را یکی از تلامذه ارسطو در زمین یونان کرده بود و بعد از تجربه بر این وجه نوشته که وقتی که آفتاب در حمل باشد و زحل در میزان فراگیرد قصبه که در هوای ساله رسته باشد و از بیخ آن قصبه هفت عقده بشمارد و در مبداء عقده ثامنه ببرد و روی بجانب مشرق آورده این عمل کند و در وقت قطع قصبه این کلمات بگوید الکلمات هذه محکت جهیر

مَحَتَ بجهطیرِ اَیشهلَنَد وشِ بهوهِ الُ شَمحَوثِیاَ

واین قصبه بجای فرس است بعد از آن این اسما را بنویسد ودر پوست

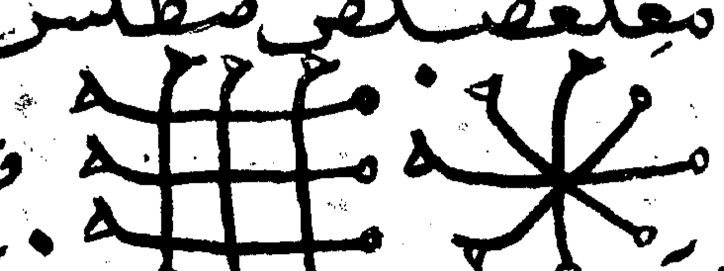
ﬠ H X V V بچون کرکس یا عقاب تبخیر نماید بعود هندی و پنج نیرو

نیم ضمی و مصطکی و مسطاقون رومی و اسما اینست لمشلخ

مهلصلش معلصلخ نخصلش مسطمسطخ

معلعضلص مطلش معلصلط





وچون اسما نوشته و تبخیر کردی

آن پوست را در پیچ آمیخته باشد الکاه بکرد شاخی از درخت زیتون

وحفره در سر آن شاخ کن و این اسما که خواهد آمد بر پوست غزال نویس

بمشک و زعفران و در هم پیچ و در آن حفره نه و سر آنرا بموم محکم بساز و اسما

اینست هسلعض هصهلش مسلصع

مسلصلح ملطش ملحج بهوه مه مه

مه مه مه و این شاخ بجای تازیانه است پس بگیر

هفت رنگ از قریحه و بهفت دختر بکرده که الوان ایشان نیز

مختلف باشد تا بریسند و از آن رسنی بتاب و در دهان آن اسب

کن که آماده کرده یعنی قصبه و برای شد تا زیانه لباز از چرم کاو و دوا

یافته مثلث هفت گره بر روزده باید که این اسب و این تازیانه مهیا

بود پس عصابه از حریر سفید لستان و این اسما بمشک و زعفران بروی

نویس ششخ لحج زیدخ مسبسلسیا یا طرطش

علمطیطش یا میطخ هو هششخ هو معطیودسخ

وچون نوشته شد عصابه را نیز می فرطت کن وچون اراده طیران

کنی بهر جهتی که خواهی اول بکوهی بلند برای و بعد از آن که نصفی از شب

گذشته باشد و مجمره از آهن بجو ببرد و انگشت سید آن کرا از تاک انگور

سفید گرفته باشند و انرا برافروز و در آن مجمره تا وقتی که بنیاد و بانه کند بس

عود هندی و مصطکی و مسطاقون و پنج نیرو ج و تبخیر کن پس بر قصبه سوار

شو مفتاد بار این عزیمت را بخواند و بعد از آن تازیانه قصبه را فرو کوب و با بها

بهم باز نه و چشم را بدان عصابه به بند که روحانیت اسما این عزیمت را

برداشته بمکان مطلوب فرود آیند و عزیمتش اینست اذونای شلشخ

لحج هلج نویاه تدیدج ملوهج یا دششخ تشا یا ملجثیا

یا مشطورشی یا طیلش ملطیورشی عملطشطش

نشطشخ مشطیولخ یا هیا شراهیا اذونای امیا

دث ال سد ال صوشخشا شا محوثیا شمو شثثا

هو یهوه القوی القادر الذی لا یحول و لا یزول

العجل العجل بحق هذه الاسماء العظیم ارفعونی

من هذا المکان و احملونی الی البلد الفلانی

فی هذا الوقت والساعة واین عمل نیز از علم عزایم است

و حکما از جمله اسرار شمرده و نوع خامس امطار است و در غیر وقت وا

عمل عجیب و مشهور است نزد براهمه بگیر ﬠ H X ٥ اسود در غایت

سواد و فرود نشد در خانه و از آن مذکور اول بدین مذکور تانی میده

و از همان آب که مذکور را در آن اغراق کرده باشی او را می چشان و از

در روز اول فریاد بسیار کند بدان التفات مکن و در این روز

ﬠ H ٥ X ﬠ H بگیر در نهایت سواد و انرا نیز اغراق

کن تا بمیرد و قدری بده ده روز و بیم از آن مغرق مقدم بده و در روز

چهارم از مغرق ثانی روزی این و روزی از آن و آب هر روز همان

آب است که مغرق در آن مرده تا ده روز بگذرد و در روز یازدهم حیوان

او منقلب شده باشد و بر فتح آن قادر نباشد و این علامت صحت عمل است

پس بگیر اوراق شجره میوسوس و آن درختی است خورد که برگهای ریزه دارد شبیه
برگ سداب و گلی دارد چون گلی باغلا و در ولایت یمن بسیار است و در
دیار هندوستان بسیار است و از آن برگها مقدار سه دقیقه بگیرد بدان
مجوس ده که نام رانج الهال بجزد و بوجه بردار د و فریاد عظیم کند پس
بگیر دیگی سفالین بزرگ که سری داشته باشد و آن مجوس در آن
برسته و در آن دیگ نه و پر آب بسیار و سر دیگ را بر آتش نهاده آتش
برافروز تا وقتی که محرا شود و باید که آتش او بغایت تیز باشد و چون
آن شیء محرا شود دیگ را فروگیرد و بگذارد تا سرد شود پس آن دیگ را
بکنار دریا برد و در درون آب فرو برده سرگشا و اول استخوان که برسر
آب آید بگیرد آنچه بعد از او متصاعد گردد هم بگیرد مراد از این عمل عظمین است
و چون این دو استخوان بدست آید مخصوص باید داشت پس هرگاه
اگر کسی خواهد که باران بیارد و این دو عظم را بیرون آرد در جای که آسمان را
تواند دید فی الحال باران باریدن گیرد و چون خواهد که باز استد عظمین را
بپوشد و بر یکدیگر بمالد باران منقطع گردد و این باب معمول به است
و در هندوستان بر این وجه عمل کنند و عامه مردم همین بوقت احتیاج بهمین
دستور باران بیارند بقدرت الله تعالی فصل دوم در اعمال ناموس
و انواع آن بسیار است و از مجموع آن پنج وصل آورده میشود وصل اول
در تعفینات و تعفین اکبر آنست که بگیری ورق [symbols] و انرا
بجون [symbols] ببالای و بر دوغ چوب کنی بعد از آن در زبل
دفن کنی که در انای اصاص کرده باشی و سرش محکم ساخته و تبدیل
زبلها میکنی و تعفین میده چنانچه رسم است تا دابه از و متولد شود بر صورت
ماری و سر او شبیه باشد به سر پشه و او را دو چشم سیاه باشد و دنبال
خورد و باید که مقداری از [symbols] همراه داشته باشد

هرگاه که چشم بگشاید اندکی از آن برو بریزد چنانچه در هر شبانروز بمقدار ربع رطلی که پنج
سیر باشد تخمیناً بر وی و در دهن وی ریزد که فی الحال بپاشد تا سه روز و بعد از
آن بمقدار وقیه از ریه [symbols] بعوض [symbols] بر دیگ و آنکه که اثر
فی الفور بجز دو چهار روز هر روز چنین کند چون از تولد او هفت روز بگذرد او را
در انای منقح [?] شود و شکلی مدور سیه اگرده باشد پس درین محل چیزی از [symbols]
[symbols] بر وی ریزد که فی الحال بپاشد و حرکت او
ضعیف شود و سر انا را ببندد تا سه ساعت بعد از آن بگشاید و کارد تیز
درون انا برد و بر گردن او نهد و فرو برد و زور کند تا خون او بر جوشد
و در انا جمع شود و در آن خون خواص بسیار است هر که سخت قدمین خود را
بدان خون بیالاید و بر آب تواند رفت که قدمش تر نشود و در آتش اگر رود
بکف پایش نسوزد و آتش فی الحال فرو نشیند و هر جا که رود زمین در زیر
قدمش مطوی شود و مسافت بسیار در زمان اندک قطع کند و از رفتن بسیار
رنج بوی نرسد و اگر از آن قدری که در روی خود بمالد از نظر مردم مخفی گردد
و اگر در سر خود مالد و سر در زیر آسمان برهنه کند باران بارد و در این وقت
مترجم کتاب عفی الله گوید که ایراد این تعفین در باب ناموس اگر ان
اما چون مؤلف درین باب آورده بود اتباع لازم نمود تعفین دیگر
و این را نیز ناموس اکبر باید دانست بگیرد [symbols] و انرا جون
[symbols] تلویث کند بمقدار آنکه تلویث کند و بمقدار آنکه برگردد
و در میان [symbols] دفن کنند سه ماه و زمین را ببول مذکور
تر کنند تا سه ماه بگذرد از وی ماران سرخ بد شکل هولناک گزنده کشنده
تولد کنند انها را فرا گیرد و در ظرفی زجاجی غلیظ جسیم که سر او تنگ باشد
و پایان او فراخ در افکند و یک هفته بجون [symbols] تطعیم کنند
پس سر انا را محکم سازد بلکه تطیین کند بطین حکمت و سه هفته بگذارد که آن

حیات یکدیگر را بجوید و یکی بماند ملون بانواع الوان که یونانیان او را طلموس خوانند
که او را تاجی باشد مثل تاج خروس و نرنگ نشانه او از هر دو طرف بالها باشد
که در انار اطراف برطرق تواند پرید و درین محل از زراعه او حذر باید کرد و بباید
گذاشت تا از حرکت باز ایستد پس سوراخ دماغ خود را بقطنی که بروغن بنفشه
یا دام آلوده باشد بباید بست و پوستی محکم در دست باید کشید و کاردی در غایت
حدت از فولاد در دست راست باید و سر او را بباید گشاد و بدست چپ آنرا سرنگون
باید کرد و در ظرفی از خارا که دیواری داشته باشد مثل تغاری و اگر سر ظرف زجاج
تنگ باشد و بیرون بباید کرد شیشه را بباید شکست تا آن دابه شیشه در تغار افتد
که فی الحال کارد فولاد بر حلق او باید نهاد و درین محل او را اضطرابی عظیم خواهد
بود و قوات عنیف خواهد کرد باید که بهیچ وجه کارد از حلق وی برندارد تا بمیرد و حرکت
او منقطع گردد پس چون وی را بباید گرفت و خشک باید کرد و آن در سیمیا بکار
نرود بلکه در علم کشیر استعمال کنند و بر اجساد لایقه او را بطرح کنند صبغی ثابت
دهد و درین علم سر او بکار آید و گوشت پس هر که سر او را با خود دارد و چون در زیر
ابری عظیم که ببارد بایستد و آن سر را بیرون آرد و بسحاب ابر حرکت دهد
فی الحال باران باز ایستد مولف کتاب فرموده که اکثر اعمال سیمیا بدین
جانور باز بسته است از اخفا و طی ارض و طیران و مشی بر آب و امثال آن
بیان نکرده و بعامل باز گذاشته لیکن از غیر اعمال سیمیا بی خاصیتی چند آورده
چنانچه حامل این سر در هر لشکری که باشد آن لشکر بر دشمن غالب شود اگر
متوجه قلعه شود فی الحال مفتوح گردد بر حاجت که توجه کند بر آورده شود و بر
هر بیمار که بندد از مرض او زایل شود و اگر زنی یا کودکی با خود دارد از آفات جن ایمن
باشد و حامل این هر جا که رود مردم در پی او روند و متابعت کنند و اگر از
گوشت او بوزن دانگی بکسی دهد که فی الحال [symbols] و در زمان
[symbols] گردد و از وی در بعضی

کتب خاصیت

کتب خاصیت چند دیگر آورده اند که چون طلموس را کشند هفت زاغ را بر سر وی
ذبح کنند تا خون ایشان ملطخ گردد و چهل روز در زیر زمین رطب دفن کنند جانوری
متولد گردد سر او چون سر مرغ و چشم او در تاریکی میدرخشد چون چراغ افروخته
و این تمثال را حکمای یونان گوماریس گویند و معتقد ایشان آنست که او را
نفع بسیار باشد و نزد بمیرد و مرور اعمال بسیار است در سیمیا و هر که او را با خود
دارد و هر تصرف که خواهد در خیال هر کس اراده کند میتواند کرد و بهر صورت که
بخاطر گذراند در متخیل دیگری تواند که بنماید والله اعلم تعفین دیگر یکبرگ [symbols]
[symbols] که در وقت زرع ذرت و جوال بر وی پاشیده باشد و با آن سبز شده
باشد در رسیدن آن را باید در ایام تموز که در انای رویین افکنند و در زیر زمین
دفن کنند تا وقتی که متعفن گردد و از و صورتی متولد شود که روی او بروی
انسان ماند و بدن او بدن مرغ و او را دو بال باشد چون مرغان و او
زیاده از هفت روز نپاید و شاید که قبل از هفته بمیرد و چون بمیرد او را
به مر صافی و مومیای و شراب بیالاید و در رکوی که از پنبه باشد بپیچد
و با خود دارد خواص عجیب مشاهده نماید منه اول انکه متوجه هر موضع شود
زمین در تحت قدم او مطوی گردد دوم انکه هرچه پیش وی
آید چون شیر و ببر و پلنگ همه مطیع وی شوند چنانچه بر ایشان سوار شود
و منقاد و مسخر وی باشند سیوم تا چهل روز از خوردن طعام
و آشامیدن آب مستغنی باشد و اگر قبل از موت آن تمثال شکم او را شق
کند و آبی که از آن بیرون آید در ظرفی زجاجی نگاه دارند هر که سر و بینی را
از آن آب آلوده گرداند در گوش بندد کلام حق تعالی شنود و اصوات حیوانات
فهم کند و این از جمله اسرار مکتومه است رحم الله امرء علمه و کتمه و فصل دوم
در تدخینات دخنه بجهت اختفای شعبده و میل او بسحاب حامل یکمن مغز سر
[symbols] و استخوان [symbols] و استخوان [symbols] استخوان [symbols]

تمام جمع کند و بر سر بگوید و چهل روز در زمین نمناک دفن کند پس بیرون آرد و خشک
کند و جزوی ازین با جزوی عظم [illegible] که کهنه باشد بکوبد و بر آن
مه چنین کند و در زیر درختی هر درخت که باشد شاخهای آن درخت منحنی گردد و سرها
که بزمین برسد و بر همان منوال بود تا وقت انقطاع شیء دخنه دیگر خاصه
نجهت الحنا بخنده و تعجب درین از عمل سابق مشهور است بگیرد اطراف [illegible]
[illegible] که از دیرگاه مرده باشد و [illegible] و با
عظام بالیه و برگ و شجره بین النهار و قدری از طلع نخل و همه را با یکدیگر بکوبد و
دخنه و در زیر درخت خرما که بغایت بلند باشد بخور کند بر آتشی که هم از حطب
نخل سوخته باشد همین که دخان متصاعد گردد نخل منحنی بشود بجانب آن
دخان چنان چه سر آن درخت بر زمین نزدیک شود بغایت عجیب نماید
دخنه دیگر و این اعظم دخنه است و بابیست که مؤلف در تحقیقات
ناموس اکبر ذکر کردی و چون درین باب آورده بود اقتفاء اشراق است
نمود و حکمای هند و اهل بابل اصل اعمال سیمیا را بر این دخنه نهاده اند و بدین
تصرف توان کرد در خیالات مردم و تسلط بر ایشان و استحضار روحانیات
و انقلاب و اعیان او و در متخیله و احضار مجلس متصرف توان شد نمایش
سحاب و مطر و تحریک جبال و نیران ملتهبه و رعود و بروق و صواعق و تسخیر
حیوانات و امثال آن و هر چه خواهد و عمل دخنه با بلیه اینست بکوبد بیروج
الصنم و برابر او [illegible]
[illegible] و با [illegible] بیضا و دم هدهد و دم امراه و مجموع اینها خشک
بکنند و از دهن سراج المقدار که مجموع را بدو عجین کند و اقراص سازد
و چون خواهد که ادای عجایب کند بکسی او را گوید که چشم بپوشد و روی بگرداند
پس بدین دخنه تدخین کند و با یکی نسبه متکلم شود و بگوید یَعْنُوا
لَدَیا اَیَّتُهَا الرُّوحَانِیَّاتُ کُلَّمَا سَأَلْنِیْ عَنْهُ وَمَا طَلَبُوا مِنْ

و نام مطلوب برد

و نام مطلوب برد پس گوید چشم بگشاید آنچه مطلوب است معاینه ببیند و اسما
سبعه اینست حنطا منطا متحا علیوت ها نیط سمعا شعث
یا مَنْ لَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی وَالصِّفَاتُ الْعُلْیَا وَ
الضِّیَاءُ وَالْبَهْجَةُ وَالْبَهَاءُ رَبِّ اَعِنِّیْ بِمَلٰئِکَتِکَ
یُجِیْبُوْنِیْ طَائِعِیْنَ وَیَفْعَلُوْنَ اِلٰی مَنْ کَذَا
وَکَذَا اَجِیْبُوْا اَیَّتُهَا الْاَرْوَاحُ الْعَالِیَةُ بِحَقِّ مَنْ
قَالَ لِلسَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ائْتِیَا طَوْعًا اَوْ کَرْهًا
قَالَتَا اَتَیْنَا طَائِعِیْنَ اٰمِیْنَ یَا رَبَّ الْعَالَمِیْنَ

وصل سیم در نوامیس اطعمه و اشربه اول ناموس اطعمه
برین نوع است که بگیرد [illegible] المقدار
که خواهد و از پوست جدا کند و بر دغن لادلا که سرشته و پاکیزه باشد بجوشانند
تا بریان شود و بنفشه تر و تازه ربع آن بگیرد و آن مقلو را بوی مخلوط
سازد و نیک برهم مالد و در ظرف خنک در سایه بنهد و افلاطون گفته
که در زیر فرش دفن کند هر گاه که دوا منبسط شود بنفشه پخته که بود
آن را برطرف جدا کند و دیگر بنفشه تر و تازه بروی ریزد و هفت
نوبت چنین کند و در هفت روز و بر هر رطل از دوای مقلو مثقال
کافور قیصوری طرح کند پس اخراج دهن کند از وی و در ظرف
زجاجی محفوظ سازد پس بگیرد [illegible] درم و [illegible]
[illegible] برابر او و در نسخه افلاطون بجای ضان [illegible] آورده
و بدین دهن ترتیب داده بعد از آنکه تحقیق و مشوق بود ترتیب
آنست که تسقیه و تشریب نماید تا وقتی که دیگر تشریب نکند آنگاه
بردارد و در ظرف زجاجی محفوظ سازد و هر گاه که خواهد تکمیلات
تناول نماید بعد از ریاضت چهل روزه یا هفته و سه جمعه بعد از احتیاط

نشود نوع دیگر و این از اعمال بزرگ است بگیرد [symbols]
[symbols] و بایک دیگر بکوبند و در آفتاب خشک کنند یا به
آفتاب تحقیق نماید پس از آن آب بگوید نرم و بوزن او [symbols]
[symbols] از هر دو جلد اعنی قشر و مثل او [symbols] ایض
پاک از فضول و هر یک را جدا بکوبد و با یکدیگر مخلوط ساخته دیگر باره بساید
تا نیک ممزوج گردد و مختلط شود پس مسحوق را با این دو مسحوق بیامیزد و باز
دیگر همه را با هم سحق نماید و حب سازد و هر حبی بوزن دو دانگ و وقتی
که معده از طعام خالی بود یک حب بلع کن که یک هفته از طعام مستغنی باشی
و زنهار که بر روی این دوا طعام غذا نخوری که بیم هلاک باشد زیاده از
دو دانگ نیز مهلک است چه دل را فرو گیرد و عظیم منقبض سازد و متا
خران شرط کرده اند که اول تنقیه بدن باید که از اخلاط ردیه و شرب
ارشد و خطمی باید نوشید پس مقدار ده سیر آب گرم باید خورد و او را ابطال
باید برد بر وجهی که گفته شد اگر کسی خواهد که باز عود کند بر غذای
که بر آن معتاد نبوده دیگر تنقیه باید کرد به سدر و خطمی که فرود آید دوا
چون سیاهی سوخته بعد از آن اندک اندک غذا باید خورد تا
بقرار اصل باز رود و گفته اند که اگر مسحوق اول بوزن دو مثقال
با رطلی از لبن آمیخته بخورد همین عمل کند یعنی تا یک هفته بطعام
خوردن محتاج نشود و تقدیم ریاضت بر تناول دوا از جمله واجبات است
نوع دیگر فرا گیرد [symbols] مقشر از قشر این و باید که حدیث
و جید و بی عیب باشد و فربه و در غایت لطافت و حلاوت و بر آن
در [symbols] در آغاز دو شب و با مداد بیرون
آورد و دو شب کند برکوبی پاک در آفتاب حزیران تا خشک شود و باز
سحق باید عمل کند یعنی در لبن حلیب تازه آغشته سازد شبی و روز ششم

صحیح طلب [illegible]
[illegible]

کند و برین عمل مداومت نماید تا پانزده روز که مضبوط شود و نرم گردد چون موم
دیگر شرب [symbols] نپذیرد و در آفتاب خشک نشود دیگر برابر او لطافت
خود بدهد آن زمان بگیرد [symbols] جید حدیث سمین و مثل وزن او سحق
نماید و بر حجر صلایه تا چون مخ عظیم شود و در ظرف زجاجی افکند و مقداری دهن
اللوز و اگر روغن بنفشه باشد بهتر باشد بر سر وی ریزد تا آنکه مخلوط ماند برآن صفت
مشغول شود بکیفیتی به سدر و خطمی تنقیه کند و اگر قبل از این تنقیه بدن کرده باشد
از اخلاط متعفنه اولی بود و بوقت حاجت مقدار جوزه تناول کند و اگر در عمل
تقصیری واقع نشده باشد مدت دیگر در محتاج طعام نشود و اگر قصوری داشته
باشد چهار ده روز کفایت باشد و این عمل لایق ارباب ریاضت است و جهته دراویش
و گوشه نشینان و مسافران و در زمان قحط و غلا نیز فایده دارد نوع دیگر بگیرد
[symbols] و بلقا قند و سنگ سازد و در سایه خشک سازد و بوزن او
[symbols] و هر دو را با هم سحق کند و تشریب نماید بروغن
بنفشه با دام تا وقتی که بجهته کوه دیگر قبول دهن نکند پس خشک سازد و نگاه دارد
و بوقت حاجت بطارسر بر مثقالی سه هفته را کفایت است و شرط این لزوم
ریاضت است و تقلیل طعام قبل از تناول دتنک و با یک ساختن امعا
نوع دیگر آنست نیز بگیرد [symbols] و خشک سازد و خورد
بساید و بیز دو چون غبار دار آن را بمالد در روغن [symbols] که بنفشه
و گل پرورده باشند دفر و کوبد نرم تا ظرف کهو و نگاه دارد تا خشک شود مانند
نشو نه سازد و بوقت حاجت یک کف در دهان افکند که یک هفته بطعام احتیاج
نیفتد نوع دیگر عن السهروردی انه الشیخ شهاب الدین المقتول قدس
سره بگیرد [symbols] حیوانی که باشد از حیوانات ماکول اللحم [symbols]
[symbols] از وی جدا کند و بعد از آن بیاورد دو رطل از ماء و در وی درنشیته
کند و دو درهم زعفران [illegible] دانگ کافور در آن نشیته نهد تا خشک شود

بعد از آن سحق کند و هرگاه که خواهد بوزن دو دانگ بخورد تا ده روز بغذا
محتاج نشود اما پیش از آن چند روزی ریاضت باید کشید تا بدن از ماده پاک
و خالی شود نوع دیگر عمل مثا او آن است بستاند لب
و کنیزا و نان خشک و
و عسل چندانکه بهم آید و معجون شود اما لبوب مقشر باید
و همه را برابر وزن بستاند پس برابر همه معجون کند و بکار برد
بیش اشوبه سقونیت که مغنی باشد از شرب آب بگیرد و خشک
و خشک کند و لبا بید
بیامیزد و اول باید که را گرفته باشد و تعقب آن
که در شراب معمور شده باشد یک شبانه روز بیرون آورده و خشک ساخته و نرم
گردانیده ادرانداز قدر دل او را بیرون آرد و خشک کند چنانکه گفته شد
با دارو اول بیامیزد و قدری از آن سر آب افکنده بنوشد و روغن گاو
سیاه از پی آن بنوشد که اصلاح ضرر آن بکند مدت از شرب آب مستغنی
گردد نوع دیگر بکوبند
و بکوبد به صاف بیامیزد و بقدر جوزی میل کند از شرب
آب مستغنی گردد نوع دیگر که محتاج طعام و شراب نشود و گویند
افلاطون این دوا هر چهل روز یکمثقال خورده و محتاج بغذا نشده
بستاند و در طل نت و پوست از وی جدا کند و دارو دهن
لادا لاطبخ کند تا خشک گردد و برگ در وی افکند
و نیز در بطن الفرس دفن کند و بیرون آورده اجاج دهن کند و قطاه
دارو و کند طبخ کند
و در روغن لادلا و ورق گرفته در وی افکند و چون
پخته شود خشک کند و بپزد و با دهن مخلوط کنند و بوقت حاجت بکار

بخورد دو مثقال از این چهل روز از آب و غذا مستغنی شود والله اعلم وصل
چهارم در ناموس السهر هر که خواب نکند بگیرد و
ذبح کند و خون او و این اشکال بر کوتی نویسد وقتی که شخصی در منزل طرف
باشد و بابین راس و قلب مذبوح بنهد و باز او را در خرقه از گردن
کسی تعلیق کند و نام او همان خون نوشته باشد بر آن رکو مادام که آن شیء
از گردن او آویخته باشد خواب نکند و اشکال اینست طاوش طلوش
نهابها بهریط توکل یا عنقود بحق هذه الایمان
والعهود وبالاسم الذی انفجر الماء لموسی ع
ببرکته من الصخرة والجلود وهو ومن
نوع دیگر فرا گیرد کلب ذو بری واند
از آن یکی از ماند در شربتی با آب صافی در آن شب مطلق خواب نکند
واگر همین مذکوره را با برگ در خرقه بندد و بر بازوی خود
بندد مرگ او را خواب نبرد نوع دیگر
جانوری که او را بوم خوانند بگیرد و بکشد و در وقت قتل ملاحظه نماید که یک
چشم او بسته باشد و یکی گشاده و آن عین مفتوح را بیرون کند و گفته اند
عین بوزینه همین عمل کند نوع دیگر بگیرد ذنب السیل و ربع
در راس از هر یک جزوی همه را بکوبد
و بپزد و بر انگشت کند آن بوی بر منام هر که رسد آن شب خواب
نکند وصل پنجم در ناموس الاکحال بهترین کحلها آن است که بر روحانیات
روحانیان شود دوا را کحل اعظم گویند و عمل وی بر این وجه است که بگیرد چشم
و چشم و عیون ثلثه
و دیده و مراره
و عین و مراره او همه را جمع کند

تسخیر بسیار گفته اند و بر وقوع این علمهای مختلف که و آن اعمال هم کلی
میباشد و هم جزوی و هر یک در فصل نوشته میشود فصل اول اعمال کلیه خفا
غیر از آنکه مذکور شده بباید دانست که اصل در خفا که جزو و عاست و عمل او بر
انواع گفته اند و بر نصرت الحروج بر عمل فرموده اند و در جزویات و اعمال جنه
مذکوره بر سه نوع است کبیر و وسیط و صغیر هر یک در وصل آورده میشود
وصل اول در عمل کبیر و آن چنان است که شجره سراج القطرب را
پیدا کند و آن درختی است که شب چون چراغ درخشد پس از آن ٨٥
٨٥ ٥ بگیرد و در پای این درخت ریزند و پنهان کنند و دل
آن مذبوح را در تحت شجره و روز دیگر بیرون آرند و بموضع خالی ببرند که
آنجا [illegible] بر تی و دخنی شد ندالسواد بسته باشد و بدو
تطعیم کنند و چون دو روز بگذارد و در روز سیم باز ٥٨٥٨٥ دیگر
در زیر شجره مذکور ذبح کند و دم او را در اصل شجره ریزند و قلب مذبوح
در همان موضع تطعیم کنند و روز پنجم باز یکی از آنچه مذکور شد ذبح نموده
بهمان دستور عمل نماید و روز ششم قلب مدفون را بگذارد و روز هفتم
باید که آن درخت را ببرد و آن دل را بیرون آورد و چون بخانه رسد
آن درخت را قطعه قطعه کرده در دیگ افکند و آب در آن سازد و بجوشاند
تا وقتی که مهرا شود پس فرو گیرد و آب صاف کند و بگذارد تا سرد شود
پس آن دل را بدان محبوس دهد تا بخورد و بعد از اکل آن را ببیند
که از تشنگی مطالبت شده و گویا که از آتش بلا دارد پس از آن آب
بوی دهد تا سیراب شود و الحال مضطرب گردد و چشم او باز نماید و نزدیک
بهلاکت او رسد در همان دم بکاردی از فولاد که در غایت تندی باشد
او را ذبح کند و باید که ذبح در ساعت مریخ باشد و اگر در روز و ساعت او بود بهتر
پس خاکی پاک بگیرد و در ظرف سفال زجاجی یا فخاره جدید آنرا بیخته کنند

در موضع که آواز خروس بدانجا نرسد و بعد از جفاف بگیرد و نعمی کند و نعل آتش بدید
و در زیر خشت که از مس پاک قلعی نداده باشد یا ظرف زجاجی بر آتش بنهد تا دود
آن بالا رود و در خشت یا ظرف جمع شود تا وقتی که تمام آن بسوزد پس آنچه در را
بردارد که کحل الظلمات است و آن کحل را بامداد بوقت طلوع شمس در چشم کشد بمیلی از چوب
سدر و تا نصف النهار دیده بگشاید که روحانیات را ببیند و در بین هر آن را
جن مشاهده کند و اگر مجنون باشد شیطان او را نیز معاینه ببیند کحل دیگر
هم در رویت جن بگیرد [illegible] با مغز زردس [illegible]
[illegible] و سحق نماید و بدان اکتحال کند جنیان را عیان ببیند
کحل دیگر هم در رویت ایشان بگیرد مرارهٔ [illegible]
و مرارهٔ [illegible] و خشک نموده سحق
نموده با یکدیگر مخلوط ساخته بدان اکتحال نماید جن را معاینه ببیند و بعضی
گفته اند که تکحیله را بر امراتین مذکورتین آلوده و در چشم کشد همان صورت
روی نماید و هیچ حاجت بجفاف و سحق ندارد کحل دیگر جهت رویت دفاین
و کنوز بگیرد گربه سیاه و مخلوط بلون دیگر نباشد و در خانه ببندد تا نیک
گرسنه شود پس او را بسر روغن گاو طعام و گوشت تر تطعیم کند و معلق بیاویزد
و ظرفی در محاذات او بنهد تا آن روغن از حلقش فرو چکد در آن ظرف
رود پس آنرا در زیر کاسه دود کند و آن دود کحل ساخته در چشم کشد دفاین را
ببیند کحل دیگر که هرچه خواهد در خواب ببیند از دفاین و احوال غایب و غیر آن
بگیرد خون [illegible] و خشک کرده مسحوق ساخته [illegible]
او برابر بجان کحل بدان بکر بسوزد و کحل الغیب که پیش از این گذشت
با پوست [illegible] اصفر مسحوق و منخول آمیخته و در چشم کشد و بخسبد مطلوب را
در خواب معاینه ببیند اصل سیم در عمل خفا و قبل از این شمه در وصفیت
گذشت اما چون این عمل عظیمترین علمیت لها براو افزاد که درین باب

الخفی

وسر هدهد را بگیرد و حب خروع درون دیده وی نهد و فرو برد و آن سر را در زیر خاک
دفن کند و بقیه چشم و دم و احشای هدهد را بالتمام در آب افکند و از آن آب بدین
خاک میریزد تا وقتی که دانه سبز شود و بر دمد و چهل روز برسد و سه حبه بر آن پدید آید
باشد آنها را بردارد و بکنار جوی رود که در آب روان بود و آن سه حبه را در آب افکند
دو دانه بزیر آب رود و یکی بر سر آب آید آنرا فرا گیرد و در دهان گیرد و تکلم نکند
و از نظر مردم مخفی گردد و مادام که ساکت باشد آن حب در زیر زبان وی بود کسی او را
نه بیند و او همه کس را به بیند چون سخن گوید عمل باطل شود و همه کس او را ببیند و عمل تمام
و در عمل وسیط آن چنان است که حب خروع را هفت روز در دم [illegible] نهد
بیرون آورد و خشک کند و در جمجمه آدمی بکارد و جای که بانگ نماز بدانجا نرسد و باید
که جمجمه را پر از گل سرشوی کند و تخم مذکور در وی افکند و بسیر در هر صباح تا درخت بروید و تمام
برسد و چون برسد باید که یک حب را ضایع نکند بلکه همه را جمع سازد و جای خالی بنشیند
و آینه در پیش روی خود گیرد و بدست چپ و بدست راست یک حب در دهان میگیرد و در آینه
می نگرد و هرگاه که خود را در آینه نه بیند آن حب را در زیر زبان گیرد و هیچ کس او را نه بیند
اما همه کس را معاینه بیند و نشان صحت آن عمل آنست که آن تخم پرورده را در دم
[illegible] الحال که بکارند سبز شود و اگر نشود در عمل قصوری هست و دیگر باره عمل
اعاده کند و عمل سیم در عمل صغیر بگیرد قطا کوزنده او را در زمینی که گشنیز کاشته
اند دفن باید کرد و در دیده او تخم خروع باید کشت و بخواند [illegible] ۵ ... باید
ساکت و پرگار گرد دایره کشد و بکارد فولاد و بر دور بند دایره کار در افرو باید کرد
چنانچه معز بیان کند و هفت دایره باید کشید و بیرون نکند بگیرد و هر روز مقدار
از شراب مذکور بر بیخ آن شجر و باید ریخت چند انچه شجره برسد و چوب پدید آید
پس امتحان باید کرد با آینه چنانچه گذشت و مترجم گوید که دانه خروع بتجربه
عمل در اعمال دیگر بکار می آید چنانچه در سر الاسرار مذکور است و او در السبب
بیش شیخ موحد محقق حسین ابن منصور حلاج کند و حق آنست که آن مولف

حسون بن احمد حلاج است و او صاحب شعبده و طلسمات بوده و بر هر تقدیر
ترجمه کتاب سر الاسرار در امر چهارم ذکر خود بیسم کرد و من الله الاعانة والتوفیق
فصل دوم در اعمال عجایبه خفا و آن سه نوع است تعلیق و اکتحال و اکتساب
و هر یک در و صل مذکور خواهد شد وصل اول در تعلیق و آن عبارتست از آنکه چیزی
بر خود به بند یا در آویزند و پنج نوع از این عمل به نظر رسیده نوع اول بنویس این
حروف را بقلمی که از چوب زیتون تراشیده باشی بمشک و زعفران قبل از طلوع
آفتاب هر روز که باشد و چهارشنبه بهتر است و نوشته را در موم گیرد و از کردن در آ
ویزد هر جا که رود هیچ کس ترا نه بیند و اینست شکل مذکور علسططلعسح لها
نوع دوم بنویس بر حریر سفید و در روز عطارد و ساعت او و درهم پیچید و قدری
از شحم سمک بحری با وی بیاویزد و در رکوی پاکیزه با خود دارد که از نظر مردم
مخفی گردد و اینست اسماء مذکوره بسم الله الرحمن الرحیم یا تمخیثا
یا لنفیثا یا ملیثا یا طلمثا یا رحمثا یا هلیذ
یا اغیثا یا طویثا یا وخثا یا وخثال یا میثا یا
محیثا و این دو عمل محتاج به تجربه است و هو اعلم نوع سیم بگیرد دیده
زاغ است [illegible] و در ورقه‌ای لوز دور و بر بازوی چپ بند و سخن نگویند
و نخندد تا همه کس را ببیند و کسی وی را نه بیند نوع چهارم بکند [illegible]
[illegible] و پوست از او باز کند و با پاره [illegible] ضم کند و بر رشته که از تار
رشته باشند و بر بازو بندد هر جا که رود هیچ کس وی را نه بیند و او همه کس را ببیند
نوع پنجم بیارد [illegible] ذبح کند و خون مغز سر او و هر دو چشمش بهم
بیامیزد و در سایه خشک کند و بگوید پس از آن در خرقه از کتان بگیرد
و بر رشته کتان بر بازوی راست خود بندد هر جا که رود کسی وی را نه بیند
فصل دوم در اکتحال و آن سه نوع است نوع اول هفت ضفدع را بگیرد
در اول خریف و پوست بکند و پوستهای این نر را نمک دباغت کند

بدستوری که پوست گوسفند را میدهند و بهر پوستی که از ند بوع این اشکال را
بنویسد و باین طریق ساخته باشد و بر سر نهد و از نظر مردم مخفی
شود نوع دوم سمک سهل جبه از سختیان سرخ بدوزد و تاجی هم از
جنس ترتیب دهد و این اسما را گرد بر گرد گریبان و حوالی سر آستین و گرد ا
گرد تاج بنوسید یا ممحتشا ١١ یا انفیشا ١٩١
یا ملیشا ١١ یا ال ١١ یا رهمیشا
یا هلیلا ١١ یا اغیشا
یا طوبشا ١٩ ١١ یا وخیشا
یا محیشا ١١ و بوقت حاجت
جبه بپوشد و تاج بر سر نهد از نظر مردم مخفی گردد نوع سیم چون آفتاب
در سرطان یا میزان یا جدی و قمر در برج ثور و او رسوس بری و به سعود متصل
بنویس این حرفها را بر جلد آهو و در روغن یاسمین افکن و حروف اینست و هی هذا
بلا ... فلا ... ح ا
فصلـه پس انگشتری بسازد و ازو
قلع بگیرد در روز چهارشنبه به ساعت مریخ و این نقش بروی کند



پس بوقت حاجت این خاتم در انگشت کند و قطرهٔ از آن روغن در بینی مالد
و هر جا که خواهد رود که از نظر مردم محجب و مخفی باشد والله عالم الحقایق و الیه المرجع و الماب
اصل چهارم ترجمة الکتاب سر الاسرار و مشتمل بر دو وصل وصل اول
از فصل اول بکبروت الحزوع در زیر زبان نگاه دارد تا وقتی که بنشیند و اثر
نمود و روی ظاهر شود پس بگیرد گربهٔ سیاهی و دیدهٔ او را قلع کند و بجای آن
از تراب احمر مملو ساخته و حبهٔ مذکوره را در چشم او در میان تراب دفن

کند پس آب که ممزوج باشد به دم آن تنقیه باید که این عمل روز شنبه باشد
و آفتاب در اوایل برج حمل باشد متوجه بدرجهٔ شرف بود اولی باشد و نوبت
تنقیه گوید اُدْنِي هٰذَا الْبَذْرَ فِي عُلُوِّ زُحَلَ وَرِفْعَتِهِ و اگر این
کلمه را چند نوبت تکرار کند بهتر بود و چون از این وقت سیزده روز بگذرد
روز پنجشنبه باشد بهمان آب ممزوج تنقیه کند و گوید مکرر اُدْنِي هٰذَا
الْبَذْرَ فِي سِيَاسَةِ الْمُشْتَرِي وَهَيْبَتِهِ بعد از سیزده روز دیگر که روز یکشنبه
آن آب مذکوره تنقیه نماید و تکرار در آن حال گوید اُدْنِي هٰذَا الْبَذْرَ
فِي سَلْطَنَةِ الشَّمْسِ وَتَهَوُّرِ نُورِهَا پس بگذارد تا سیزده
روز دیگر و آن روز آدینه باشد و تنقیه بدین کلمات متکلم شود علی سبیل التکرار
که اُدْنِي هٰذَا الْبَذْرَ فِي طَرَبِ الزُّهَرَةِ وَعَيْشِهَا پس چون سیزده
روز دیگر بگذرد و نوبت تنقیه بروز چهارشنبه رسد در آن حال مکرراً میگوید
اُدْنِي هٰذَا الْبَذْرَ فِي كِيَاسَةِ عُطَارِدَ وَذِهْنِهِ پس فرو گذارد
از آن تا سیزده روز بگذرد و دور روز دوشنبه در آید تنقیه مکرر گوید اُدْنِي
هٰذَا الْبَذْرَ فِي سُرْعَةِ الْقَمَرِ وَعَجَلَتِهِ پس دیگر آب ندهد تا خشک
شود باید که هر عضو دهی از و جزئیه باشد و محفوظ تا چیزی ازو بیرون نیفتد
و ضایع نشود و اگر در وقت تلاوت سبعهٔ دعوات هر کوکب که نوبت اوست بعد از
خواص بخواند عمل کاملتر بود و این دعوات در کتاب سر الاسرار بیاورده اما
حقیر از حضرت شیخ المشایخ قدوة العرفا شیخ قطب الدین محمد بن آغشتی
قدس سره این نکته را استماع نمود آن دعوات را یاد گرفته بود از روی مهربانی
و شفقت بر طالبان درین ترجمه داخل گردانید تا نقصان درین عمل نرسد
وصل دوم در دعوات کواکب سبعهٔ سیاره دعوت زحل که اول تنقیه
است که تعلق بروز شنبه دارد اینست بِيَخْفَهُمْ مَحَاجِ اَجْحِ طَاجِ
طَهُوخِ بِيُوخِ نَشْهَلُوخِ فَقَذُوخِ سَعْقُوشِ اَنُوشِي

نفیخهم فاج
بیوخ

هبوتش انوتش اجب بالذی اعطاک علوا السموحیة
وبالاسم الذی احتجبت به نور ربنا فی سماء الغیوب ا
یاکشفائیله بحق هذه الاسماء وعدد قرائت این دعوت در (بدل کنفیائیل)
کبیر چهار صد و پنج است و در وسیط هجده و در صغیر نه و بهر عدد که خواهد بجو اند دعوت
مشتری که تعلق بروز پنجشنبه دارد و نقطه دوم است بعلقیاش
عدولیش اشهر بنا بن متعال اجب یا مهیائیل بحق (بدل عدلیش)
هذه الاسماء والکلمات المطهرات تحفحفه مکیش کشت (بدل ححجه)
مقطع طمیشا بن العجل العجل یا مرفیائیل بحق الخذ مه (بدل باصلن بحفحفه)
الخاصه دریائیل وصرخیائیل وعدد تلاوت این دعوت (بدل دعدمائیل)
در کبیر سیصد و پنجاه است و در وسیط چهارده است و در صغیر پنج است
دعوت مریخ که تعلق بروز سه شنبه است و نقطه سیم بیلهوت (بدل بیلهوت)
قرهرهرحر یوش امروش لهبوش رب العزة والسلطان (بدل خیرتوش)
طوا طوایا بدیثا وهیثا هملین تهبد هیثا الوحا ا (طوما)
العجل العجل یا مهیائیل بحق هذه الاسماء اجب
وعدد خواندن این دعوت در کبیر سیصد و پنجاه است و در وسیط سیزده
و در صغیر چهار دعوت شمس که تعلق بروز یکشنبه دارد و نوبت نقطه چهارم (نسخه بدل مسدبلاویش)
است بدلویش هیمایش صدولایش دهقایش نطنا (بدل دهمقاش)
یش صعبوتش ظلوتش طهمادیش اجب یا ردفنیل (بدل یاردنیائیل) (بدل طهمادیش صعدلیش لهیاش)
بحق هذه الاسماء یا ردفنائیل وعدد قرائت این د
عوت در کبیر چهار صد است و در وسیط سیزده و در صغیر چهار دعوت زهره
که تعلق بروز جمعه دارد و نقطه پنجم است دبداش علیوش ه
هقلیوش درمایش طیمانی شلوش ارهوش طها (بدل ارصعوش)
دش اجب یا غلنائیل بحق هذه الاسماء علیک (بدل یاغنائیل)

وانصاب

وانصاب این دعوت در کبیر دویست و هفده است و در وسیط نوزده و در صغیر با المرتبه
ده و با المرتبه یکی دعوت عطارد که متعلق بروز چهارشنبه دارد و نقطه ششم است
هنوش انوش حلی شیث هیکش ذارالیش علش درمرش (بدل شیشا وانش وبرمرش)
معدش دینشم العجل یا میکائیل بحق هذه الاسماء علیک (بدل ونبسثم العجل العجل)
وانصاب این دعوت در کبیر دویست و هشتاد و چهار است و در وسیط ... و
در صغیر پنج دعوت قمر که تعلق بروز دوشنبه دارد و نقطه هفتم است عد
یوش هادلیش ابرش مطلش طیمانش یاسش هنبانوش
دعانوش اجب دعوتی یا جبرئیل بحق هذه الاسماء
وعدد قرائت این دعوت در کبیر سیصد و چهل است و در هر یک از وسیط و صغیر
هفت است والله اعلم **فصل دوم** در خواص و منافع این حبوب قبل از این
گذشت که بخاصیت این شهر را در خریطها باید کرد تا حتی قوت تشو چون حبات خشک
کردد و جفافی کامل باید و او را از جمع شو ریاک باید کرد و بمراتب امتحان باید کرد
چنانچه پس این دانسته بشد تا حب جفافت آید و چون آن حب حاصل شد
بوانی چوب را در آب راکد باید افکند که بنگلند بعضی از حبوب را ببیند که بر روی
آب آید بعضی در میان آب ساکن کردد و بعضی در وسط آب متحرک باشد
و بعضی در تک آب قرار کیرد و قدری از حبات ببکید بکیر بلتفق کردند و مقداری
در تحت آب ملتفق بشوند و هر نوعی از این حبوب برای کاری شایسته است
و خواص اینها در هفت وصل رقم ثبات مییابد وصل اول در حب حفف
شدن خاص برای همین کار است و چون آن حب بواسطه امتحان در آینه بدست
آید فرا باید گرفت و نگاه باید داشت و از آن بشش نوع دیگر که گفته شد از هر یکی
یکی جمع باید کرد و بکوفت کوفتنی نیکو و پراهنی و سر بالی باید که اطراف آن سخته
باشد پس بوقت حاجت باید پوشید و دا آن حبات کوفته تخر باید کرد در برجامه
ندکور پس از آن حب جفاف در دهان باید نهاد تا غایب شود از چشم مردمان یا

الله تعالی وصل دوم در منافع آن حجابات که بر روی آب ایستاده باشد
بدانکه خاصیت آن حجوب وجاهت است و قبول در قلوب سلاطین و عظمات
و برآمدن حاجات از ایشان و فور عزت و حرمت و مکنت و حشمت میان جمیع
عالمیان و توان کردی و استغنا از خلق و جمیع این حالات پدید آید و صفت
دانه از حجوب فوقانیه یعنی از آنها که بر روی آب بوده اند بگیرد و صفت دانه شعیر
آنکه مثل شعیر ابیض و بهمن عدد و دل سفید و مانند او فلفل ابیض و صفت
قطع بلا اندازه هر یک برابر شعیره و حجوب را در رو قه یا کرفه افکند و بر بالای
رالت گو لپند تا همه آنچه مذکور شده مشاهده نماید و زیاده بر آن ان شاء الله تعالی
وصل سیم در منفعت آن حجابات که در ته آب قرار داشته اند آنها را
برای عمارات جا بها و نشاندن نهالها بکار آید هر گاه از آن حجابات مستقره چیزی
در تحت بنا نهند تا در زیر نهال نهند آن عمارت سالها باقی ماند و از خرابی ایمن
بود و آن درخت عالی و بالغ گردد و اگر آن حجوب را سحق کند و با آب مخلوط
ساخته در پای درخت ریزند بزرگ شود و میوه بسیار دهد بمرتبه که محل حیرت و تعجب
باشد باذن الله تعالی وصل چهارم در بیان حجابات متحرکه که در وسط آب قرار
گرفته خاصیت آن حجابات قطع مسافات بعید است در زمان قریب چون
کسی خواهد که از بلدی ببلدی و از شهری بشهری رود و خواه موضع قریب و خواه بعید
در موضعی رود که خالی از مردم باشد و دو دایره بکشد یکی برای این بلده که در آن است
و نام این بلده در روی نویسد و دایره دیگر در آن جهت که بلده مطلوب است بر آن
صهوب و نام آن بلده نیز در آن دایره نویسد و برگرد هر دایره این اسما را
بنویسد بر وجهی که تمام حوالی دایره فرو گیرد و اگر کلمات با تمام رسد و از دایره
چیزی باقی باشد باز نوشته گیرد تا چون دایره با تمام رسد و اسماء این است الاسماء
لف میطردن وهو کسطساس کیطهوس بعد از آن
حجه از آن متحرکات فرا گیرد و با قطعه از عود قماری بر مجمره نهد و در دایره که نام

بلد و خاطرات ایستاده باشد چون بخور زیر آتش افکند پای راست را بردارد و در
دایره بلد مطلوب نهد و چشم فرو پوشاند و چون رایحه بخور بمشام او رسد هم
چنان چشم پوشیده پای دیگر بردارد و در دایره بلدی که مقصد اوست نهد پس
چشم بگشاید خود را در بلد مطلوب ببیند باذن الله تعالی وصل پنجم در نفع
حجبها که در وسط آب ساکن باشد خاصیت آن امساک لصوص است و بند کردن
گریخته و دو آب تازه چون در صحرا خواهد که از نظر برود باید که گریخته یا چارپای
غایب شده یکی از آن حجبهای ساکنه فی وسط الماء بگیرد و یا مقداری از سندروس
بر آتش نهد و نام آنکس یا نام آن حیوان ببرد آن شخص بقدرت الهی قادر نشود بر
حرکت از آن مکان تا وقتی که باشد تا محلی که کسی برود و او را بگیرد و یک آرد
وصل ششم در بیان حجابات متنوعه خاصیت آن بغض است و نفرت
چون کسی خواهد که میان دو کس بغض و دشمنی افکند از حجبهای که شکافته
دو حب بگیرد و هر یکی را دو پاره سازد و در میان نان کند و آن نان را منتصف
سازد و چنانچه هر قطعه از آن حب در نصفی از آن خبز افتد و بنام دو کس که
خواهد نصفی به کلبه دهد و نصفی به گربه آن دو شخص با یکدیگر متباغض گردند و از
هم دیگر متنفر شوند وصل هفتم در حجابات ملتصقه و آن برای الفت
و محبت است چون دو دانه ملتصق بگیرند و سحق کنند و سحق که باشند بیامیزد و نام
کسی که خواهند در محل مزج آن سحوق را با شکر به بپزند و از اد طعام
با شراب بهر دو دهند دوستی عظیم میان ایشان پدید آید و اگر تا طعام
نبیند الخ اگر بر اطعام ایشان قادر نشود آن سحق ممزوج را در حوضی یا چاهی
یا چشمه یا کاسه که هر دو از آن کوزه آب بخورند بیفکنند آن دو کس با
یکدیگر مؤلف و ستایش کردند چنانکه یکدم از هم نشکیبند و الله اعلم تمام شد
کتاب سر الاسرار و در غیر آن کتاب هم از مصنف او چهار نوع دیگر از
اعمال خفافش گفته اند و یک عمل در تدبیر خروج ماء در ذیل این کتاب ایراد

نام یم اما عمل خفا چهار نوع است نوع اول بگیرد از حب السحر دو نبت و یکدانه
وار خوا بلیجان بوزن آن و سحق کن تا وقتی که مانند غبار شود پس بگیرد
سنور اکو و اطعام کن و او را از نان میده با مویز دانه بیرون کرده محفوظ
ساخته باشند مده سه روز بگفته اند که در روزی یک بار از این طعام خوراند
و در صباح روز چهارم ذبح کند در دیگ سنگین خود و باید که قطره خون
از خارج دیگر نیفتد و اگر آن خون بر زمین ریزد عمل باطل شود و نعمد تا که تمام
خون او جمع او بیرون آید آن غبار مذکور را بر آن خون نثر کند و طبب
مذبوح را بیرون آورده بشکافد و هفت حبه از شجره مذکوره در آن نهاده
شکاف او را بخیطی بدوزد و در دیگ افکند و میان آن دم دیگ
شب در زیر آن آتشی قوی برافروزد تا آنچه در قدر است پاک بسوزد
و چون روز شود سر دیگ را بگشاید و آن حبات را نگاه دارد و هر چه سوخته
است باز در دیگ اندازد و آنچه که سالم است نگاه دارد و در مادی که در
دیگ است در کاغذی محفوظ سازی و چون خواهد که از نظر مردم غایب
گردد یکی از حبوب سالم را در زیر زبان گیرد و اسمای محرقه دعوت زحل
بخواند و از آن رماد محفوظ چیزی در گریبان و آستین خود ریزد که در
وقت و ساعت مخفی گردد و قبل از این در فصل رماد است مانند این
عمل مذکور شد و چون در این نسخه با آن تفاوتی بود اینجا ثبت نمودیم نوع دوم
بگیرد راس [illegible] از شدید السواد یعنی سیاهی که یک [illegible]
[illegible] او [illegible] بشود از حبه معروفه هفتاد و هفت دانه بستانند
و دو تا در دو [illegible] او و پنج عدد [illegible] او نهد تا وقتی که زحل
در شرف باشد و اگر در اقلیمی از اقالیم و بلدی از بلاد که متعلق بوی باشد
این عمل کند ابلغ و اکمل باشد و اگر او را در شرف نیابد در یکی از دو خانه
خود باید در یکی از خانهای مشتری و اگر میسر شود مقارن مشتری باید

یا بر تثلیثی

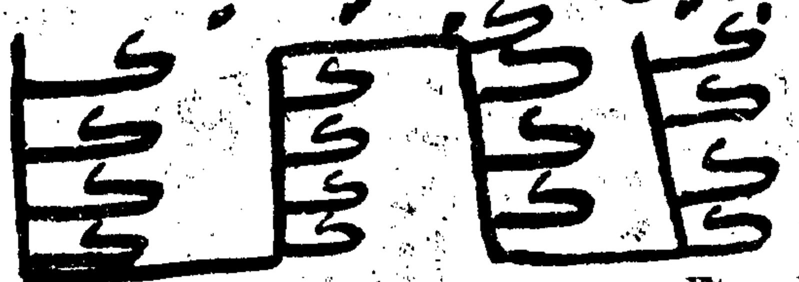
یا بر تثلیث و تسدیس او و نظر عطارد بوی از تثلیث یا تسدیس لازم است و در وقت
کاشتن حبوب در موضعین مذکورین باید که دعوت محرقه سر زحل بخواند و از روحانیات
موکله بر و استعانت جوید و در عمل خود پس راس مذکور را ببرد در موضعی که
کاشته اند و در آن زمین بقدر ذراعی حفره بکند و اسرا دفن کند و بخاک بپوشاند
و تسقیه کند به ٥٩٧٨ × ٩٧٨ که مانند آب ساخته باشد و بعضی
چهل روز تربیت کند و در مدتی که آب باید داد بهمان ٩٧٨ مذکور اسقا نماید
تا آن شجره بروید و میوه فرو بندد و برسد انگاه روز یکشنبه قبل از طلوع شمس بچیند
و امتحان کند بجانبی که مذکور شد و چون حب الخفا حاصل شود دعوت زحل بخواند
و گوید که اخفونی بحق هذه الاسماء که فی الحال مخفی گردد نوع سیم
بگیرد [illegible] و [illegible] اللیل یعنی [illegible] × [illegible] و هر دو را
بکند و بر جبهه مصروع که نوبت صرع او روز چهارشنبه نهد پس آنچه از او بگیرد
و بریشه از زباد [illegible] این اسما را بنویسد و بر خرقه پاک جدید و راس هر دو
نوع را در آن خرقه بپیچد و بر عضد ایمن بندد و هر جا که برود هیچکس او را نبیند
و اسما اینست شمشیخ طمع هسلع هطلیخ نوع چهارم و این اشرف
انواع و احسن آن است و در باب تواند هر کس را بدین عمل اعتقادی تام است
بگیرد [illegible] برقی و برکت خود نگاه دارد و در آفتاب قبل از برون
پس اگر بیند که سایه دارد و بیفکند و دیگری بردارد و همین امتحان کند تا وقتی
که یکی بدست آید که او را سایه نباشد پس پوست او را باز کند و مد نوع سازد
و بهمه و فرط و این عمل وقتی بجای آرد که صایم باشد اگر طاقیه بدوزد که او
بریج مشترک باشد و آن پوست بریج قطعه کند بشکل شرک طاقیه و بر هر قطعه
این اشکال بنویسد [illegible]
[illegible]
یا هیا شرا هیا اذونای اصباوث و هر یک این قطعه ها را

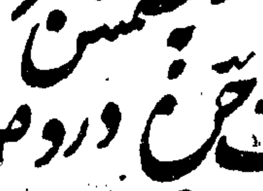
برترکی دور دو بسوزن مس و خیط قطن و باید که در وقت دوختن قمر متصل باشد
بمشتری از برج ثابت و همین اشکال را بر عصابهٔ طاقیه نویسد با آن آیه که وجعلنا
من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشیناهم فهم
لا یبصرون پس هرگاه که خواهد این طاقیه بر سر نهد و باید که با طهارت باشد
و سورهٔ والعادیات بخواند تا نقعا و این صورت خوبترین صورت اخفاست
والله اعلم اما در تدبیر شرح مدار و این عمل بر [illegible]
[illegible] است و بر انواع مختلف معمول شده
واشهر آن است که اول بهار و اصح آنست که در اول فصل بهار زنبیار دو جو بی از
[illegible] گز که در صحرای بی آب افتاده باشد و از آن سیخ تیز بسته شده
و بکسار جو بهار زود و بگرد تا کی دو [illegible] نوشته
و آن سیخ بر پشت ایشان نهد و روز کند بمثابه که سیخ از هر دو کناره و بر
زبان اسد بیرون دهن هر یک درمی نهد و دهان ایشان با ابریشم سبز بدوزد
و سیخ برکشد و هر یک را در کوزهٔ نو کند و سر جهار را راه که جوی آب روان باشد
و هر کوزه را در یک طرف جوی دفن کند در حفره که عمق او یک ذرع باشد
و سه روز بگذارد و در مدت شش روز از محافظت آن غافل نشوم و
شبها کسان از صور مختلفه بیایند و او را باید که مطلقا نترسد و بدعوت عطارد
و اسماء روحانیت او متکلم باشد بعد از شش روز کوزه ها را بیرون آورد و به
هر دو [illegible] را که یکجا جمع شده اند و قبل از آن باید که هر یک را بعلامتی
خاص معلم ساخته باشد تا معلوم شود که مستقر کدام است و متحرک کدام پس
مستقر آید مترجم گوید که اگر بر حسب واقع آن متحرک نزد یک صاحب متاع
بنهند و مثل او باز آید و هرجا میرود باز میماند تا آن مسلمانان را زیانی
نرسد و این عمل در نهایت خوبی و کمال است [illegible] و معرفت بدین
عمل در غایت سهولت گذرد اما از عزیزی که این عمل کرده بود استماع

افتاد

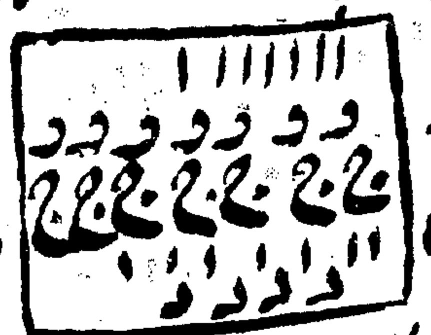
افتاد به خداوند کالا یمنا ندو نزد مستغفر فی آیه و برین تقدیر مزج او شکل بود
نوع دیگر بگیر [illegible] احسن ابیض و بر یک صفحه یکی از آ
ن دو حرف سورهٔ اخلاص نصف بنویسد و این سوره با بسمله شصت و
شش حرف است بعد و اسم ذات یعنی الله و نصف اول سی و سه
حرف است بر این وجه ب س م ا ل ل ه ا ل ر ح م ا ن ا ل ر ح
ی م ق ل ه و ا ل ل ه ا ح د ا ل ل چون بر یک صفحه از یک
[illegible] این حروف مفرده بنویسد بر صفحهٔ دیگر از او این
طلسم را کتابت کند [illegible]
[illegible]
و حد انگاه دارد پس شکلی دیگر و بر یک صفحه آن تتمهٔ حروف آن سوره
بطریق افراد بنویسد بر این نمط ه ا ل ص م د ل م ی ل د و ل م
ی و ل د و ل م ی ک ن ل ه ک ف و ا ا ح د
و بر صفحه دیگر این رقم زند [illegible]
[illegible] و این را نیز جدا محافظت نماید پس بگیرد دو
[illegible] و یک مونث و منقوش اول ذرع [illegible]
[illegible] نهد و بر رشته سرخ بدوزد و زمین را یک گز حفره کند و هر دو را
در خاک مدفون سازد و با اسم تا مدت هفت روز بعد از آن بیرون
آورد و بعلامتی که قبل از این کرده باشد بداند که مقیم کدام است و مسافر
کدام چه هر دو یکجا جمع شده باشند پس مقیم بازآید بسر عینی [illegible]
والله اعلم خاتمه در اشیاء متفرقه نبرد و فصل فصل اول در صور حیثیه
عجیب و غریب که محتاج الیه است منطوی بر پنج وصل وصل اول در
تکلم نایم یعنی چون کسی خواهد که از احوال و افعال کسی خبر یابد و در
بیداری از و معلوم نتواند کرد عمل سحرکار بی آرد که آن کس در خواب
به سخن در آید و سایل را بر احوال خود اطلاع دهد و آن عمل بر انواع

انت [illegible] بگرد و بر سینهٔ نایم نهد اگر نایم زنی باشد
رود تر انزر کند و هر چه در دل دارد بگوید نوع دوم [illegible]
[illegible] بر کف دست گیرد تا در ماند و کف را بر ران نایم نهد و از وا
ستنطاق کند هر چه پرسد بگوید و راست گوید و چیز نداشته باشد نوع
سیم [illegible] و بر سینهٔ انسان نهی که خفته باشد
و از ایشان بپرسی هر چه که باشد بگوید و چیزی از و مخفی ندارند
وصل دوم در رویت دفاین و استخراج آن قبل ازین برای اثر صورت
در باب اکتحال دو عمل نوشته شده و اینجا نه از سیمیا بلکه از علم عزایم
دو نکته مکتوب میگردد امام بعلبکی رحمة الله علیه در رسالهٔ خواص الحروف
آورده که بنویس بر صفحهٔ نقره این شکل را بر گردن [illegible]
[illegible] رزق بربندد و او را در موضعی که گمان میبری سر بده هر جا
که مقدار سر زمین زند آنجا دفینه است یا مال یا متاع یا سحر و شکل این است



و در کتاب دیگر گفته شده که بگیرد
کرهٔ سیاه خانگی و آن کلمه بنویس  و بر گردن او بندد قدری
سیماب در گوشش ریزد و چشمش بربندد و رها کن آنجا که دفینه باشد
بایستد فصل دوم در رویت جن و در وصل اکتحال درین باب سه عمل نو
شده و اینجا از علم عزایم پنج نکته آورده میشود نکتهٔ اول امام بعلبکی
رحمة الله علیه فرموده که بنویس بر پوست مار بخون کبوتر یا مرغ صحرایی زعفران که
باید که سفید باشد و این حرف بخط طولانی بر پیشانی ـ ب ب
ب ب ب ب ب ب ب ب ب ب ب ب ب
ب ب ب ب ب ب ب ب ب ب ب ب
آنکه آن جلد را بسوزان وقتی در سرطان باشد به آتش نیم شب و آن

رماد را نگاه دارد پس اگر کسی ندان رماد اکتحال نماید و دیده او از عما
رضیه بیاض ایمن شود و اگر مراره الانسان با آن اضافه نماید و بدان مکتحل
شود اشخاص روحانی به نظر وی در آیند نکتهٔ دوم هم او در کتاب خواص
الحروف آورده که مربعی مستطیل رسم کن و در و هفت الف بنویس در
سطری و در تحت وی هفت واو در تحت او هفت جیم و باز در
تحت او هفت الف و در زیر او چهار دال و باید که بخون [illegible]
[illegible] بنویسند و بر خرقهٔ پاک



وانرا با آتش نرم بسوزاند و رماد ویش را پاکیزه نگاه
دارد پس کحل اصفهانی را با لعاب سحق کرده باشد دیگر باره بدهب
محلول بر مس احمر بشاید و بعد از جفاف کحل سازد و هر که بدان ا
کتحال نماید اشخاص روحانیه را معاینه ببیند نکتهٔ سیم اگر کسی
خواهد که پریان را بخواب ببیند و با او سخن گوید باید که آینه از
[illegible] بکوب سفید و این حرف بر پشت آینه بنویسد [illegible]
و در زیر سر خود نهد و باید که خانه خالی بود چون تکیه گیرد و با هیچ کس سخن نگوید
هفتاد بار سورهٔ اخلاص بخواند و بخور بسوزد و بدم حمام و میعه سایه و
سنجم دیک معاینه جن را در خواب ببیند و هر چه پرسد از غایب و دفینه و
سحر و امثال آن از ایشان جواب بشنود نکتهٔ چهارم در کف دست خود
نویسد و تنها بنشیند یکی از پریان بیاید و هر چه خواهد او را در خواب خبر
دهد بسم الله سهت بسهف هث يهت نکتهٔ پنجم
بنویس بر ابهام و بجنب و با کسی سخن نگوی که یکی از اجنه بیاید و ترا
از آنچه خواهی خبر کند اما باید که نترسی و دل قوی داری تمثمون
ستمون یهوه سلد و ه یقو و نشر ده فصل چهارم
در تسخیر سباع [illegible] و در

زیر کفش یا موزهٔ خود نهد بشرط آنکه نه بر زمین باشد و نه زیر کف پای ملکه در درون چوم پنهان سازد و آن صحرا مسخر وی شوند و اگر مثل شتر سوار شود او را آفت نرسانند و فرمان برد و اگر زبان کلب ا بدستوری که گفته شد در زیر کفش یا لای چوم پنهان کند اسپ سگ بر روی وی بانگ نکند و نزدیک نتواند و مطیع و فرمان بردار تو شوند و بهایم و سباع بقید تسخیر تو آیند

فصل پنجم: در زرع السّاعة و آن چنان است که تخم بطّیخ از ذی الیال نبرد و ثمرهٔ خود نماید و این از صنایع عزیزه است بگیرد [illegible] یا تخم [illegible] و سیا غار در [illegible] هفت روز در آفتاب نگذارد بس از آن بیرون آرد و بر روی کاغذی در آفتاب رها کند هفت روز دیگر پس در کوی از کرباس نو به پیچد و نگاه دارد و چون خواهد که این عمل بجای آوری باید که از طین محرات که در وقت حرث برد و چسپیده باشد گرفته و خشک و در حرة با جو نگاه داشته قدری بیارد و فرش کند بر روی زمین یا در ظرف بزرگ و حب مذکور در روی مجوسازد و آب گرم برو ریزد چنانچه نم به تخم رسد و مندیلی بپوشد و مردم را سخن گیرد ساعتی تا آن تخم بروید و برگهای بزرگ کند و ثمره بدید آید پس هرکرا خواهد از آن ثمره بدهد و هر کس خورد و چه اصل آن معلوم است و در کتاب دیگر فرموده که تخم و منقوش [illegible] در سایه ترتیب باید کردن در آفتاب و از مردی ثقه اهل تجربه استماع افتاد که تخم منقوع هفت روز در آفتاب گرم باید نهاد و طین محرات هفت روز بر روی کاغذ در سایه فرش باید کرد تا خشک شود والله اعلم نوع دیگر بگیرد از تراب مذکور و چون در سایه بدو [illegible] در دی بطّیخ و آب سرد بر روی رش کنند و به مندیل بپوشد که زود برویند و دید نه نیکو نوع دیگر تحویل کن موضع را

ز الهام

و چهار میخ از حدید از اطراف او فرو برند و سر آنرا به مندیلی بپوشد و تراب مذکور در روی ریزد از [illegible] بگیرد بر بالای آن افکند پس نهالهای لطیف رقیق از عیدان و ریحان درون بذر کن و تخم سرورده در میان آنها پنهان سازد و آب ده که اندک زمانی سبز و بزرگ شود و میوه دهد باذن الله تعالی تمّم

فصل ششم: در ارباب فصول و ایّام و لیالی و ساعات محتوی بر دو وصل

وصل اول: در ارباب فصول و ایّام و لیالی بباید دانست که ارباب فصول و ایّام و لیالی بباید دانست که ارباب فصل بهار در اول فصل مریخ و در وسط زهره و در آخر عطارد و ارباب فصل تابستان در مبدأ فصل قمر است و در اوسط شمس و در منتها عطارد و اوّل فصل خریف تعلّق بزهره دارد و اوسط مشتری و مبدأ الفصل شتا و وسط آن متعلّق بزحل است و آخر بمشتری امّا ارباب لیالی روز شنبه و شب چهارشنبه از آن زحل است و روز یکشنبه و شب پنجشنبه از آن آفتاب و روز دوشنبه و شب آدینه از آن قمر و روز سه‌شنبه از آن مریخ و روز چهارشنبه و شب یکشنبه از آن عطارد و روز پنجشنبه و شب دوشنبه از آن مشتری و روز آدینه و شب شنبه از آن زهره چنانچه درین جدول مسطور است اینست

زحل	روز	شنبه	شب	چهارشنبه
مشتری	روز	پنجشنبه	شب	دوشنبه
مریخ	روز	سه‌شنبه	شب	شنبه
شمس	روز	یکشنبه	شب	پنجشنبه
زهره	روز	جمعه	شب	سه‌شنبه
عطارد	روز	چهارشنبه	شب	یکشنبه
قمر	روز	دوشنبه	شب	جمعه

[illegible]

لب شنبه

دار باب ساعات هر کوکبی که روزی یا شبی دارد ساعت اول روز
یا از آن شب از آن وی است و دوم و بهند از آن کوکبی که ما تحت اوست
در فلک و همچنین میرود تا آخر و این صورت به تفصیل درین جدول نموده میشود

شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ
قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد
مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری
عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره
مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل
زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس
زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر

و من الله الاعانت والتوفیق و بعد از تحقیق این مقدمات باید چنانکه
مذکور شد در اعمال سیمیا در هر فصلی و در هر روز و شبی و در هر ساعتی از ارباب
آنها غافل نشود و اسمای ایشان بر زبان رانده بدعوت اشتغال نماید
و هر کوکبی را دعوت الیست چنانچه بتفصیل در ترجمهٔ کتاب سر الاسرار
گذشت و وصیت اکابر انست که عاقل بر یقین داند که حق سبحانه
و تعالی قادر مختار است هرچه خواهد کند او را سبب باید دانست و اسباب را
وسایط ظهور آثار قدرت او باید شناخت و در هر عملی که کند نظر بر عجایب
صنع الهی باید داشت تا آن نظر نظر عبرت باشد فاعتبروا یا اولی الابصار
و باید که طریق زهد و ورع و حلال خوری و دیانت فرو نگذارد و دو
را وسیلهٔ مال و جاه نسازد که مال عرضیست مانند و علم جوهریست باقی سخن
حضرت امیر المؤمنین است علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات فان المال
یفنی عن قریب و ان العلم باق لا یزال و به هیچ وجه این اسرار را با نامحرم

بباید گفت

بباید گفت و از اهل و مستحقات درین بباید داشت و هر که سر مکتوم را از بیگانه
مستور سازد در آشنائی با حقایق اشیا بصیر الامور و بهر علمی بذات ا
لصدور رسم مقصد الاول بتوفیق الله عز و جل مقصد اول در علم
ریمیا و آن مشعبدات باشد و توابع آن چون حیل و دکوک و امثال
آن و کلیاتش در دو اصل و خاتمه مرقوم رقم تبیین میگردد اصل دوم
در شعبده و انواع آن بسیار است و از جمله چهارده نوع در چهارده
فصل مذکور میگردد فصل اول در عجایب بیوت و آن پنج وصل است
وصل اول بیت الذهب و آن خانه باشد که درون او بالتمام
زر خالص نماید و سلاطین چین و هند این چنین میکنند و هر که بدان
خانه بیاید چشم او از براقیت او خیره گردد و نتوانند نیز نظر کردن
فرا گیرد بوره ارمنی و در آب کن و بگیر [illegible] ۵ ـ ۷ × ۵ ۱۱ ۳
و بر صلایه افکن سه شبانه روز هرچند در سحق خشک گردد آب بوره
در وی ریزد و بعد از سحق و تسقیه از غبار نگاه دارد با حتیاط تمام
پس از آن بستان ۷ ۱۱ ۴ ۵ ـ ۵ × ۱۱ ۵ ـ ۵
که در غایت صفرت باشد و بکوب کوفتنی درست و در اثنای زجاجی
افکنده حل حاذق باحماض اطلاع مصفی بر رویش ریز چنانچه در انگشت
از بر او بر آید و هر روز سه مرتبه حرکت ده هرچند سرکه سیاه
بشود میریز و عوض آن سرکهٔ صاف بریز تا وقتی که دیگر حل
متغیر نگردد و چون بدین درجه رسید او را خشک ساز و با آن
مسحوق مذکور او را سه شبانه روز سحق کن و خشک ساز
و لتویه ده در کوزهٔ خزف مطین بآتش معتدل یک شب و
بعضی گفته اند در کوزهٔ زجاجی لتویه دهد و باید بعد از سرد
شدن ازو جدا کن و بردار و از غبار و نم محفوظ دار پس بگیر ارزیز

دوا رو جزو و یک جزو از علم اصغر صفایح که باب سحق کرده باشی و مجموع را
به بیاض البیض ملوّح بزعفران سحق کن و قدری سریشم ماهی بزعفران
محلول کن بر آتش و خانه را که پاک باشد و مجصص بدان طلی کن و
چون خشک شود بدهن چینی مدهون ساز که بلون ذهب نماید بلکه رخشنده‌تر
تا که ناظر را مجال فتح بصر نباشد در روی و صل دوم بیت النیران و آن خانه
باشد که هر که بدان در آید دیوارش باشد آتش افروخته بیند و چون آ
فتاب در وی افتد آتش عظیم مرئی کند و این بغایت عجیب است
بگیر نوره غیر مطفی و سحق کن و انزا در پوست بیض نصف وزن آن بگیرد [symbols] و مثل ربع آن [symbols]
[symbols] و هر دو را سحق کن با نوره بیامیز
پس بگیر کبریت اسود برابر وزن نوره و سحق نمای و هر دو را باهم برابر
و دیگر باره سحق کن تا اختلاط تام و امتزاج کامل یابد پس این مخلوط
بدهن الزبد یا [symbols] عجین ساز و بر دیوار و مسقف خانه
طلی کن و بگذار تا خشک شود پس بگیر دهن بلسان خالص و اندکی اندک
از آن دوا در وی میمال که الی الان مشتعل کرده و چون آفتاب در این
خانه افتد زبانه آتش پدید آید بمثابه که ناظر متحیر گردد و صل سیم
بیت الشمس و آن خانه است که هر که بدو در آید شب آفتاب بر امشاهده کند
و طریقش آنست که شمع بگیرد و در کوزه نو کند و برابر او بستانند [symbols]
[symbols] و جدا سحق کن و مقداری از [symbols]
[symbols] و با وی بیامیزد و در آفتاب بیاویزد تا مدود گردد
پس موضع دود را سجده کند و آنچه در اوّل مذکور شده بر موضع
دید آن بریزد و بگذارد تا اسرا بجوزند و یک دیگر را بجوزند و یک دود
گرم بر او ریخ پس او را در آفتاب گذارد تا بمیرد و چون بمیرد بگیرد و خشک

کرده سحق نماید و بر جامی ابیض طلا کند و جام را بر طاق نهد در پیش روزنه
که در خانه باشد و بپوشد پس بستانند وزن دانگی و زاریج و تبخیر کند که خانه
سیاه کرده و آن جام مثل آفتاب نماید بلکه نور او اعظم در نظر آید و اگر از
دوده سحوق بگیرد یا برابر زراریج در ۲ برابر او اریج سنجره تیراج القطرب
و برابر او از بیروح و بگیرد سحق نماید و بدم الحمام عجین کند تجفیف کند
و تخفیف کند در ظل و شرط آنست که در ظل تجفیف باید پس هرگاه شخصی
خواهد که شب در خانه تاریک آفتاب نماید تبخیر کند بعضی را ازین حبوب
که ضوئی برابر روشنی آفتاب در آن خانه افتد و صل چهارم
بیت الدهش والموت و آن خانه است که هر که بدو در آید فی الحال بیهوش
گردد و اگر یکساعت در و توقف کند بمیرد و سلاطین هند این قسم خانها
میسازند برای مصلحت ملک چنانچه مخفی نیست و این عجب عجایب بوت
است بگیرد [symbols] از اوراق البیه او ازدم حجابین برابر
او و از هر جوا هر [symbols] مساوی هر یک و مجموع را در اناء زجاجی کرده
بچوب متحرک ساز تا محلی که اختلاط تمام نماید پس بگیر مثل ربع مجموع
مجموع از شیر زق شیرم و هر دو بکوب و در دم دوا ریز بعد از آن همه
با یکدیگر خلط کند و بر دیوار و سقف خانه اندای و باید که در وقت قطلیه
منفذ دماغ را بقطنی که آلوده بروغن بنفشه باشد مسدود ساخته
باشد و بعد از قطلیه زود از خانه بیرون باید آمد و چون ازین عمل فارغ
شود مدخین کند و بچهار چیز اوّل [symbols] دوم
[symbols] سیم [symbols] بر همی چهارم [symbols]
[symbols] اجزا برابر و چون از مدخین با زپردازد خانه را
در ببندد و منافذ را محکم کند بر وجهی که بخار بیرون نیاید و هوا بدو
در نرود پس بعد از سه روز هر که بدرون خانه شود و چون ساعتی قرار

گیرد بمیرد و هرکه بوی آن خانه بشنود بیهوش شود و آنکه بیهوش گشته باشد اگر خواهد که باخود آید او را از حوالی آن خانه دور باید برد و بدهن نفشه خالقی سعوط باید کرد تا بهوش آید و عمل پنجم بیت الجنون خانه باشد که هرکه بدو درآید متحیر و مجنون شود و آثار بر او ظاهر گردد بعد از ساعتی با هوش آید بگیرد [symbols] و سحق کند با مثل ربع درم قنبیل دهی و این مسحوق را در آب حل کند و صورت عظیم هایل بر دیوار خانه نقش کند چنانچه آن دیوار از و پر گردد پس تصویر باید کرد بر این صورت تاجی از زهره آن ماهی که او را الطیر گویند و بر یمین او صورت مردی که ماهی در دست باشد و بر یسار او صورت زنی که ملح در دست او باشد پس بستانند حجر مقناطیس و نرم سایند مانند کحل و نگاه دارد و چون خواهد که کسی را مبهوت کند بکحل مذکور مکحل گرداند و بدین خانه درآرد فی الحال مدهوش گردد و عقل از وی مسلوب شود بعد از زمانی نیک باخود آید **فصل دوم** در عجایب کرات و فتایل و آن هجده وصل است وصل اول کره مشتعله و آن کره ایست که چون برافروزند فرو نمیرد و اگر آب یا سرکه بدو ریزند قوه اشتعال او زیاد شود بگیر [symbols] و از و کره بسازد پس بستانند از چیز غیر منطبع یعنی [symbols] جزوی قنه نصف جزوی و با یکدیگر بجای کند و بوزن آن قنه سلحفات بحری و مثل او زهره سنگ پشت بحری با آن درآمیزد و نگاه دارد پس بگیرد از [symbols] با پسه آنمقدار که خواهد و در وی سحق واجبه داد تا یست ایشان را دور کند و سحق نماید با مثل آن روغن زیبق خالص کند آن را مدتی در زبل رطب مدت چهل شبانه روز دفن کرده باشد و آن کره

طالیقون.

طالیقون را بدین دهن بیالاید و اجزای مذکوره محفوظ بردارد و بر وی اندایند و تجفیف نمایند تا وقتی که محکم شود دیگر باره بدین دهن ملطخ سازد و آتش درزنند که مشتعل گردد هرچند کسی در اطفای آن کوشد بنشیند مگر آنکه قطعه نمد را سه شبانه روز در سرکه آغارد و بعد از آن کره را بدان ضم کند و سه روز همچنان معزور بگذارد او فرو نشیند و این کره را در مشعله باید نهاد و برافروخت و اگر این مشعله سلاطین را بکار آید وقتی که در شب سوار شوند و تاریکی پدید آید و بادهای قوی جهد نوع دیگر عجیب تر بگیرد براع و او جنسی از درآریح است که چون شب نیزه طیران کند روشنی او چون چراغ نماید و او را خشک کرده با روغن زیبق خالص سحق نماید و در شیشه صافی کرده سرش نیک محکم بندد و در زبل نهد و هر هفت روز تبدیل زبل کند تا وقتی که براق در آن روغن حل گردد پس بگیرد [symbols] با [symbols] و بر موضع ترکیب کنند و بمحلول مذکور بیالاید بر شیشه از جناح نهان طایر و آتش بر وی برافروزد که فی الحال مشتعل گردد و باران هرچند بر وی بارد و برف بر وی ریزد یا خاک بر وی نشیند منطفی نگردد و چندانکه آب بر وی ریزند اشتعال او زیاده گردد و انطفا میسر نیست مگر بنمد آغشته در خل چنانچه در عمل سابق گذشت وصل دوم فتیله التصویر و آن فتیله ایست که چون افروخته گردد مردم یکدیگر را بصورت ملائکه بینند از آتش آفریده شده و این عمل بر آن وجه است که بگیرد عین سلوی و آن مرغیست که سمانی گویند و در ولایت یمن بسیار باشد و ذکر او در قرآن هست که حق تعالی جل جلاله بر قوم موسی نازل گردانیده بود تا بخورند قال الله تبارک و تعالی وانزلنا علیکم المن والسلوی

و چون دیده او بدست آید اورا در یکدیگر بباید مالید و در انای زجاج مصفّا اورا
تسویه باید چون حرصان الطیر پس ازان مقداری زیت صافی با او آمیخته
در چراغدان سبز باید کرد و فتیله از قطن نو ملطخ ساخته در میان مجلس
بر باید افروخت تا هرکه در آن مجلس باشد دیگران را بصورت فرشتگان
بیند از آتش و او را نیز دیگران بهمان هیات بینند و این بغایت
عجب است وصل سیم فتیلة الزنج و این فتیله ایست که در شب چون برافروزند
مردم یکدیگر را بصورت زنگیان بینند با رویهای سیاه و مویهای جعد
و لبهای ستبر و عمل او چنان است که فتیله از خرقه ناووس یا رکوی سیاه
آلوده بروغن زنبق مخلوط بدم حجام باشد و بآن ملطخ ساخته در شب
سیاه بقیه کنند و دهن زنبق نیز بالای آن ریزد و برافروزد و در
مجلس که الصورت که مذکور شد روی نماید نوع دیگر بگیرد [illegible]
[illegible] و فتیله از دو مرتبه سازد و در چراغدان آهنین برد
عن - لاولا برافروزد اما باید که در آن خانه چراغی بجز [illegible] ازین دود در
سکر این اثر عظیم دهد نوع دیگر در [illegible]
مقداری کبریت قبطاری در وی افکنند و بدین روغن چراغ افروزد
و فتیله از کتان خالص باید که بهیئت تاثیر کند و خاصیت [illegible] نوع دیگر
بگیرد عم براق و [illegible] و با یکدیگر برآمیزد و فتیله از
[illegible] مطروح در [illegible] بدان ملطخ سازد و بروغن برا
فروزد وصل چهارم فتیلة المسوخ و این فتیله ایست که چون برافروزند چون
حضار مجلس بغایت مکروه نماید چون جمع که بصورت مسخ مبتلا شده
باشند بگیرد استخوانها که در [illegible]
و باید که آن کلب منسوب بلونی دیگر نباشد و مقداری از پشم او و ما
بخود [illegible] را ذوب نماید و بهر دو را با هم ممزوج کنند و از خرقه ناووس

فتیله سازد

فتیله سازد و بدین دو الملطخ بدل ساخته در چراغدان برافروزد و باید که چراغدان
احضر باشد و بدهن زیت صافی مملو تا آنچه مذکور شد روی نماید و هم در کتاب
آورده که شحم هر حیوانی که بگیرد و با شعر او برآمیزد و خرقه ناووس را فتیله کند
و با آنها که گفتیم ملطخ نماید و [illegible] بردی نشر کند و بروغن
لادلا برافروزد روی هریک از اهل مجلس بصورت آن حیوان نماید و
کلی در جمیع عمل شد هذا فذوا علاق ابواب است فافهم و در صحیفه اسکندریه
نیز بر این وجه آورده وصل پنجم فتیلة الحیات و آن فتیله ایست که چون روشن
شود تا بیش حیات عظام بنظر وی آید و عمل او بر این وجه است که بگیرد [illegible]
[illegible] و فتیله از خرقه مطروح بدان بیا
لاید و [illegible] در جوف او نهند و بدهن زنبق در سراج
یا آحضر برافروزد و در بعضی از رسایل آورده که فتیله از جلد حیه کنند و بروغن
نفط برافروزد و هم در کتاب آورده که در [illegible] دی بعد از
آنکه ممزوج را در میان آن نهاده باشند و مقداری از دهن و شحم [illegible]
[illegible] با روغن زنبق برآمیزد و در سراج ریزد و منافذ بیت را استوار
نماید و از سلخ و شحم مذکور قدری بر آتش نهند اثر این عمل زودتر بظهور رسد
وصل ششم فتیلة العقارب خاصیت او آنست که چون افروخته کرد در
آن موضع مملو از عقارب نماید عملش چنان است که بگیرد سلخ حیات و از
ناب و معقد عقارب کبار و بیض النمل و همه را با هم سحق کند و مفتول
آلوده بدهن العقرب و این مسحوق بر وی باشد و در چراغ آهن بدهن زنبق
برافروزد و اصل او آنست که قبل از ایقاد فتیله به بیض النمل تبخیر کند و
حبس دخان اهل کلیت که در هوا ممتلا شود و اگر یکی یا دو عقرب
در آتش اندازد عمل کاملتر بود وصل هفتم فتیلة الطیور چون این فتیله
مشتعل مرغان سبز و عصافیر و امثال آن بنظر در آید که طیران مینمایند

و هیچ یکی از ایشان بدست نمی آید و عملش بدین نمط است که بگیرد ×۷H
۷ ⊏ خ ج ب ـ H الاحمر و H ▽ ـ او و فتیله از پوست گیره ...
خوکش بسازد و این مذکور را گرفته و مقداری H ▽ ×H عرق
بر او پاشیده و در آن بپیچد بخرقه تا وسعش معلوم گرداند و در سراج مدهن
نارولا برافروزد هر که بدان خانه درآید مرغان سبز بیند به پرواز آمده
و از هر طرف طیران آغاز کرده و در نسخه دیگر آورده که راسش سود انیه
و ذنب و سرا و صفاله و دم او که یک هفته تعفین یافته باشد ممزوج
به H ▽ ×H ⊐ H × E ۵ در فتیله نهند و بروغن لادن
برافروزد همین عمل کند وصل ششم فتیله الرقص و این فتیله مخصوص
بزنان است هر زنی را که نظر بر آن فتیله افروخته افتد فرحناک شود
و برقص درآید و بچشم و ابرو آغاز کرشمه و بازی کند و خواهد که جوز را
برزمین افکند و زن دیگر بود که از غایت ذوق و بهجت و طرب بیهوش
گردد و عملش این است بگیرد H ـ E × ۵ ⊳ و سحق کند
و بخرقه کتان افشان و فتیله سازد بشرط آنکه بعبارت ×H ▽
سوده باد هن فی نفس و در آن میان که باشد و چون این فتیله روشن شود
در پیش زنان مشاهده شاید شعله این آنچه مذکور شد از وی بظهور آید
نوع دیگر چون برافروزد که زنان و کنیزان باشند یکی از ایشان نماند
الا که برخیزند و جامه بیرون کنند و برقص در آیند و از عقل و هوش
بیگانه گردند فرا گیرد دم ارنب و چون ـ H ـ و دم ـ
۷×۷ ۵ بیضا و بدیع دماء سمی کن H ×H ▽
د ـ H ۵ × ۷ ⊏ H × ۷ واز آن فتیله مطبخ سازد و در
سراج حدید بدهن لادن برافروزد که از تماشا و تحیر حالات غریب مشاهده آید
و در نسخه دیگر برای رقص کافه مردان و زنان آورده که H ۸ ۶ ▽

مقبد

۳۴

خشک شده در تابه بروغن نفط بریان کند و مشوی را مفتول ساخته بهمان
روغن برافروزد وصل نهم فتیله الوهج است که چون برافروزند رقاب
اهل مجلس معوج در وسر ایشان منکس است و اصل این عمل نیز
H ∃ H × ▽ H ۵ H است و بر ـ H × H ۵ او و چون
این هر دو را در فتیله بپیچد و در سراج حدید بروغن زیت مفتول
برافروزند این صورت که می نماید وصل دهم فتیله الکبیر در القا و این
فتیله روی جمعی که در سایه وی باشند مثل وجوه حمیر نماید اجزای آن
× ∃ ۵ H × ـ است و بیاض البیض و ـ
× H ▽ × ۷ ـ ۷ × H خرقه کتان نو بند مذکور آغشته
سازد و ادویه مذکوره را در آن خرقه پیچد و بروغن زنبق برافروزد
وجوه غریب در نظر آید و هیئات عجیب مشاهده رود و اگر خواهد
که آذان ایشان چون آذان حمیر نماید بگیرد ـ × H
▽ ـ ۷ × H و برگ کوی تو بشد اید چنانچه نفت و روی آنرا
فرو گیرد و در چراغدان حدید نهد بروغن یاسمین برافروزد هر که
در سایه آن چراغ باشد گوشش او چون گوش دراز گوش
نماید وصل یازدهم فتیله القطع و خاصیت این فتیله است که چون روشن
سازد حضار مجلس یکدیگر را بی سر بینند و هر که این عمل خواهد بگیرد
⊏ ۷ ۷ × ∃ H ـ H ـ H × ۷ ـ ـ H
و سحق نماید با H ۵ ـ فلسطین پس بگیرد رکس H ـ ×
ـ ـ ⊳ H وانرا در میان فتیله وضع کند و با آن مسوق
مذکور افروزد بر بیتی صافی که ـ ۷ ۵ E ـ ▽ د +
ـ ∃ ۵ H × ـ H ـ تاوی آمیخته باشد و آنچه
مذکور شد روی نماید و این از غرایب امور است نوع دیگر خرقه نورا

زرنیخ زرد

الصندوق رنقص

به [illegible] آدمی چوب کند و [illegible]
و [illegible] باسم آسینه بدین رگواند اید و در
مصباح اخضر بر دهن زیبق و فتیله کتان در سراج نهد بهمین عمل کند وصل
یازدهم فتیلة الکلاب و این عمل بجهت آن کرده میشود که حضور حضار از
نظار آن فتیله چنان متخیل شود که بینا منا به صورت کلاب است و طریق
این عمل چنان است که بگیرد جوز الکلاب و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] ایشان از آن فتیله ساخته در چراغدان لو نیز دهن زیبق خالص
صافی برافروزد وجوه اهالی محفل وجوه کلاب و ذباب نماید وصل
دوازدهم فتیلة الصفره و آن سبب رؤیت وجوه حضار باشد در غایت
صفرت کو بیا ارواح ایشان تحلیل یافته و قبار قنا بر آن نشسته و ا
صل درین عمل [illegible] اوقیه است و قی که سحق کرده باشد
با [illegible] و چون این مسحوق را
مفتول ساخته با روغن لاولا در چراغدان برافروزد اشکال و هیئات
تجیبه ملاحظه زود وصل چهاردهم فتیلة البحر چون این فتیله را برافروزند چنان نماید
که آب در آمده همه خانه را فرو گرفته و کسی که خواهد بدان خانه در آید
پای برهنه کند و جامه بالا کشد و لیبا زباشد و آن آب [illegible] آمده
و از تلاطم امواج او بترسند و از خوف و غرق شدن بآن خانه در
نیایند و عمل این فتیله براین وجه است که بگیرد [illegible] یک
اوقیه و [illegible] مثقال پس مذکور
اول را بمذکور آخر [illegible] نماید سحق در غایت خوب تا امتزاج تمام
یابند و در [illegible] خشک شوند پس بستانند زبد البحر و شحم [illegible]
[illegible] و [illegible] ابوابرابرص فتیله

از قطن

از قطن ترتیب نماید و این ثلاثه مذکوره اجزا او را سه نوبت بطبخ کند
پس ممزوج مسحوق را از وسط او تعبیه نماید و به شحوم دواب بحری برافروزد
و قبل از انعقاد فتیله تبخیر کند بمسحوق مذکور و چراغ را در پس در برافروزد
در دکه آنچه مذکور شده معاینه بنظر در آید و گفته اند که اگر خون خرگوش
و [illegible] باسم برآمیزد و در چراغدان گذارد فتیله را
از قطن خام ساخته باشی بوی در آری و برافروزی همان عمل کند
وصل یازدهم فتیلة الجمل چون این فتیله را افروزند هرکه در مجلس
باشد همه بصورت شتر نماید و اصل این عمل شحم دابه است
که بدن او مانند حیه است و سر او شبیه بسر شتر و ذکر او در وصل
اول از فصل دوم در مقصد اول مذکور شده در اعمال ناموس
اصغر چون شحم او بگیرند و بگدازند و خرقه ناووس بوی بیالایند
و در مصباح حدید اخضر برافروزند در مجلس صور حاظران مثل شتران
نموده شود به هر رنگی که خرقه بوده باشد سرخ یا سیاه یا سفید مردم
بآن رنگ نمایند وصل شانزدهم فتیلة السفن و آن چنان است
که چون آن فتیله برافروزند هرکه در نور آن باشد چنان نمایند
که در کشتی نشسته است و کشتی در آب و عمل او بدین قانون باشد
که بگیرد [illegible] و دیگر بوره ارمنی بر یکدیگر
کوبد تا نیک ممتزج گردند و از زرکوی کتان فتیله سازد و بدان
بیالاید و بر دهن لاولا که در غایت صفا باشد یا دهن زیبق
برافروزد و در چراغدان حدید بگذارند همه اهل مجلس چنان بینند
که در کشتی نشسته اند و کشتی در آب میرود وصل هفدهم فتیله
الخضره و هر در دست سبز نماید و این فتیله را بدین نوع توان ساخت
که بگیرد در کوی پاکیزه بی وسخ و آن آنست که نو باشد و نشسته

وشسته و بی‌آنکار و مقداری [رموز] سوده بروی پاشند و فتیله کنند
در چراغدان سبز نو بر روغن [رموز]
برافروزد خانه و هرچه در وی است سبز نماید و گفته‌اند که اگر [رموز]
بروی این دوا ریزند و بگذارند تا رنگ گیرد پس وی را در میان آتش
افروخته افکنند در خانه فرا گیرد خانه جمله سبز نماید [illegible]
فتیلة القصره (?) در سایهٔ این چراغ هرکه باشد زرد روی نماید گفته‌اند
که دو کس [illegible] حکیم از فرزندان خود شکایت کردند که هر دو بیک
متعلق شده‌اند چنانچه یک ساعت از هم شکیب ندارند و دست
از مهمات باز داشته‌اند و طریق حیا و ناموس را فرا گذاشته‌اند
و بدنامی عظیم از ایشان بالا حق میشود حکیم این فتیله را ترتیب داد
و فرمود تا هر دو در این مجلس حاضر شدند چون یکدیگر را در سایهٔ این چراغ
دیدند بر وجهی از ملاقات هم متفرق شدند که نام یکی پیش
دیگری نتوانستی برد بجهت کراهیت شکل یکدیگر و از آن است که این فتیله را
فتیلة التنفر گویند و عملش آن است که فتیله تابند از پنبهٔ کهنه و روغن کنجد (?)
روی ریزند و سخت تابند و در شدت فتل مبالغه نمایند پس در سرچه (?)
نهاده بر روغن [illegible] برافروزند هرکه در پیش آن چراغ بود در روی زرد نماید
و دندانش سیاه و گوشتش سبز چنانچه شکل او موجب تنفر باشد
و گفته‌اند که اگر [رموز] در روغن (?)
بیجند (?) و در چراغدان بهر روغن که خواهند برافروزند همین خاصیت دهد
فصل سیم در عجایب ادخنه و آن هشت عمل است که در هشت فصل
مذکور میشود فصل اول دخنة الحبسامه (?) و این دخنه ملیح است و عجیب چون
بدین دخنه بخور کنند در خانه که در و مردمان باشند هرکه در آن
مجلس بود یکدیگر را بغایت بزرگ و جسیم بینند چون فیلان و دیوان (?)

و مانند آن

و مانند آن و اصل در این عمل شحم ماهیست و او را دلفین گویند و شحم فیل
و چون این دو شحم حاصل شود بگیرد از [رموز] هندی مقداری
و نرم بساید و بدو شحم مذکور عجین کند و حبها سازد مانند نخود و در
سایه خشک سازد و بوقت حاجت بر آتش بخور کند و باید که در خانه
منفذی نباشد که دخان بیرون رود و غیر آن دور مجمره و باید که درون
خانه باشد در ایستاده نهاده که در این دخان اهل مجلس بچشم
یکدیگر بغایت عظیم و جسیم نمایند و هرکه بیرون باشد [illegible] بغایت
بزرگ بیند و از ایشان بترسند و هراسند و این عمل از عجایبات
است فصل دوم دخنة التماثیل چون بدین دخنه بخور کنند در خانه
تمثالهای سبز بنظر درآید و هیاتهای عجیب و شکلهای غریب که ناظران
از آن متعجب باشند و اصل در این عمل پیه دلفین است چون آن
بدست آید بباید گرفت [رموز]
[رموز] و مشک طالیشی (?) و این سه دارو را جدا جدا نرم بساید پس
باهم امتزاج دهد و دیگر باره سحق دهد تا نیک باهم درآمیزد و به شحم
مذکور عجین نماید و حبها سازد بر مثال حمص خشک ساخته نیکو
محافظت نماید و بوقت حاجت بخور کند تا آنچه مذکور شد معاینه ببیند
فصل سیم دخنة الأخبار چون خواهد که از مهمی خبر یابد و آنچه در کار
واقع خواهد شد و از خیر و شر بروی ظاهر شود بدین دخنه بخور باید
کرد در هر خانه که خواهد و در آن خانه خواب باید کرد مجلس [illegible] که
بگیرد [رموز] خشک کرده و [رموز]
[رموز] از همه برابر و مجموع را عجین کند و [illegible] بدان
بخور سازد در خانه و در آن خانه خواب کند و البته در خواب ببیند
که کسی او را از آنچه میخواهد خبردار کند و از عزیزی که این را تجربه کرده بود

استماع افتاد که این واقع الا بتکرار احتیاج دارد و صاحب رم دعوت انقا
واین دعوت ام مفیدات و دفع مضرت موشان بدین دعوت توان کرد
بگیرد خشت که ابتدا [symbols] ۵ سیفا خوانند و آب ابرا بگیرند و نگاه
دارند پس بستانند [symbols] جزوی و هر یک را
جدا جدا بکوبد و بیزد و با یکدیگر درآمیزد و بعصارهٔ مذکور عجین کند و حبها
سازد برابر لوبیا و خشک کند در سایه و وقت حاجت نگاه دارد پس در خانه
که حبه از آن بدیشان نماید موشان در آن موضع جمع شوند از در و دیوار و
سقف و زمین و از هر جا که باشند مجتمع شوند پس دفع ایشان بر وجهی
وجهی که خواهد بکند و صاحب دعوت انجم چون بدین دعوت تجیر نماید
هر که آسیبی باشد او را چنان فرا نماید که بر کنار دریا نشسته است و از دریا
نهنگ اعظم سر آورده و قصد ایشان دارد و میخواهد که ایشان را برابر و باید
و ایشان از او میترسند و میگریزند و عملش بدین وجه است که بگیرد از
فرنک ادویه و ماهی البابونج دو درم و [symbols]
و سه درهم شحم بیاع ده درم و شحم دلفین برابر و شحم سمک البحر
مثل او پس چوب را بکوبد و مجموع را با شحم بیامیزد و حب
سازد هر حبی بکمقدار و در ظل بخشکند نماید و هرگاه که خواهد تجیر نماید
بر آتشی که از چوب مرکب کهنه غرقه شده باشد آنچه مذکور شد
معاینه ببیند دعوت ششم دعوت الجن و این دعوت مناسب علم
تسخیرات است و چون بود ترکیبه یافت هرگاه بدین دعوت تجیر
کند در شب در موضع ویران که از عمارات دور باشد جمعی در آن
موضع جمع آیند از جن و سخن گویند و هر چه عامل این دعوت
از ایشان پرسد جواب گویند و باید که از ایشان نترسد
که ایشان صاحب این دعوت را بغایت دوست میدارند و مطلق یارای

وایذای

وایذای او دست نمیگشایند بلکه حاجات او را از آنچه توانند روا میکنند
و عمل این دعوت بر آن وجه است که بگیرد جزوی از [symbols]
[symbols] و جزوی از [symbols]
[symbols] و هر یک جدا جدا سحق کند پس با هم بیامیزد و حبها سخت شوند و
کر حب سازی و پنهان نگاه داری بهتر باشد پس بموضع مذکور بری
و آتش انگشت در پیش نهی و این دود را بر آتش ریزی و بسوز کنی بقدرت
الهی روحانیان از جن و مرده همه بر تو جمع شوند و پیرامن تو در آیند
باید که دلیر باشی و سخن در آیی و هر چه در خاطر داری بپرسی و اگر حاجتی داری
عرض کنی و اگر کسی پیش از این عمل یکهفته روزه باشد و حیوانات نخورد و
هفت روز هفت نوبت دعای قریشیا بخواند و خواند بهتر بود که جرئت
او در سوقت بیشتر باشد و دل او قوی تر و عمل او کاملتر خواهد بود
و عمل هفتم دعوت الزوم و چون بدین دعوت تجیر کنند هر دو آن عملی
باشد فی الحال در خواب رود و عملش این است که بگیرد دماغ راسو و بذر
[symbols] و بذر [symbols]
[symbols] و جند بید ستر و جوز ماثل و
و صمغ الموت و افیون و مجموع را بکوبد با عصارهٔ یاسمین بیامیزد
و در حقه از [symbols] مستحکم کرده مهر کند و در الراس
یکهفته در زبل الفرس دفن کند و ترطیب و تبدیل زبل امری لازم
است در همه هفته ساعات که بدل کنند و بعد از آن بیرون آورد و
خشک کند و چون خواهد که کسی را در خواب کند قدری پنبه پاک
بر دهن گل صابون آلوده کرده در منخرین خود دهد و مثقالی از این
دوا با مثقالی عود و مرزنجوش سحق کرده و بخار او بدماغ هر که رسد
فی الحال در خواب رود دعوت هشتم دعوت الملک و خاصیت این

دخنه است که چون در موضع در خانه خود تنها نشسته باشد و کسانی که
در آیند چنان پندارند که ملائکه از سقف خانه می آیند و بالا میروند
و عملش چنان است که بگیرند [symbols] و دل او و سر
[symbols] یعنی [symbols] و قلب او و در اسل و
و راس قطا اسود و دل او و مجموع را کوفته بنرم و بدماء این
مذکورات سقیه کنند و بدهم فصاد و نیز و این عمل مکرر نمایند تا وقتی
که مجموع مثل شمع شود آنگه آنرا حب سازند بمقدار حمص و خشک
کنند و در هر مجلس که این حب را با عود و حصالبان مذکور بخور نمایند
که هر که آن دخان مرتفع بیند او را متخیل گردد که ملائکه از سقف بیت
بدان خانه درون می آیند و این عمل از عجایب و غرایب دخانها

فصل چهارم در عجایب سراج و شمع و آن یازده نوع است و در
ضمن بسیطه ذکر در می آید وصف اول سراج الماء و آن چراغیست که با آب
افروخته شود و عملش آنست که بگیرند از [symbols]
یعنی [symbols] آن قدر که خواهد و تر سازد بدهن
[symbols] محلول و از و فتیله ترتیب نماید و در
چراغدان نو نهد و قدری روغن بر وی ریزد و آب بسیار در وی کند
فی الحال برافروزد و آب مانع اشتعال نشود وصف دوم در سراج
الحراب و آن دو چراغ است که بیافروزد و ایشان با یکدیگر محاربه
میکنند و این از عجایب احوال است و عملش چنان است که یک
چراغ [symbols] وضع باید کرد و در دیگری
[symbols] بر یو حه که و فتیله از قرطاس [symbols] تتابد و هر یکی
بیکی از آنچه مذکور شد بیالاید و در سراجی علیحده نهد و بدهن لادن
برافروزند و در مقابله هم نهند که با هم محاربه کنند و سبب تحیر ناظران

نشود

نشود و گفته اند که اگر یک فتیله بشحم [symbols] و دیگری به پیه
[symbols] بیالایند و در دو سراج نهند همین صورت
وجود گیرد وصف سیم سراج الصلح و این دو سراج اگر به سراجان نزدیک
اگر نزدیک یکدیگر باشند شعله ایشان بهم متصل شود و نور ایشان
یکی گردد و اگر دور باشد شعله یکی از ایشان قصد کند که
با آن دیگر و جستن از و محسوس گردد و اگر چراغی بود که
او را در ظرف باشد یا چهار ظرف و در هر ظرف او یک فتیله نهند
و برافروزند عمل ایشان زودتر و اثر ایشان ظاهرتر باشد و صورت
عمل چنان است که بگیرند شحم [symbols]
و هر یک را علیحده مفتول سازند و در چراغدان برافروزد و بر روغن
زیت یا حل زنبق که آنچه مذکور شد بنظر حاضران در آید وصف
چهارم سراج الوجهین و آن چراغیست که چون برافروزند اهل
مجلس نیابد چون از بیرون در آن مجلس نور و پروانه ببینند و
هر که در مجلس نگرد و پر از روشن و برافروخته بیند و این نیز
غریب است و عمل این بر اینگونه است که بگیرد شحم دلفین
و بگذارد و فتیله از کتان بد و بیالاید و مقداری از [symbols]
[symbols] بسوده بر و نثر کند و بر روغن نفط برافروزد هر که
در پیش وی باشد مطلقا روشنی این چراغ را نه بیند و هر که
در خارج بود به بیند وصف پنجم سراج الضفادع چون برافروزند
و بر روی آب نقیه کنند هر ضفدعی که در آن آب باشد
ساکن گردد مطلقا آواز نکند و عمل چنان است که شحم سلحفاة
و شحم [symbols] بگذارند و با شمع می آمیزند و مقداری
[symbols] کوفته نرم کرده با ایشان مخلوط می سازند

ذبیر دهن ایت پاک چند روز تقریب بنماید چون بترتیب تمام یابد
یعنی امتزاج کلی میان ادویه مذکوره واقع شد فتیله از کتان پاک بدان
آلوده در چراغدان مس روغن ایت بر باید افروخت و بجهة که چراغ
را بروی آب بقیه باید کرد که هر ضفدع را که نظر بر آن چراغ افروخته
افتد خاموش گردد و مادام که این چراغ افروخته بر روی آب
باشد وایشان ببینند بانگ و مشغله نکنند وصل ششم سراج الید والآن
چراغیست که اطفا و ایقاد او به دست عامل است یعنی چون نزدیک
آن چراغ آید هر دو کف دست خود را بگشاید و پیش چراغ برد فی
الحال نور آن چراغ فرو نشیند و چون دست دور برد فروزد فی الحال
مشتعل شود چنانچه در اول بود باز اگر دست پیش برد منطفی
شود باز که واپس برد مشتعل شود و هر چند این معنی را مکرر
کند این صورت وقوع یابد و وجه حکمت درین عمل آن است که بگیرد
[illegible] یعنی [illegible] و آن را نرم بکوبد و با آب لعاب [illegible]
کند و هر دو کف دست خود را با آن تطلیه کند و اگر مقداری [illegible]
[illegible] با آن منضم گرداند عمل کاملتر بود
پس چون دست آلوده بدین ادویه در پیش چراغ بکشد نور را
منطفی گرداند و چون وقت [illegible] نور سراج اعاده کند بر همان منوال
که بود باشد وصل هفتم سراج الرقاصی ترسایان مرکت این
این کار میکنند و در دیرهای خود و خانه آسمانی وا آن چنان است
که در جمیع زوایای خانه اگر سه است و اگر چهار را است و اگر بیشتر
ایشان چراغی روشن میکنند و پس شعبده ساخته اند که یک
چراغ که روشن ملیا زند همه چراغها از آن روشن شود و همه
تدبیر چنان است که چراغها را پر از روغن ملیا زند فتیله ها را

در دو ضع

در دو ضع میکنند بر وجهی که چون آتش بدو رسد فی الحال روشن شود
و [illegible] طویل شده بید میکنند و تطلیه میکنند
به [illegible] مخلوط بدهن بلسان و او را از چراغی
بچراغی کشیده مینسد و بیننا بود و به ظرف فتیله که موقوف [illegible] در آن چند
بنچه باشد پس چون یک چراغ روشن شد بواقی نیز روشن گردد.
اگر [illegible] مسحوق را در کوی بچند وار نوز و فتیله کند و در
چراغدان بانهد و یکی بالای دیگری بمقداری نیم زراع وضع کند
و بالا پائین را نیز بیفروزد و پس هرگاه که او را بکشد زیرین در گیرد
وصل ششم سراج القوت و این مرضی عجیب است که چون این
چراغ افروخته شود بدست شخصی دهد بی اختیار از صورت و صدای
چند واقع شود که موجب چند [illegible] حضار باشد و هر کس که استماع
نماید الیه بخندد و عملش برین وجه است [illegible]
مسحوق و مسحق او بدهن [illegible] باید کرد فتیله
بدان بیالاید و بدهن [illegible] روشن کند و باید که خاص چراغ را
قبل از آن الجزیر بجوزانند ممزوج بقدری از سیف النمل که چون چراغ
بدست وی دهند فی الحال از وی بی اختیار بادها صادر میشود از
ضبط آن عاجز باشد نوع دیگر بگیرد [illegible]
[illegible] در روغن تلقین کند و در سراج خود بید برافروزند
حامل آن چراغ را همین حال دست دهد نوع دیگر بگیرد [illegible]
[illegible] و خشک کند و در روغن کتان بجداثرا
فتیله سازد و در چراغدان نهاده بدست کسی دهد که برافروزد فی
الحال بی اختیار از وی بادها رها شود و مضحکه اهل مجلس گردد
تا وقتی که چراغ را از دست بنهند آن اصوات منقطع گردد وصل هفتم

شمعة الخشب وآن چوبیست که چون برافروزند مانند شمع روشنائی
دهد و عملش آن است که بگیرد چوب سفید پاکیزه که بوی او خوش
باشد و آنرا بیرون [symbols] به ابدا آید و [symbols]
[symbols] را جوز ذلسا ید و به [symbols] بیالاید
و برآن چوب طلا کند هر وقت که آن چوب را نزدیک آتش برد
چون شمع روشن و برافروزد روشنی بخشد نوع دیگر بگیرد [symbols]
[symbols] وشیحی کند [symbols]
پس عجین کند با صابونی که با کبریت شیحی که باشد تا مانند مر
خمیر شود و در جنت با قطب طلا کند که مطلوب حاصل گردد و صفت دوم
شمع الذهب آن شمع است که چون برافروزند خانه چنان شود که
مطلی و بذهب است و دیده از مشاهده آن خیره گردد و بگیرد از
[symbols] جزوی وار [symbols] جزوی وار [symbols]
اصفر جزوی وار زرنیخیه جزوی لسانی سود بی نیکو و بیر به برد
و [symbols] مخلوط گردان آنچه از وقت که از قطن مصنوع به
[symbols] فراگیرد و او را در میان [symbols] ملون
بسازد و چون شب درآید تسان جزوی از [symbols]
که وزن او ربع درهم باشد و مثل وزن او [symbols]
و برابری او [symbols] واین مذکورات در مجمره
افکن و در وسط بیت که مغلوق الابواب باشد و تبخیر کن
و شمع مذکور را در میان خانه برافروزد که چنان شود که همه خانه
بطلا آلوده است و برق و شعاع او ابصار را خیره میسازد و صفت سیم
شمعة السجد وآن چنان است که اذیج شمع بسازد و قدری لاجورد
بر بالای آن ترکیب کند و برافروزد روشن شود و آتش با یخ فرو نشیند

والله اعلم

والله اعلم فصل چهارم در عجایب خواتیم و چهار نوع از اعمال و چهار وصل بقیه
کتاب در می آید اول خاتم السحر و آن خاتم را بر و خامه ملسا پس
با حجری ملسا وضع کند متحرک گردد و صفتش برآن وجه است که
بگیرد [symbols] و در زیر زبان نطفه وارد تا لعاب
او در دهان جمع شود و این خاتمی را فراگیرد و بدان لعاب تر ساخته
بر خامه ملسا متحرک نهد که فی الحال متحرک گردد و از جای خود
برود نوع دیگر بگیرد خاتمی که او ذو دانگ و نصفی نقره باشد
و ترکیب کند بر روی نگینش از نقش [symbols]
[symbols] با حجر گرگ و این شکل را  بمثل حمرا
البمو بر آن فص بنویسد و بر حجری ملسا نهد که متحرک شود و بر آن
حجر روان گردد باذن الله تعالی نوع دیگر خاتمی از حدید بسازد و در
نگین او [symbols] طلا روضع کند و روی او را بپوشد بر وجهی
که ظاهر نباشد که آن نیز بر خامه روان گردد و دستی کند وقتی
که آفتاب بر روی تابد و صفت دوم خاتم الماء و آن خاتمیست که بر روی
آب بایستد و صفت او چنان است که وزن او باید که دانگ
زیاده نباشد و نگین او کهربا یا [symbols]
باید که در غایت خفت و این چنین خاتمی بر بالای آب بایستد
و بقعر نرود و صفت سیم خاتم الماء که چنان است که در ظرف
آب نهند بعد از زمانی حرکت کند از ظرف بیرون افتد و آن
بواسطه آلتی است که در ظرف نهاده خاتم بر آن وضع کند و تعلق
بعلم ندارد و او را معرکه گیران کنند و صفت چهارم خاتم النار و آن خاتم
است که چون بر آتش نهند فی الحال از آتش بگریزد و آن خاتم
که خاتمی از فولاد بسازند بقدر نگین و ذات او طبقه طبقه ترتیب داده

بزرد وی الحام کند در میان طبقه سوراخی باشد بقدر سوراخ سوزنی و از آن
سوراخ مقداری [cipher] یعنی [cipher]
[cipher] در وی ریزند و آن سوراخ را بقطعهٔ از نحاس یا صفر محکم نمایند پس چون
این جام را بر بالای جمرات نهند اندک وقتی بحرکت آید و از آتش بگریزد
و دور افتد وصل پنجم جام آشام و این جامیست که بر زبان جام
نهی در حرکت آید و بغایت عجیب نماید عملش و آن است که جامی بسازد [cipher]
[cipher] از فضه بغایت رقیق و از ثقبه که در وی باشد قدری [cipher]
[cipher] در وی ریزد و از پس آن ثقبه را بقیه
یا هرچه استعمالی دانسته باشد محکم سازد و در انگشت کند و در جام
چون از انگشت بیرون کند بر زبان گرم نهد و در حرکت آید و بیرون
جام بهر موضع گرم که بنهد متحرک شود و در نظر غریب نماید فصل پنجم
در عجایب قنانی و این باب چهار نوع و در چهار وصل ثبت تحریر می‌یابد
وصل اول قنینة الاشتعال و این شیشه ایست که راس او مشتعل باشد
مانند شمع افروخته و آن چنان است که زنجفریه بگیرد [cipher]
[cipher] وقدری [cipher] در وی ریزد و در آتش نهد تا بجوش
آید و دخان از و متصاعد گردد پس چیزی با آتش اندک نزدیک نماید
بر آن دخان دارد فی الحال مشتعل گردد و زمانی دراز افروخته
ماند نوع دیگر قنینة واسعة البطن ضیقة الفم مثل گلاب‌زن
و مقداری [cipher] در وی ریزد پس کفی [cipher]
بر وی باشد و سر او پوشیده بر انگشت نهد تا بجوش آید چون د
خان بر آید و بسیاری ظاهر شدن ببیند چون آتش نزدیک او برد فی
الحال مشتعل گردد و خانه را روشن کند نوع دیگر بگیرد شیشهٔ دراز
گردن صافی و نصفی از آن پر سازد از [cipher]

و یک کف [cipher] در وی افکند و بقداری درهمی
[cipher] نیز در وی القا کند و بر انگشت نهد تا بجوش آید چون دخان
متصاعد یابد [cipher] آن دخان نزدیک که
بر افروخته کرده باشند شمع وصل دوم قنینة الضوء شیشه ایست که در
نه آتش روشنائی دهد عملش چنان است که قنینه را که لایق دانند
مقداری [cipher] در وی ریزد و قدری
[cipher] بر وی نثر کند که از وضوء عظیم ظاهر گردد
خصوصا که زجاجه ضیقة الراس باشد و در مکان مرتفع نهاده در شب
تاریک وصل سیم قنینة الغلی و آن شیشه ایست که آب در وی بی آتش
بجوشش آید عملش برین نمط است که بگیرد شیشهٔ گردن دراز و [cipher]
[cipher] در وی افکند پس مقداری از [cipher]
[cipher] مسحوق منخول در وی ریزد که بجوشش آید
جوشیدنی قوی پس اگر شیشه بر کف دست گیرد عجیب نماید و اگر بر روی
سیخ نهد جوشش او عجیب‌تر نماید وصل چهارم قنینة الحفظ و آن شیشه
ایست که اگر از مکان رفیع بیفکنند سالم بر زمین رسد و نشکند و آن
چنان است که زجاجه محو کرد اند به [cipher]
[cipher] چنانکه موضع از وی خالی نماند و سر او را به شمع
محکم گردانند پس بیفکنند از بلندی که چون بر زمین رسد مطلقا گزندی
بر وی راه نیابد اما زمین خاک نرم باشد و چیزی همین در حلق او
باید و لیس صحت هر یک از قولین تجربه محقق شود ان شاء الله تعالی
فصل هشتم در عجایب التماثیل و کیفیت اعمال آن و این قسم نیز
چهار عمل است که در چهار وصل مرقوم شود وصل اول تمثال النار
و این تمثال را گویند از چوب ساخته که با آتش منازعت کرد د

وآتش را در ظرف نکند و آو را لبریز د وضعش چنین که یکی را از [رمز] جزوی و [رمز] و منزج [رمز] و منزجم گویند اعتدال منزلطهور وحفا معا بهر دا و از ضروریات است و چند نوبت که تجربه کنند بدست می آید وصل دوّم تمثال الأیقاد والأطفا واین نیز دو تمثال است که چون چراغی برافروخته پیش یکی از این هر دو برند او را و نهند و چون نزدیک آن دیگری برند باز روشن شود و عملش چنان است که دو مرغ بسازد بهر شکل که خواهد از هر جنس که خواهد از گل یا از سنگ یا چوب یا فلزات و بر دو وضع ترکیب کند که قریب یکدیگر باشند و چراغی که بهر فتیله و روغن که خواهد برافروزد و چون نزدیک این دو صورت برد تیره شود و چون نزد دیگری رود در روشن شود و حکمت درین آن که در منقار مرغی از [رمز] عراقی مسحوق ممزوج بدهن لسان باید نهاد و در دهن دیگری [رمز] والله اعلم فصل هشتم در عجایب الأقداح واز معلومات او پنج نوع است هر یکی در وصل ایراد کرده میشود وصل اوّل قدح اللعب وآن قدحیست که تمثال دو لبط یا دو سمکه در وی افکند وایشان در آن قدح بازی میکنند و فرو میروند و در می آیند و گاهی بیکدیگر مجتمع میشوند و چون از همشان جدا میکنند و بیکدیگر منضم میگردد و طریقش آنست بدیه [رمز] که بشکل آب باشد در قدحی ریزد و بشکل دو لبط یا دو ماهی که بیراز [رمز] باشد بسازد و در غایت تنگی و نازکی باید ساخت از موم و هر یک بر یک قدح نهد که ایشان بحرکت در آیند و طالع و نازل میشوند با بهر و بعد از تفصیل باز منضم شوند بهم و این بغایت عجیب است و مترجم گوید این عمل در باب تماثیل الصور ده اما مؤلف در باب اقداح آورده است

وصل دوّم قدح

وصل دوّم قدح الحلو واین دو قدح پرآب است که یکی را در دیگری ریزد که یک قطره از و زیاده نیاید واین نیز غریب است و عملش بر این منوال است که یک قدح مملو باشد از [رمز] و دیگری از [رمز] پس وقتی که آفتاب مرتفع گردد و حرارت در هوا پدید آید آن قدح را که در اوّل مذکور شد بازاء حین الشمس وضع کنند و اندک اندک از قدح دیگر درین قدح میریزند چه آن مذکور اوّل [رمز] میشود و آب ثانی بجای وی می نشیند تا از یک قدح آب بر قدح دیگر میشود و عیب نیاید وصل سیم قدح الفصل و این قدحی است که در وی خمر با آب آمیخته باشد و کسی خواهد که میان حلال و حرام تفصیل کند و میان اهل زهد و دکا پیدا شد که برین نوع عملها فراهم مینماید و شرطهامی بندد و اگر کسی را اراده این عمل باشد باید که رستی یقینی فتیله [رمز] داشته باشد پس قدح ممزوج را بر یک طرف نهد که علوی بقدری داشته باشد و پس قدح که خالی و ماید به سفل ریزد دست او و آن فتیله را با آن تر ساخته یک سر او بر قدح ممزوج افکند و یکی بر قدح خالی که آب بدین قدح آید و آن چیز دیگر هم در قدحی بوده قرار گیرد وصل چهارم که حضرت والده ره نوشته اند بگیرد دو قدح برابر و یکی پر آب قراح کند و دیگری پر از ملح سوده یا [رمز] سوده پس قدحی را بردارد و اندک اندک در و که پر از جوهر سوده است تا تمام آب قدح اوّل را در قدح ثانی رود که آنچه در قدح ثانی است لبریز نشود نوع دیگر قدح الجمد و آن قدحیست که از آب را منجمد گرداند و آن چنان است که بگیرد [رمز] و آن را در قشر اعلا و برآنست او پاک سازد و در ظرف جو دارد و پس چون خواهد که این عمل نماید و قدحی آب [illegible]

طلب وآن دار و که دار دیه سنگ دستی در وی ایزد و یک ساعت سر پوشیده
بگذارد که منجمد گردد وصل پنجم قدح الدم وآن عملیست که قدح آب صافی
در دم چون [illegible] صنعتش چنان است که قدحی آبگینه که پر از آب صافی باشد
بستانند و بریزد و یک لب پر دالطرف که [illegible] بجوانند و بر آب سید بد
و باید که در آن حال چیزی از چوب شیطرج هندی در دهان داشته باشد
نوعی سازد که از بصاق وی او چیزی بدان لاحق شود که فی الحال
تمام آن آب [cipher] گردد فصل ششم در عجایب بیض
عمل او بسیار است و از آنجمله سه نوع در سه وصل مذکور میگردد وصل اول بیضه
القینه این عمل چنان است که بیضه بزرگ را در شیشه کند که سر او
بغایت تنگ باشد و تدبیرش آنست که فرا گیرد بیضه را وقتی که
خارج شود از دجاجه و اندازد فی الحال با آنکه [illegible] بر روی بجوشد و دوا
[cipher] که اندک [cipher] در وحل کرده باشند
در افکنند و بگذارد تا وقتی که نرم گردد و پس سحکت ابرا در شیشه کنند
و بعد از آن ماه فراح در سر او بریزد که بحال اول باز آید وصل دوم
و آن بیضه باشد که طیران کند بهوا بر آید و صنعتش چنان است که
بستانند بیضه [cipher] و پر آب کرده هر چه
در روی است منقص نماید و خشک نماید و از [cipher] پر سازند
بعقد او را محکم سازد و در مکان گرم وضع کند که فی الحال از پیش
خورشید میل از نقاع نماید و بجانب هوا بر آید و روی بعین الشمس
آورده و اگر این بیضه را در حمام بنهد در شعاع آفتاب که از تابه
دان بر زمین افتاده باشد میل کند بهوا و خواهد که در روزنه
حمام بیرون رود عجیب و غریب نماید وصل سیم بیض النار که در آتش
افکنند نسوزد و اصل بیضه مدبر است و سحکت و تدبیر او راست طبع

مرورا تا وقتی

مرورا تا وقتی که آستی کمام عظیم باید و گفته اند که اگر او را کند با بیضه را
بتمام و نقبه را به [cipher] محکم کند و جفاف نموده در آتش افکنند
که نسوزد فصل دهم در مراقد و آن چیزی باشد که مردم را بیهوش
گرداند یا در خواب کند بوجه معهود و آن دو نوع است یا کل و شرب
و مردم بتعالیه دیگر در مشامه و تدخین و هر نوع در دو وصل مذکور است
وصل اول در آنچه با کل و شرب واقع شود دیگر از افیون مصری و [illegible]
و بعضه سوسن او را برابر و هر یک را جدا جدا بکوبد پس کوفته و بیخته
با یکدیگر بیامیزد و در طعامی که خواهد بیاشد هر که از آن طعام بخورد
فی الحال بخواب رود و نوع دیگر بگیرد [cipher]
و بیارد در آب کرنبه [cipher] پس در زبل رطب دان کند
سه [illegible] تا خاصیت آن [illegible] ظاهر گردد و مانند آب گردد پس
بگیرد از حشیش هندی با پس المقدار که خواهد و کوفته و بیخته بدین آب
کنه بریزد و جوف مفصلی کرده باشند عجین نموده اقراص سازد و خشک
کند هر که قرصی از آن بخورد فی الحال بیفتد و بخواب رود و کسی که تجربه
کرده بود استماع افتاده که دو دانگ از بن دوا کافیست نوع دیگر
شربتی که چون بوی آن بجذبی دست دهد بگیرد از [cipher]
برابر او زهر دور را در زجاجه کرده آب بر ایشان ریزد چنانچه چهار
انگشت فوق ایشان باشد و یک هفته در زبل طرفی تعفین نماید
و چون خواهد که تنویم کسی کند این آب در ظرف زجاج ریزد و بیج
روز در آفتاب بنهد و بعد از آن سر دیگ انف انکس آرد
بصورت آنکه شربت بدو میدهد و چنان سازد که بوی آن بمشام آن
کس رسد فی الحال بیفتد با آنکه از آن شربت بنوشد بخواب رود و در حال
باید که بخوریند در ابرو در دهن با دام آنچه کرده باشد و بقطعی خوشبوی

و مؤلف بایستی این عمل که در باب شعبدات آوردی و در اکال و شرب
آورده نوع دیگر افیون و سوسن [illegible]
از هر یکی جزوی بکوبد و بپزد و با آب درخت [illegible] یا
رود سپید که آنرا صفصاف گویند عجین و خشک سازد و دانگی این دوا
بنبیذ یا قدری در آن شراب کند که سه [illegible] کس را کفایت باشد
همه را بیهوش گرداند و در خواب کند نوع دیگر [illegible]
و [illegible] و عاقرقرحا و قشر خشخاش
و [illegible] از هر یکی جزوی بکوبد و بپزد و با آب
صفصاف عجین کند و سه شربت از وزن دانگی بشرط آنکه با دهن
از نبید یا بغیر آن بیامیزد و این دوا ده کس را بیهوش گرداند
نوع دیگر افیون سه جزو [illegible] و بذر [illegible]
[illegible] و جند بید ستر و جوز ماثل و فربیون و
[illegible] و افیون خالص مصری
با عصاره یاسمین و مجموع در خرقه کتانی بسته شود و در الراس [illegible]
نماید و در زبل رطب تا امتزاج یابند و اقلش یک است و اوسط
۱۴ روز و اعلی ۲۱ روز پس بیرون آرد و خشک سازد
و بوقت تبخیر باید که انف خود را بقطنه ملطخه بدهن الورد مسدود
گردانیده باشد و یک مثقال ازین دوا ازین با مثقال عود
و مرزنجوش بر آتش بخور کند که چون بخار او بدماغ هر که رسد
در ساعت بخواب رود نوع دیگر شمعه که دخان او همین عمل کند
بگیرد [illegible] معض و مراره قرش
معض و علم اصفر سحوق بدهن بنج کند و [illegible] و کافور و افیون
از هر یک جزوی همه را بکوبد و با هم بر آمیزد و بدهن بنج بر سرش

تا چون

تا چون شمع شود و فتیله بدین مذکور بیالاید و بوقت حاجت در هر مجلس که
خواهی بر افروز تا مطلوب حاصل شود و عامل را استنشاق [illegible] لازم است
فصل یازدهم در ملاعب النار و از جمله یازده نوع است و یازده وصل مذکور شود
وصل اول المعلوب الفم و آن چنان است که آتش در دهن نهد و نسوزد
و ضرری بکام نرسد و عملش چنان است که بگیرد [illegible]
[illegible] بسایید و بغایت نرم و آب انار فرو برد
پس آهنی تافته و سرخ شده با آتش در دهن برد و بر زبان بحسو کند
هیچ نوع خللی نرسد و بغایت عجب نماید و اگر [illegible]
در دهان گیرد بهمان دستور که گفته شد عمل نماید بهمین صورت بظهور
آید و گفته اند [illegible] نیز بهمین عمل نماید و اگر بآب [illegible]
[illegible] غرغره و مضمضه نماید این عمل بخوبی و آسان
سانند دست دهد و اگر این عمل را معلوب الید لقب کنند الیق می‌نماید

~~این وصل غلطاً معلوب الحجر و آن چنان است که جمره آتش در دست~~
~~گیرد دستش نسوزد بگیرد [illegible]~~
~~و سحق نماید پس بسایند [illegible]~~
~~[illegible] و بسایند بغایت نرم و آب انار فرو برد پس~~
~~آهنی تافته و سرخ شده با آتش در دهن برد و بر زبان بحسو کند که~~
~~هیچ نوع خللی نرسد و بغایت عجب نماید و اگر بنج سوسن در~~
~~دهان گیرد بهمان دستور که گفته شد عمل نماید بهمین صورت بظهور~~
~~رسد و گفته اند [illegible] نیز بهمین عمل نماید و اگر بآب طلق~~
~~کافور غرغره و مضمضه نماید این عمل بخوبی و آسان [illegible]~~

وصل دوم معلوب الحجر و آن چنان است که جمره آتش در دست
گیرد دستش نسوزد بگیرد [illegible]

و سحق نمایند پس بسایند [illegible] و سحق
نمایند پس بسایند و مقداری از عصاره [illegible]
نعنع کل بمدینه بهار و سحق را بدین مذکور عجین کند و هر دو کف
دست بدان بیالاید هر چند جمره آتش بر دست نهند نسوزد وصل سیم
نگیرد [illegible] و
هر دو را کوفته و بیخته به [illegible] بیامیزد
و بدان بیالاید مطلوب حاصل گردد وصل چهارم ملعوب
الثوب و آن چنان است که آتش در جامه زنند آن جامه نسوزد
و سالم بماند و صفتش آن است که بگیرد زنداجی و قشر البیض و [illegible]
[illegible] از هر یکی قوی و نرم بکوبد و با خمر عتیق سحق نماید و چند
نوبت تشقیه نماید و خشک ساخته در خرقه کتان نظافة [illegible]
[illegible] و مقداری از [illegible]
[illegible] و با یکدیگر عجین کنند پس بسایند [illegible]
[illegible] و زیت البیض و باد و ای مذکور درآمیزد تا
همه با هم متحد گردند آنگاه دست خود را بدان طلا کند و بگذارد
تا خشک شود دیگر باره قدری دیگر بر او اندازد و الیها به ثالثه
پس از آن جمرات ملتهب بر کف دست نهد و عود و عنبر و هر چه
خواهد بخور نماید و اصلا حرارت بدستش نرسد هر چند جمرات را نگاه
دارد وصل پنجم ملعوب الاقدام و آن چنان باشد که قدم
بر آتش نهند و نسوزد و صفتش بر این نمط است که بگیرد [illegible]
[illegible] و پای خود بدان ملطخ بسازد تا کعب
سه نوبت پس پای بر نهد و سیر کند و می آید هیچ گونه مضار نرسد و
و اگر در دست مالد سه نوبت پس آتش بر دست گیرد و آهن نرم شده بردارد و

همان عمل

و همان عمل کند و بعضی گفته اند که اگر [illegible] در کف
پای مالد و قدم در آتش نهد کف پای او ضرر نرسد و لی شرط کلی تکرار
تطلیه است و حرکت بر آتش نه توقف بر آن و گفته اند که اگر داخل قدم
بدم ضفدع بیالاید همین عمل کند و اگر دست بدان آلوده سازد و در
آتش برد ضرر نکند و نه قدری که بدین بیالاید هر چند در زیر سنگ
آتش کند بگوش نباید وصل ششم ملعوب التنور و این عمل
است که در تنور آتش روند و سالم بیرون آیند و خاص
آن است که بگیرد [illegible] و عجین کنند
از بعد از سحق نیکو به [illegible]
و تمام جسد را بدان طلا کنند آنکه بسایند طلق محلول و بار
همان [illegible] عجین ساخته بر
بدن برهنه به تنور آتش در آید و زمانی در میان آتش باشد
آنگه بیرون آید که یکموی بر تن او گزنده نشده باشد و قرار
آتش او را در نیابد و اگر خواهد که همه اعضا برهنه کند خرقه
بدان ملطخ سازد که در ملعوب الثوب گفته شد و برای
ستر عورت بپوشد بعد از تطلیه یاسمن آن وصل هفتم
ملعوب المندیل و آن چنان است که مندیلی را در آتش
افکند و آتش در وافتد و بکشد را از و نسوزد و این نیز غریب است
نماید کاو سحق کند با آب کشنیز [illegible]
[illegible]
[illegible] و مندیلی بدان تطلیه کند بعد از جفاف در آتش
افکند مطلقا آتش در او تصرف نکند و خللی بدو نرسد و دیگر
بسایند [illegible] و بر منبع [illegible] بسازد
قوی چنانچه همه اجزای او در آن مغموس گردد پس نزدیک آتش

بزدکه فی الحال آتش در وی گیرد و بسوزد تا آن عصاره تمام بسوزد و آتش منطفی
گردد و منبل بسالم بماند و استماع افتاد که چون خرقه به [illegible]
[illegible] او ده سازد و بنهد و آتش بر دهمین عمل کنند و دست نیز
که بدان بیالاید آتش در وی گیرد و چون رطوبت منطفی گردد و دست از آتش
فرو نیابد و این نوع از خواص اشیا عجب نیست نوع دیگر چون خرقه
[illegible] بیض [illegible] مطلی سازد وقتی که آب [illegible]
[illegible] سحق کرده باشند در آتش نسوزد و گفته اند اگر گوی باشد [illegible]
[illegible] و طحین [illegible] بیالایند بعد از جفاف در آتش نسوزد
وصل سیم مغلوب الغلی و آن چنان است که آبی در روی آتش در
جوشش باشد عامل دست در آن آب جوشان کند و دست او
نسوزد و عملش برین وجه است که بگیرد از کشنیز دو جزو و از [illegible]
[illegible] در دیگ یا ظرف سنگین کند و بر روی جرات
بارها گرم بنهد و جزوی از [illegible]
در وی ریزد که غلیان قوی در وی بدید آید پس عامل دستهای
خود را در آن ظرف جوشان میزند و بیرون آرد که هیچ ضرر نکند
و بتحقیق این عمل از طلاسمات است نه طلاسم آتش و مؤلف کتاب
بر این توجه آورده و درین محل ذکر کرده و بیشتر را از تتبع او ذکر نکرده
نوع دیگر و این مغلوب چنان است که دست در دیگ جوشان زند
نسوزد و حکما گفته اند که [illegible] را ساده بکوبند و در آب و [illegible] را
دست بمالند بر روغن جوشان برند محترق نشود و این طلا را اگر
باید کرد نوع دیگر بگیرد [illegible] و بیضه [illegible] و مقدار
[illegible] یعنی [illegible] او ببرد و بر ریزد بروجهی که عصاره را بسو
زد در دیگی کرده بر سر آتش بنهد و بجوشانند تا جوشانیدن سخت و در

در عین جوشش فرو دست بر آن دیگ کنند که آب جوشان سرد بود و دست
فرو نیابد وصل یازدهم در مغلوب الحدید و این علاج آورده است که اگر قطعه
حدید بدین [illegible] تطلیخ کنند و آتش
در وی زنند مشتعل گردد و وقد تا روشنی بخشند و این وقت غریب
نماید که آهن بصورت شمع چیزی ساخته باشند و مطلقه آنست که بر
کارد و شمشیر و گرز و تبر و هر چه از آهن سازد و این عمل توان کرد فصل
یازدهم در طلاسم الماء و هیچ نوعی از آن در پنج وصل تحریر درمی آید
وصل اول ماء محرق و این را نار بارده گویند و آن آبیست که بر سر جامه
ریزند فی الحال بسوزد و عملش آنست که بگیرد [illegible]
[illegible]
[illegible] در غایت صفا دلون و اسرار بر مثال عدس سازند
در جام آبگینه لط کنند و شبی بر بالای بام سر گشاده بنهند و بامداد
در سر شیشه احتراز کنند که مطاین بطاین حکمت باشد و بر سر تو قد نهند
و تقطیع وانبیق بچکانند و نکته الی درین تقطیر آنست که دو ابریسکه
کاس فرش کنند یعنی سیکه اندکوره در اسفل ترسینه باشد والا
بهیچ مقطر نشود اول که از قطرات او بدید آید آب سیاه
باشد اگر آبی زرد انما آب سفید جمیع میاه را یکبار بعد از انضمام
دهند و بیست و چهار روز در لسوقه فرو کشند و در اسرار دو زبل
دفن کنند و هر سه روز تبدیل زبل نمایند بعد از آن بیرون آورند
و در ظرف شیشه حلبی که در غایت استحکام باشد محافظت نمایند و باید
که آن آب بدست و جسد نرسد پس از آن آب قطره که بر جامه
که رسد بسوزد و بر پوست حیوانات و چوب نیز همین عمل کند و بسوزد
وصل دوم ماء الغلی و این آبیست که با آتش بجوش آید و عملش
چنان است که بگیرد [illegible]
[illegible]

وبگوید بگو پس آب در دیگ کند و بر دیگران نهد و از آن مسحوق مقداری
در وی ریزد آب با آتش بجوش آید و بعضی رنگ ... سرخ بار
گذارد که جوشیدن دیگ بالای سخ زبرت عجیب آید وصل دیگر بگیرد
[illegible] که مانند آب بود در ظرفی کند در روی برف
نهد یا غیر آن هر جا که خواهد مقداری بوزن ارمنی ... درون ...
غلیان شده بدید آید و موجب تحیر و تعجب ناظران باشد وصل دیگر کوزه
پر آب کند و [illegible] مسحوق در وی افکند و چند بار
حفحفه کند که الحال بجوش آید و غلیان قوی ... وصل ...
با المعلق اگر خواهد که آب معلق باز ایستد بی آنکه ظرف هویدا داشته
باشد باید بگیرد و قدری [illegible] و نبات
سفید و شفاف بود و تازه پس بگذارد در کوزه نو کند تا همه اجزای
داخل کوزه احاطه نماید و چون سرد شود آب در وی کند و بعد از
آن ... بیاویزد در رشته محکم و رشته را در گردن ظرف بر وجهی بندد که اگر
ظرف شکسته گردد موضعی که رشته بروست نشکند و در دست ... نه
تا چون منکسر گردد آن آب ... رشته معلق بماند و این عجب
بتر نماید و رسم ... آنست که اگر پیش از آنکه دار و در داورن کوزه اندازد
کوزه را شکسته باشد که در ... کرده بود و بعد از بسته شدن دارو
آن را شکند این با احتیاط اولیست والا ... که کوزه نرسد
وصل چهارم با والدم و این عملیست که آب صاف را برنگ خون بر آرند
و عملش آنست که بگیرد [illegible] جا لوری و از آن کو سفید بهتر است
و از هر کدام شاید و آن را بار ... سازد در غایت رقت
و قدری [illegible] بر وی باشد چنانچه همه اجزای وی
برسد پس خشک کند و حفظ نماید و چون خواهد که عمل کند مقداری از آن

چنانچه

چنانچه کسی نه بیند در ظرف آب افکند و سر وی بپوشد و چنان
فرا نماید که عزیمت میخواند پس از زمانی که سر ظرف بردارد همه آب
خون شده باشد نوع دیگر اگر چیزی از چوب شطرنج هندی بگیرد در دهان
نهد و ظرف آب بلب رساند و آن چیز را در وی افکند و همچنین ند
و سر آن را بپوشد اندک زمانی برنگ خون بر آید و اگر [illegible]
[illegible] با آن مضاف باشد بهتر صبغ دهد و گفته اند اگر [illegible]
مسحوق در افکند رنگی لعلی گیرد و اگر آب شود بود [illegible]
[illegible] بیا میزد در زرد شود وصل [illegible]
بدانکه آب را مانند ... نماید و طریقش آنست که آب ... کند
[illegible] نرم گوید
و نوعی در وی افکند که کس نه بیند که الحال بیخ ... بیند
در نظرها عجیب نماید فصل سیزدهم در عجایب الکتابه و این مشتمل
بر ... وصل است وصل اول کتابت الیقینی و آن چنان است که
بر کاغذ داخل بیضه مسلوق حظی نوشته بر آید که هیچ نوع از و ازالت
نتوان کرد و عملش برین نمطست که بگیرد بیضه خام و اگر ... بهتر
[illegible] حل کند و بدان بر روی او نویسد هرچه خواهد و
با آتش یا آفتاب خشک کند و دیگر بار تکرار نماید هر چند تکرار کرده
بهتر بود و چون این بیضه پخته گردد و پوست از وی باز شود نوشته
بر سفیدی وی باشد در غایت درستی که هیچ نوع زایل نگردد
وصل دوم کتابت الفضه و این کتابت آنست که بر دو درم ...
با کبود نویسد چنان نماید که بکر ... محلول نوشته اند و منقش آن
است که بگیرد [illegible] و آن را به [illegible]
[illegible] مکلس کرده اند و آن را بیرون برد تا وقتی که چون

خاک سفید گردد پس باب صمغ تر سازد و بنویسد هرچه خواهد بعد از جفاف
بحجر جذع مهره اند که از کتابت ورق الفضه ممتاز نباشد در براق و صفا
و جلا وصل سیم کتابة النار و آن مکتوب است که بردی کتابتی ظاهر نباشد
و چون نزدیک آتش برند ظاهر شود و بر یکی و عملش آنست که بنویسد بر کاغذ
به [illegible] هرچه
خواهد بعد از جفاف مطلق ظاهر نباشد اما چون با آتش نزدیک برند
برو خطی سیاه پدید آید و اگر [illegible] بود خط سبز آشکار گردد
و اگر [illegible] سه روز در آفتاب نهند خطی
اصفر پیدا شود و اگر [illegible] بکوبد و در آن
آنچه اندسه شبانه روز پس باب آن بر کاغذ چیزی نویسد و بگذارد
تا خشک شود هیچ ننماید و چون با آتش نزدیک رسد خطی سرخ پدید آ
شود و اگر باب [illegible] چیزی بر کاغذ نویسد و بعد از
جفاف با آتش دارد خط سرخ پیدا شود وصل چهارم کتابة الماء و آن
نوشته است که کتابت او در آب ظاهر شود و بنویسد باب [illegible]
فما نه بر ورق و چون خشک شود کتابت مخفی بود و چون در آب
افکند کتابت پیدا و ظاهر گردد و از آنچه که کتابتش باب پیدا
آید آنست که [illegible] بر ورق زرد مالند
و چون باب دهان بر آن ورق خطی نویسد آن نوشته سبز پدید
آید و گفته اند اگر به [illegible] بنویسد و چون در آب
افکند نوشته سفید گردد وصل پنجم کتابة اللیل و آن کتابتی
است که به شب توان خواند و عملش چنان است که [illegible]
با [illegible] بیامیزد و بدان کتابت کند اشرا به روز نتوان
خواند و به شب روشن توان دید و گفته اند اگر مرارهٔ [illegible]

ومرارهٔ

ومرارهٔ [illegible] ومرارهٔ [illegible] با یک دیگر بیا
میزد و بقلم غلیظ چیزی نویسد و در روز اثری ظاهر نشود اما در شب چنان
نماید که بکبیر سبز محلول نوشته اند و بعضی بجای [illegible]
نمش آورده اند یعنی کاو وصل ششم کتابة الشعر و آن چنان است
که موی آدمی بر عضوی از اعضای بروید بر وجهی که توان خواند
نامی یا لقبی یا بیتی و این بغایت عجیب است بگیرد [illegible]
[illegible] و دهن [illegible] و تشویه کرده
[illegible] بشرطی که در دهن زیت جوشیده باشد و بدین
دوا کتابت کند هرچه خواهد بر هر عضو از جسد که خواهد از موضع کتابت
موی بر آید و خطی باشد که توان خواند وصل هفتم کتابت وجه الماء
و این کتابتی است که بر روی آب راکد توان کرد و این امر عجیب است
بگیرد [illegible] دیا عداد بیامیزد و بهر دو را
برابت بیامیزد و بهر دو را بریت سختی نماید و این معمول بر روی آب
کتابت نوشته در آب پیدا شود وصل هشتم کتابت الحجر و این
کتابتی است که بر سنگ نوشته ظاهر گردد و این نیز عجیب است
بسیار در سنگی و اگر سرخ باشد و اگر سبز مایل باشد و بغایت جلب
نیز و عمل کاملتر باشد و از آتش گرم کند و بر روی به [illegible]
[illegible] بنویسد هرچه خواهد و سه شبانه روز در [illegible]
[illegible] افکند و بعد از آن بیرون آورد و پاک بشوید نوشته
پدید آید فصل چهارم در عجایب الاعمال سه وصل وصل اول کحل
المخفیات بطن [illegible] را سحق در یاورد او را خشک سازد
پس بگیرد [illegible] بیضا که مطلق سوا دبر دو
نباشد و خشک سازد پس هردو را بکوبد و بدان اکتحال نماید هرچه

مخفی باشد از مردم او به بیند واگر خواهد که این عمل باطل شود دیده را
بحجر لنوبد وصل دوم کحل القراءت بگیرد [symbols] و
در سایه خشک کند ونرم بساید وبدان اکتحال نماید هر نوبتی که باشد
دارد بی پوایع تواند خواند وصل سیم کحل السحر چون چشم را ت
[symbols] را خشک کند وبساید وبدان اکتحال کند شب بخواب
نبرد واصل تا نه در حیل ودکوک ومضمون این اصل در دو وصل
نشستن میکرد دو وصل اول در حیل وان جازه سازی باشد وسیاه
کردن چیزها به حیل وانواع آن بسیار است واز جمله چهار نوع در
چهار وصل آورده میشود وصل اول در الماسیه تا آورد وآن چنان
باشد که آب را در بوی مثل کلاب سازد وعملش بدین نوعه بود بگیرد
ورق بنفشه برابر برصافیه بریزد وقتی که نرم شرم کوفته باشد وادا
بجا آورد وحید مرعظیم الرائحه که [symbols] و [symbols]
[symbols] خالص را وحل کرده باشد تنقیه کند تا وقتی که مانند
عجین شود الله حبوب سازند هر یک بمقداری نخودی وچون
وچون وقت عمل آید حبی از آن در تحت لسان نهند تا حل گردد
وآتش را فرو برد پس قدح آب بدهن رساند ولعاب
مذکور در وی ریزد وبجنباند تا همه اجزای او برسد وبمزه ورایحه
مانند کلاب گردد وخوشبوی وخوش طعم وفایده دیگر دارد
واگر بقول کبریه الرایحه چیز داده باشد چون جرعه از آن آب بخورد
از دهان او بوی خوش آید نکته دوم اکسیر اللبن وآن چنان
باشد که حبی سازد که آب را مثل شیر سازد واجزای آن [symbols]
[symbols] و [symbols] از آن حبوب سازد وقت
حاجت حبی از آن دو قدحی آب حل کند و میزان حب با آب ...

تجربه عامل دارد

تجربه عامل دارد نکته سیم اکسیر العسل واین دو نوع است یکی آنکه [symbols]
[symbols] را عسل سازد دوم آنکه از اول حال عسل سپید اگر دو تا نه بد وچیز بلند شود
[symbols] و [symbols] و [symbols] ولیافت
عمل از کار است اما اول بران وجه باید که بگیرد [symbols]
بر روی ریزد و [symbols] معلوم مشهور وبجوشاند طی معتدل پس
[symbols] ومقدار [symbols] با جزوی
[symbols] در روی ریزد تا وقتی که بعضی بیک بکاه
صاف شود پس مزج کند با وی خمس وزن او را از [symbols] که با
[symbols] آمیخته باشد واگر نباید پنج جزو از صافه ویک جزو از [symbols]
[symbols] جدید طری وخمس ثمن مذکوره [symbols]
وبجوشانند تا قایم گردد و هرچند بجوش بیشتر باشد بیامیزد و نیکوتر آید
وچون معمول مذکور بقوام آید سرد کرده او را بدست دلک میکنند
تا وقتی که غلیظ سخین گردد واین را بکار برد وگفته اند اگر رطل از [symbols]
[symbols] احمر جدید بگیرند ورطل از حیت مصری بر روی افکند و
بنار فحم علی بنایید واز [symbols] مصفی اضافه یک رطل از
بعد حاصل شود نکته چهارم اکسیر الدهن واین علیت که [symbols]
[symbols] را [symbols] سازند با [symbols] واین
عمل مفید عجیب است جو هر مذکور را بگیرد وبکوبد کوفتنی بغایت سخت تا
نیک گرم شود و بعد از آن بگذارد بر وجهی که از حد اعتدال تجاوز نه
نمی‌نشود آنکه مقداری آب اضافه کند وجمیع از حکما مقرر
کرده اند که ربع جوهر آب قراح باید وچون آب بر او ریزد یک
دست بباید بالید ویکجز را از آن ربع جزوی [symbols]
[symbols] بر باید افکند و در [symbols]

شام بجوشند می شاید واکر [رمز] خواهد [رمز]
[رمز] بجوشانند پس بپالایند و بار دیگر هر چه در جرم است اکر لیفا غلیظ
باشد فیها واکر سخت بود دیگر [رمز] اضافه کنند
و جوش دهد چنانچه گذشت تا بقوام آید واکر بسیار ملایم باشد چرب
دیگر از جوهر اضافه کنند و بجوشانند تا بقوام باز آید نکته پنجم اکسیر
الحجر این چیز مایه است که از آنها که او سیاهی بسیار که اهل کتابت
پسند کنند بتوان ساخت چنانچه اگر کسی خواهد در یک روز ده من
در یا ده تو ان ساخت و عملش چنان است که بگیرد [رمز]
[رمز] صاف پاک در آب کند از وی احمر برون
آید و یک نمک در ته بماند آب را صاف کند و آب بسیار
نباید تا غلیظ آید و خوبتر آنست که بقوام عسل نزدیک باشد پس
مقداری از آن در ظرفی کند و مقداری نگاه دارد [رمز]
[رمز] سیم کوفته بر آن ریزد نه الی آن رنگ او بسواد میل کند پس
بتجربه نماید واکر بسرخی مایل باشد از آب مذکور که نگاه داشته
برو ریزد و اگر بکبودی میل کند باز دوای سیم کوفته بدو اضافه
تا وقتی که سواد او بموجب دلخواه باشد پس بپالایند و دیگر بار آنچه
از درک در ته مانده باشد دیگر آب بر و ریزد و باز همان عمل
بجای آرد واکر غلیظ واسود باشد با او آب اضافه کند و نوبت
دیگر نیز عمل توان کرد اما آب نشاه آب است و تا نی را با دوای
اضافه نکنند تا در لای صنعتی هست تکرار عمل نماید والا فلا نکته ششم
اکسیر اللبن بنوع آخر بگیرد [رمز] یا [رمز]
[رمز] و سحق کند و بغایت تا مثل کحل گردد پس
آب نیم گرم بر وی ریزد و بدست بمالد سخت تا تمام [رمز]

وبی برون آید پس بخرقه پاک بپالاید و چیزی از [رمز]
[رمز] بادی بپامیزد و بعینه همان شود در طعم و ریح و لون و اگر
خضخضه کند اخراج [رمز] نیز ممکن است نکته هفتم اکسیر
الکحل و این غلیت که بدو آب قراح سرکه خوش شیره میشود که هیچ
فرق نداشته باشد و این نیز از حکمای هند از اعمال مشهوره است
و در مملکت ایشان بیشتر مردم این عمل یاد دارند و سرکه بدین نوع
نسازند و لکن ابر در صفتش بر این نوع است که بگیرد از [رمز]
پاک سفیدی بی عیب و جزو و [رمز] جزوی
و سحق کند دوای اول را منحل سازند با دوای ثانی و نوع
دیگر بکوبند کوفته نیکو پس قدری از [رمز] بگیرد مطین
و دوای مدقوق را در وی ریزد و از بعد اشنب بر دو بوزن
آب صافی شیرین بیالای آن افکنند و سر دیگ را به [رمز]
[رمز] معجون به [رمز] کنند و وصل کنند و بر تنور
نه آورد که خواص جهت این عمل ساخته باشند وضع کنند و صفت
تنسا بر در لاینقطع با آتش خاک انگشت تحمیه و تغلیه و تعفین
کند بحیثیتی که آتش هرگز نمیرد و حرارت منقطع نگردد پس
از آن سر آن بگشاید خلی در غایت حموضت بر دارند و
عوض آن آب صافی بریزند و این مایه ایست که بسیار وقت
این صورت ازوی تحصیل می شوند و از اهل تجربه استماع
افتاد که تا یکسال هر روز این خل ازو حاصل میشود و بعد از
یکسال تجدید مایه را باید کرد فصل دوم در تعفین و از
آن سه نکته مکتوب میگردد نکته اول در تعفین الحل و
علیت بسیار نفع چه در موضع که خل عسل نباشد و خواهند

که پیدا شود بسیار گردد بدین عمل تحصیل توان کرد و در بعضی قریٰ
که بر کنار رود نیل مصر است و در دیار صعید این عمل بجای می آرند و زنبور
بسیار حاصل میکردد و طریق حصول آن بر این وجه است که ⊏ ⊻ ٧ ᓀ
5HE که سی ماه بر او گذشته باشد و بی عیب بود و پاک از
همه علل بگیرند و ذبح کنند و بگذارند تا تمام خون از اعضای برود و چون
خون باز ایستد چشم و گوش و دهان و حنجره و جمیع ثقب و منافذ
او را بدوزند و بر بسته محکم باریک که از کتان تافته باشد و جمیع موا
ضع دوخته بنزفت رومی تازه طلا کنند تا هوا مطلق بدرون
نرود و بدرون نیز در نیاید پس چوب دستی بگیرند و بر وی
میزنند مرة بعد اخری تا جمیع استخوانهای او ریزه ریزه گردد باید
که بهیچ وجه من الوجوه پوست سوراخ نشود و پاره نگردد که عملش باطل
میشود پس آن مذبوح مرصوص را در موضعی مضبوط بگذارند که بعد
چند روز تمام وی نمل شود پس ایشان را بگیرد بدستوری که مقرر است
یعسوب را پیدا کند و منزل جهت ایشان تعین نماید که عسلی در غایت
زیبایی از ایشان حاصل نکته دوم تعفین العقرب در بعضی
اوقات بدهن العقرب احتیاج می افتد جهت دفع معالجات حجر
المثانه وغیر آن و بدست آوردن عقارب متعذر حکما در تحصیل
آن چاره بدست آورده اند و عملش آنست که بگیرد ᓀ X HH ⊻ ⊼
و در میان H ⌯ ƎΟ ⊻ X H نهند و بگذارد بعد از سه روز
عقارب خرد متولد شود و از نیش ایشان حذر باید کرد که هر که را
بگزند اغلب آنست که بمیرد نوع دیگر بگیرند X ⊻ H بار رسیده و بر روی
خاک نرم نهند و آب بر وی ریزد بگذارند زمانی که دارند و زیر آن عقارب صغار یابند و ضرر لدغ کمتر بود از صفت اول نوع دیگر

ذالک ثبت

که حضرت والدی علیه الرحمة نوشته اند بگیرد ⊼ HE5 ⊻ X ᐁ
سبز و تازه و آنرا نرم نرم بکوبد و زیبق پاک را آب زند و مدفون
زا بر آن ریزند و کاسه یا ظرف دیگر بر آن فرو کنند چنانچه هوا
بزیر آن در نیاید بعد از سه روز همه اجزا کرم شده باشد
نکته سیم تعفین الحیات و آن مقدار از ⊏ X ∧ ᓀ
X H که تواند بدست آرد و از ٧ ᓀ X ⚬⚬⚬ آن قدر که آنها
درون مغموره تواند شد پس چهار هفته این مذکور را در ظرف زجاجی
در زبل تعفین کند بشرایط و چون این مدت بگذرد حیات سرخ
گزنده و کشنده شوند و از ایشان نیز حذر لازم است و اگر بجای
⊏ ᐁ X ∧ ᓀ جوهری باشد که آنرا H ⚬⚬⚬ 5 ٧ X گویند
حیات بزرگتر و پر زهرتر پدید آید وصل سیم در صید
و این نیز از اعمال نافعه است و فایده بسیار دارد و چهار نکته
درین باب مبین میگردد نکته اول صید اسد بگیرد X ᘔ Ǝ X
HH5 ⊻ و تعفین کند تا وقتی که حل گردد تمام پس
شحم تمساح بیامیزد و بر جبهه خود بمالد و چون شیر آن را ببوید خود را
بر در افکند و فی الحال او را بدست بگیرد و شیر را مجال حرکت
نماند نکته دوم صید تمساح و این بغایت غریب است و کسی
این کار تواند کرد که خود را به شحم جردون چرب کند و بیفکند بر
تمساح فی الحال قوت از تمساح بالتمام زایل گردد تا او را بگیرد
و بر وی نشیند و بهر دو چشم او را بهبندد نکته سیم صید سمک
و آن بداروی است که چون در آب افگنند ماهیان سر در جمع
شوند از هر گوشه چنان توان گرفت بگیرد ⊻ HE ⊏
ᐁ ᓀ X ٧ ⚬⚬⚬ ⊏ ٧ ᓀ و بکوبد و به H ٧ X H

[رموز] بجای کند و آن را بشکل کولی سازد و رشته در روبند دو در آب
آویزد همان ماهیان که در آن حوالی باشند بروی جمع آیند نوع دیگر
بگیرد [رموز] معتبر و [رموز]
[رموز] و دقیق حنطه یا شعیر و قرط و [رموز]
[رموز] اجزا برابر همه را بکوبند تا بهم آمیخته شوند و مجموع را [رموز]
[رموز] مدهون سازد و بلطافت حیله با آب فرو کند از
که جمله ماهیان بروی جمع آیند و بدست توان گرفت نوع دیگر
بگیرد [رموز] و صحیفه بدان مبلول سازد
و در موضعی از نهر که جمع سمکه باشد در آب نهند همه ماهیان آنجا
گرد آیند که بدست توان گرفت نوع دیگر بگیرد [رموز] و شیر
و بکوبد و [رموز] الکاحیه عجین کند با [رموز]
قبق [رموز] و دوامی بر یخ دوا ملطخ سازد و در آب
افکنند که ماهیان بسیار گرفتار شوند نکته چهارم صید طیور بگیرد
[رموز] و هر یک را جدا جدا بسایی و با هم
بیامیزد و در خمیر کن پس هر طیری که از آن خمیر بخورد بیخود گردد و
خواهد که بهوش آید او را تا سر در شوید و بر سرش آب سرد فرو ریزد
فی الفور بهوش آید نوع دیگر بگیر سمی از حبوب غازیه ملطخ
بسازد به [رموز] هر مرغی که از
آن دانه بخورد در زمین افتد و قوت طیران از وی زایل شود و بدست
توان گرفت و چون خواهد که بهوش آید اینت طیب در دهن او
ریزد که بخود آید نوع دیگر دانه گندم به [رموز] و
[رموز] طبخ کند
در دیگ آب خنک کرده و در زمانی بنهد هر مرغ که از آن

بکوزد

بکوزد بیهوش گردد و اگر مقداری حنطه با مقداری [رموز]
[رموز] در [رموز] جوشانند و خشک ساخته بجا
بنهند هر مرغ که بخورد همین عمل کند نوع دیگر کبوتر بازان
عرب بدین حیله حمامات مردم را میگیرند و عملش چنین است
زیره سیاه کرمانی بگیرند و در [رموز]
[رموز]
[رموز] بیاغارد و ته شبانروز بعد از آن خشک
کرده بکبوتران آموخته خود میخورانند پس میپرانند و چون در پرواز
می آیند کبوتران دیگر میل ایشان میکنند و هر کبوتری که را حیه
آن حبه و دانه از ایشان شنید او را بغایت انس حاصل بهمان
بدید آید که هر جا که ایشان میروند او از ایشان جدا نمیشود تا در
برج ایشان نزول میکند نوع دیگر طلسم الطیور است
و اگر چه این نکته از علم طلسمات است نه از علم شعبده
اما تتبع مؤلف کرده میشود دیگر دستلامند و را ابرو ریز دخون
[رموز] و شبنم او را در انای پاک
و در زبل البقر چهل روز دفن کند و در هر سه روز تبدیل
زبل نماید و ایام بحرفه مبلول ترطیب نماید چنانکه اسم است
و در این ایام جانوری متولد گردد که سه فرد [illegible] باشند
و در بهایت سمکه و این دابه را بلغت یونانی رتیقال
گویند و چون این دابه چشم نگشاید فی الحال خون [رموز]
[رموز] بدو دهند که بیاشامد هفت روز دوا وقتیه پس از هفته
بکشند خون بغایت زرد مثل صفرة البیض از وی بیرون آید
و آن خون در اکسیر بکار رود که اگر بر نقره خالص را بنهند
و در این دم عوض فی دهند ذهب ابریز گردد و اگر آدمی [illegible] این

دابه را اجزا دارد هرکه ببیند بشکل دیوی ببیند و از وی بهراسد القصه چون
این دابه که گفته شد بدست آید و کسی پیش از قتل در زیر کاه گندم کند و هر روز
بول بقر بر بالای کاه میریزد چهل روز دابه متولد شود که سر او چون سر مرغ
باشد و چون سر او را قطع کند و در خرقه بندد و در آشیانه مرغی
بنهد هر طایری که بدان محل بگذرد چون را بدان آشیانه افکند و بهیچ وجه
پرواز نکند و شاید گرفت او را بگیرند فصل چهارم در نیرنجات
و این تعلق بعلم لیمیا دارد اما چون در کتاب عیون الحقایق مذ
کور بود آورده میشود نیرنج المودة عمل باید کرد وقتی که قمر از برجی
ثابت به سعدی متصل گردد و اگر آن سعد زهره بود اولی و عطارد
متصل بزهره یا مشتری که یکی از سعود است و چون این کار خواهی
که بسازی فرا گیرد [illegible] و بعجین کن تا ب
[illegible] و بوزن او عسل نحل با آن اضافه کن و دائمی این دوا
در چیزی از اطعمه و اشربه بهر که خواهی بده که مطلقا از تو صبر نتوان کرد
و خود را فدای تو سازد از غایت محبت نوع دیگر بگیر [illegible]
وقتی که قمر متصل باشد بعطارد و آن [illegible]
را بر سفال آب نارسیده بسوز و سحق کن نیکو و با سه مثقال
از [illegible] و قدری شهد مصفا با آن اضافه کن و بده بهر که
مطلوب است تا از دست تو بیقرار گردد نوع دیگر بگیر ورق
[illegible] و ورق هندی از هر یک دانگی
بکوب و بعسل منضم ساخته تعلیم بالترتیب کن و در چیزی
از حلاوات بهر که دهی از محبت تو بیقرار گردد و گفته اند از [illegible]
[illegible] جزوی
ممزوج بعسل و چون در طعام و شراب بکسی دهی او را محبت عظیم

بلغ

نسبت بتو بهم رسد نیرنج البغض بگیرد [illegible]
جزوی [illegible] جزوی و این هر دو را با جزوی عسل [illegible]
[illegible] سحق کن و از روغن بزر برابر هر سه بوزن اضافه نمای و بدو کس
بخوران در طعام حامض بینهما عداوت و البغض پدید آید نیرنج الرحیل
بگیرد [illegible] و بر دهن [illegible] حل کن
و بر در خانه اجعان کسی بمال زنجبیل قادر نشود تا وقتی که بغسل
محو کنند و در کتاب خواص الاشیا است که اگر کسی بگیرد
[illegible] برتی و در آب بپزد تا مهرا کرد و داشری از لحم او
نهاد پس آنرا بروی کسی لذ انثی نابینا گردد و چون خواهد که
اصلاح آید تا بآب ١١٣١٢ ٥ انرا بشوید نیرنج القمل بگیرد عصاره
و شکم او را بشق کنند و از [illegible] مملو سازد
و تعفین نموده بگذارد تا خشک و سحق کرده نگاه دارند و از آن
مسحوق بر جامه هر کس کند قمل بمثابه پدید آید که علاج آن
بغایت دشوار بود اصل دوم در ذکر دائرین نفع عام است
و ذکر بمعنی حیله باشد که بدان جز نفعی توان کرد و اخذ
مالی یا متاعی از آن ممیز متصور باشد و آن صورت را بانواع
کرده اند و از جمله دو نوع و دو فصل ایراد نمودیم وصل اول در
حیل طوایف و آن اصحاب اهل رزق است و عمل با آن نکردن
اولی است مدا لکه هرکسی را از طوایف حیله است که بدان منفعتی
میگیرند حیله ای مبنی این چون طالع کسی را ببینند گویند در طالع تو نحوست
ضعفی است و کوکبی که تعلق بفلان عضو از اعضای تو دارد
ضعیف است و اگر خواهی که آن معنی را تحقیق کنی صورت
تو از موم بسازم تو آنرا ببرد در کاسه آب انداز و بر بالای

نام سه دصباح ملاحظه کن اگر آن عضو تباه شده باشد بدانکه حاکم محکوم
را لت است و من در قول خود صادقم پس از شمع صورتها بسازد
وقدری از [illegible] بجای آن عضو
محکوم بنهد و وردی از شمع رقیق بپوشد و بدو دهد و چون آن صورت
در آب نهد و یکی از آن دو سه کوزه بگذارد هر آینه [illegible] بر آن
عضو راه یابد و آن کس دیت بلطف حیل از دو چیزی بستانند و تو
بنویس نوع دیگر کسی را طالع بیند و گوید که ترا سحر کرده اند و من
سحر آنرا از تو دفع کنم پس کاغذ بگیرد و قدری [illegible] و قدری
[illegible] بخور او در میان کاغذ بپیچد و گوید که
که این را بگیر و مگشای و در زیر سر خود بنه و بخواب کن چون صباح
برخیزی نگاه کن اگر در میان کاغذ چیزی باشد هنوز از سحر تو
جزوی باقی است و اگر هیچ نمانده جز سحر از تو تمام دفع شده
آن مرد چون صباح برخیزد و کاغذ را بگشاید چیزی در آن میان
نیابد خوشدل شده نزد وی آید و شکرانه بگذارد نوع دیگر بعد از
ملاحظه طالع گوید میان تو و مطلوب سحر کرده اند و من تالیف
میکنم میان شما چنانچه تالیف میکنم میان این دو صورت پس
دو صورت که از موم ساخته باشد و روی بر روی هم نهد یکی
متحرک شود بسوی دیگری و آن معلوم است که در میان یکی [illegible]
[illegible] نهاده باشد و در جبهه دیگری
[illegible] نوع دیگر حیله المغربین هرچه از [illegible] و ما [illegible]
مذکور شده حیل مغربیان است و از جمله کاری دارند که صورتها
از موم بسازند و گویند که دیوی که تو را آزار میکند در میان این صورت
است و من او را قتل میکنم پس هر عضو که از اعضای او که ببرد

خون روان گردد و ناظر به یقین داند که دیو کشته شد زیرا که موم را
خون نباشد و این حیله چنان است که از [illegible] بگیرد بگیرد
و در هر عضوی آن صورت که خواهد پنهان کند و بپوشد به شمع ر
قیقه بر وجهی که کسی نبیند پس آن عضو را چون قطع کند آن [illegible]
[illegible] مضطرب شود از آن خون روان شود حضار متحیر گردد
و یکی دیگر از کارهای ایشان قتل شیطان است در حمام و آن و
قتی میسر شود که تبخیر کند به حشیشه که آنرا ریکباش گویند
و طریقش چنان است که فتیله بزرگ در مشربه نهند و آن فتیله
مدهون باشد بشحم و [illegible] و خود داشته باشد حبی از
حبوب [illegible] و قدری [illegible]
[illegible] پس آن چراغ را
روشن سازد و بدان گیاه تدخین کند و حب مذکور را با خون
او که در طاس حمام با آب گرم حل شده باشد پیش او چنان
نماید که اینک دیو را میکشم طاس بر زمین ریزد و فریاد کند و از
آن خانه بیرون دهد و هر که در آن خانه بماند وردها متلون
بیند و خون بسیار ریخته یقین کند که دیو کشته شد حیله الزاهدین
حیله های ایشان بسیار است جمعی که از اهل روی زرق در گوشه
بنشینند و ایشان را از هنرهای و همدستان چاره نیست که
با هم بزبان خواص یا اشارات مخصوصه سخن گویند و از
جمله یک حیله ایشان آورده میشود و آن عملیست که بر اهل مجلس چنان
ظاهر میشود که نور بر روی وی فرود میاید و چهره وی درخشنده
می گردد و مردم متعجب میمانند و صنعتش بر این منوال است
که شکوفه اشجره که آنرا بهجة العالم گویند و آب آنرا حاصل کند

وردی خود نهادن نشوید و اگر آن بدست نیاید بستانند جزوی از [symbols]
حیوانات که حرام است باید که نمک آغشته باشد دو جزو از بیاض البیض و در
کاسه صلایه کنند باید بگیرد و در کوزه خام بداشس کاسه بر او دیگر باره
آتش دهد و چون داشتن سرد شود بیرون آرد دیگر و [symbols]
[symbols] و نیم جزو شیره مغز تخم [symbols] بدستور زبدان
خورانند و نمک خشک ساخته در حمام بر کوی تنگ بر روی
افتند بعد از آنکه عرق کرده باشد و باید که مقدار یک ساعت
برافتند و یک ساعت نگذارد و دست بر آن مالد آنکه دست بالد
و آب بریزد و مجلس آید در برابر زنه نشینند و یکی از مریدان
[symbols] بدست گیرد و اگر روز است چنان
کند که در پیش آفتاب بدارد و شعاعی اینرا از [symbols]
بر روی افکند نور آن بر روی آن مشابهة ظاهر شود که همه حاضران و نا
ظران متعجب و متحیر بمانند و آن سبب گرمی کار روغن بازار او گردد
وصل دوم در ادای بها و این عملهاست که اهل رزق مردم را
از آن بترسانند و مردم را از آن رنج رسانند و آنرا اسباب راحت
خود گردانند و بر سبیل اجمال اظهار یابی سخنی گفته میشود ادای
مزاحمت چون ستیزه اورا به آب لیمو و سلا [symbols] بیالایند
و بهیچ چیز پاک نشود الا بمقراض با صباغ اجدید ادای کاتب در دوات او
مقداری از [symbols] بریزد مطلقا بر کتابت
قادر نشود و یک حرف نتواند نوشت ادای مقدم مجلس اگر او را
اطعام کنند از [symbols] در [symbols]
[symbols] کرده باشد نتواند که خود را از [symbols] نگاه دارد و دفع
آن بدهن [symbols] باید کرد باید سفوفی از [symbols]

[symbols]

[symbols] مقلو دو اگر سرکه این [symbols] بشوره و سرا طلی کنند
همین خاصیت دهد علاجش سر و غن [symbols] ادای طباخ
سه درم بذر [symbols] در دیگ وی اندازد
تمام آتش چنان شاید که بر گرم است و مردم را از آن کراهت
آید و از عزیزی استماع افتاد که اگر [symbols]
تازه بگیرد و پاک بشوید و تاب دهند بر وجهی که ده روغ
او با یکی آید پس اینرا در سایه خشک سازد و بعد از آن بمقراض
ریزه ریزه کنند بمقدار شعیره و سر هر یک را بچیزی پاک
سیاه سازند و نگاه دارند و چون در مجلسی طبق برنج گرم پیش آید
مقداری از آن بر روی طبق بریزند آن اجزا به سبب حرارت
در حرکت آیند و دراز شوند و عامل چون اصل اینرا میداند بیرون
تناول میکند و باکی ندارد ادای کله پزان هر که مقداری از
[symbols] در دیگ کله پزان اندازد جمیع کلهای گوسفند
رزرقا شاید که گویا به نقیم مرده بود ادای خباز مقداری از [symbols]
[symbols] در تنور ریزد مطلقا یک نان بپای
نخود نشاند و همه فرو ریزد و بعضی برآنند که [symbols]
[symbols] همین عمل کند و براده [symbols] نیز
گفته اند و [symbols] نیز گفته اند [symbols] را من خود هم
تجربه کرده ام عجیب است ادای حلوائی نشر کند ببک دستی
بر حلاوات او مقداری از [symbols]
هر که از آن حلوا بخورد فی الحال بیرون دود از پس که طعم
او بد باشد ادای طبخی مقداری پنج درم [symbols]
ریزه کرده با براده اخل با قدری کند و آخر ... باشد

باصطلاح اهل کیمیا آمیخته در تقبه حجر و حار ریزند الی آن بر جای بازایستد و نتوانند که بر کرد تا وقتی که سنگ را بر دارند و از آن پاک سازند ادای سیابع ۳ درم افیون مصری با پنج عدد چوب در آب جوشانند و اوراباب بخوانند الی آن بیمار شود آن اسب که قدم از قدم بر نتواند داشت و چون روغن گاو در گلوی وی ریزند فی الحال به گردد ادای زر کر بمیرد [symbols] و از آن بر [symbols] بالدالحال بعون [symbols] کرد و موجب انفعال زند کر گردد ادای قیاد هر گاه کسی در وقت [symbols] پهن را بر [symbols] افکند و بر عکس مطلقا هیچ شکار نبدست او نیاید و آن حمام از پس شرو و ادای دفن و لعاب [symbols] [symbols] را بگیرد و تدخین و دفوف را بر آن دارد تمامی منش کردند و اگر همان مذکور طبل سازند هر گاه بنوازند جمیع طبولی که در آن نواحی باشد پاره پاره شوند ادای نقاع مقدار [symbols] در مجمره افکند جمله آنها جدا جدا بلند زنند الی الحال همه آب شود و ضایع کند و صل سیم در حیل دکان مسیر و انها جمع باشند که نبد و نبر و تلوین مال مردم را متصرف شوند و مجرد قهای ایشان عجیب و غریب است و دانستن مخاریق ایشان جهة حفظ مال و متاع خود از لوازم است و مقدمه مخرقهای ایشان آنست که تدبیری میکنند که در روی ایشان بانگ نمیکند تا هر جای که خواهند در آیند و این صورت بچند وجه دست دهد یکی آنکه [symbols] در دست میکنند و تا مادام که آن در دست است سگ بر روی ایشان بانگ نمیکند و چون [symbols] او با خود دارد همین خاصیت دهد دیگر

تدبیر

پیر و صحی را بگیرند و بکوبند و بغایت نرم و با این [symbols] سوزانند تا سیاه گردد و از آن صورت سگی بسازند و با [symbols] در خرقه بسته با خود نگاه دارد و خاصیت این در تسکیت کلاب اقوی باشد بر حامل بانگ کنند و نه او را بگیرند نوع دیگر سرق حیوان است و از آنجمله چون خواهند که نور را بدزدند با او سه کار میکنند و تالیف و تغییر و تلوین اما تالیف آنست که او را با جنس الفت میدهند تا هر جا میروند او بطبع در عقب در پی می آیند پی در رشته و رانده شده و آن چنان است که خیشوم ایشان را به دهن لور چرب کنند یا به روغن [symbols] اما تغییر آنست که شاخ او را متغیر میسازند تا صاحبش نشناسند و این بر نوع است که قوایم او را محکم بسته بر زمین می افکنند و قرن او را به آتش نرم ساخته بر هر طرف که میخواهند مایل میسازند و کثر و راست میکنند و به هر شکلی که خواهند میگردانند سیاه و سفید اما تبیض بر آن وجه آنست که [symbols] را میگیرند و در [symbols] چهار اسبوع تعفین میکنند تا مهرا شود پس قدری از دهن او بگیرند و با [symbols] منعم ساخته نگاه دارد و هر گاه میخواهند یکی با چیزی از مواضع حیوان را طلا میکنند که در وقت و ساعت سفید میکند و آن سفیدی همیشه میماند و بهمین طلا نحل میسازند نوع دیگر [symbols] و [symbols] و [symbols] و شمع خشن نیز بکدازند بکدیگر بر آمیزد پس آنرا بهر چه شود حیوان بالدالحال موی او سفید میشود و اسب سیاه را بهمین حیله ابلق میتوان ساخت اما تسوید بدین وجه است که [symbols] را به [symbols] سلا

[illegible] سحق میکند انگاه [illegible]
محلول بآن اضافه میکند واین دوا را خاصیت آنست که سر هر جزو
از اجزای حیوان بمالد سیاه گرداند بمثابه که همه عمر بهمانند واسب
ونوره را بدین دوا ابلق میتوان نمود ودر کتاب دیگر مذکور است
که بگیرند [illegible] و [illegible] وگل [illegible] وکوفته وبخته
بآب لیمو سرشته ونیک بپزانند تا وقت ادویه بآب آید در تنور
مالند ونیک بشانند وبگذارند آن ستور را اگر سفید باشد
واگر زرد واگر سرخ برنگ کرده وسیاهی خوب رنگ پذیرد
واسب وگاو وهر ستور سفید که باشد بدین رنگ ابلق میشود
ودر سرق الغنام لباب [illegible] مدهون بدهن انیت [illegible]
تا از پا میرود وچون بمقام حق زنند صوت یا شعر او را بهر لون
که خواهند ملیا زنند ودر اخذ زجاجه [illegible] اخذ
میکند بابت [illegible] علقه اروجوشیده
باشد در پیش ایشان می افشانند وچون میخوانند بر زبان می
گفتند وایشان بر میدارند ومیبرند سرق الشان خواه صغیر
خواه کبیر وآن چنان باشد که اول چیزی از مراد منبه شده
بیخود میشود ودارو که در و میمالند که موی او را میبرد وسیاه میشود
و مدت چهل روز برآن سیاهی میماند وآن دارو این است [illegible]
[illegible]
[illegible] اجزا برابر
مجموع را بپزند وبآب [illegible] بر آمیزد
وجسم هر آدمی که خواهند بدین دارو بیالایند در ساعت موی
فرو ریزد وسیاه کرده تا چهل روز پس از آن که بشود داروی

بالخطاط

بالخطاط نهند جلا را بگیرد ودر خل خمر محلول ساخته بروی اندایند وبگذارند
تا خشک شود پس آب برده باشد وبا غاسول میمانند تا بحالت اول
باز آید واز حیل ایشان بهمین قدر اکتفا شد خاتمه در لعبهای متفرقه
که حواله از غرایب نیست لعب الانارة افروختن وروشن کردن
چراغ از دور وطریقش آنست که [illegible] را با [illegible]
[illegible] برآمیزد واز دو برچوب خطی در اربکشد از این دوا سر او
وفتیله چراغ بر سر این چوب نهند وآتش در [illegible] زند
وبیفروزد وبدود تا سر فتیله را روشن کند واگر هم چوب نیست
گز باشد وبر دیوار خانه نیز همین توان کرد تا بدیگه دیوار هموار
بود وخطش نیک سطر باید تا آتش زود بدود ولعب القرطاس از
کاغذ تا بآب رود که بر وکباب توان نمود وخاکینه توان پخت
بگیرد [illegible] بایکدیگر بیامیزد ومقداری را
[illegible] بایکدیگر بیامیزد وکاغذی را چون تا بآب سازد
واگر چهار پهلو بود بهتر واین مذکور بروی بیندازد وتکرار
قطع کند وبعد از جفاف بر سر آتش داین نهاده وروغن
در وی کند وآنچه خواهد از تخم ولحم بر روغن بپزد لعب دیگر
از صاحب تجربه استماع افتاده بگیرد [illegible]
ودر میان دو طبق کاغذ نهند واز آن کاغذ تا به سازد وروغن دارو
ریزد وکباب بسازد ونکته درین عمل مخفی ملیا زنند وآن [illegible]
دون قرطاس است بعد از آنها دن [illegible] بین الطبقتین
وهو اعلم لعب السکین وکمی که در آتش باشد نه الی غلیان
او را السکین ذهب وآن چنان است که بگیرد [illegible]
وبگذارد تا خشک شود پس بتوان بزرگ دا را بگیرد وهر گاه خواهد

کہ ایت عمل کند آن عظیم کبیر را بر سر دیگ جوشان بنهند تا الحال عیان
او را شکستن نماید لعب القطع برشته ضعیف استخوان بزرگ را
دو نیم کند و عملش چنان است که بگیرد رشته نازک از [symbols]
و تر سازد و او را به [symbols]
و بگذارد و آن بر استخوان چند نوبت تا بریده شود لعب البکا سحق
کند [symbols] را با آهن طیب چون روغن نوه دام
یا روغن گل زنبق و بدان مسحوق کنند یا ریسمان بیالاید هر که آن
ریسمان بوی کند تا الحال بگرید در آید لعب النعل صحیفه سازد از
[symbols] بقدر ده قدری در او وضع کند و آب در او ریزد و بر چند
آتش سخت کند بجوشش نماید بلکه بغایت گرم شود لعب الرقص کلب
مقداری از [symbols] خالص تازه بوی صلایه کند
و با [symbols] آمیخته نان پزد و بسگی دهد لعب ازرنا تا کر به
کنان در رقص آید و اگر بیشتر خورده باشد کرنشی کند نوع دیگر
لعب الصیحه بگیرد [symbols] و در کوزه کند و سر او را
محکم بپوشد و بعد از آن قدری [symbols] در وی افکند
و بانگی عظیم آید از آن کوزه نوع دیگر بگیرد [symbols] هندی
و نقبه جوز در وی کند و تمام مغز از وی برآرد و آنگاه از آن
نقبه قدری [symbols] در وی ریزد و سر نقبه
بگل حکمت محکم کند و تحقیق نماید و بر آتش نهند بانگی عجیب از آن
بیرون آید لعب الاکسیر و اگر مقداری [symbols] بستانند
و در کوزه کند پس آب در وی ریزد زود بشکند بی آنکه دست
بوی رسد لعب رقعه و آن چنان است که رقعه نوشته در آتش
اندازد نسوزد بلکه آتش فرو میرود و عملش چنان است که بنویسد

بران رقعه

بران رقعه هر چه به شکر و زعفران و گلاب و مداد که عمل کرده باشد
[symbols] و جمع در وی بچید و در وسط
آتش افکند نسوزد و آتش منطفی گردد و مراد از رقعه حرف آنست
تا مخفی نماند لعب العجل از گل آنرا دو شکل گوساله تمثال سازند
مجوف و از زیر او سوراخی بگذارند و در زیر او نقبه بدون ترتیب
دهد و چون خشک شود [symbols] جزو از آن سوراخ در وی
افکند و آن سوراخ را نیز محکم سازند و باید که جز نقبه منحصر او بدان
راهی نباشد و چون خواهد که عمل کند مقداری [symbols]
در پیش بیاورد و کند از درون او آوازی عجیب بیرون آید
لعب الحوت چنان است که ماهی بچه بر خوان حرکت کند و مردم
متحیر گردند و طریقش آنست که [symbols] تنی سازند
و بر زمین کرده او را بگل حکمت بسته کرده چون ماهی گرم از خوان
برتابه نهند و خواهند که مجلس آرند آن معمول را در درون
وی نهند اندک وقتی که معمول گرم شود بحرکت آید و ماهی را
در حرکت آرد لعب الطیر آنست که مرغ بریان بر طبق آواز
کند و عملش چنان است که قدری [symbols]
در گلوی وی نهد در شوربا کریزد چون برآرد و بر طبق نهد
آوازی از وی ظاهر گردد لعب البط چنان است که بطی از
کاغذ بر روی آب بگوید و صنعتش بر این وجه است که بطی سازد
از کاغذی مجوف و بر روغن و زعفران اندود آید و دو اکثی
[symbols] در پیش افکند و اکثی در سینه اش و بر آب
نهد تا حرکت کند و بانگ کند لعب کرکه زنبورکه در زینت
افتد و او را بر زبان افکند و [symbols]

که در غایت حدت بود بر روی ریزد و بعد از یکساعت حرکت کنند
چنانچه گویی حیات دروی پدید آید و بعضی از اهل شعبده و نابه را
بجای زنبور ذکر کرده اند لعب التفاحه این بازی جهت افساد قوت
ذائقه کرده اند مثلا به که اگر نبات مصری در دهان نهند تفه نماید
و اگر ماکولات و مشروبات هیچ نتواند خورد و آن چنان است که
که [symbols] و ورق [symbols] بدهند تا آن مضغه
کند یا مجرد ورق بدهند تا بنماید این حالت در ذائقه سه اثر شود
و چون خواهد که دفع شود به [symbols] مضغه کند
یا با بیت [symbols] الحال باقرار آید لعب التحیر این بیهوشی
خاص تحیر است و این را دو نوع تجربه کرده اند یکی آنکه [symbols]
را بر گردن خر ببندد بیفتد و بیهوش گردد و چون از گردن
او باز کنند در وقت و ساعت بهوش باز آید نوع دیگر آنکه
فانوری عریض که او را [symbols] گویند در گوش
دراز گوش نهند به مرتبه بیهوش گردد که گویا مرده است
و چون بیرون آرند فی الحال بخود آید لعب الضحک بازی است
که موجب ضحک باشد و این چنان است که از آن شراب
که حمار در آن [symbols] کرده باشد بردارند در زیر
خوانی که بر آن طعام خواهند خورد بر زمین ریزد هیچ کس نتواند
خورد و از بسیاری خنده و کسی سببی آن نداند و گفته اند که اگر
کسی را بگیرند و از موی از شعر [symbols] در پای وی
ببندد و در زیر سفره و خوان نهند همان عمل کند نوع دیگر
زبل [symbols] در هر مجلسی که در آتش اندازد
از حاضران مجلس صورتها واقع شود که موجب ضحک بسیار

باشد

باشد لعب الفالوده این شعبده ایست که آب صافی را پالوده کنند
و مزعفر سازند و این شیرین ترین همه لعبهاست بگیرند مقداری
[symbols] سفید پاک تیغش و سحق بلیغ نمایند
تا مثل غبار گردد به پرد و بحریر و فرا حور آن [symbols]
[symbols] صافی بگیرد و بکوبند کوفتنی نیکو و مناسب آن دو و دو گوگرد
[symbols] پاک و خشک کرده نرم کوفته و بیخته و با آنکه
هر یک از مجموع را منفرد کوفته و بیخته باشد دیگر باره نیز
بهم آمیخته سحق نمایند و مقدار هر یک از ادویه
ثلاثه وزن نماید و وزن انرا به تکرار تجربه معلوم باید کرد
پس سفوف منخول را بنوعی که لطف طبع اقتضا کند در
دست گیرند پر از آب صافی را پیش نهاد و پنهان از اهل
مجلس آن دوا را در آب افکند دروی ظرف را زمانی
نگه دارد و چنان فرا نماید که عزیمت میخواند لعبدار

ساعتی که پرده بردارد پالوده باشد بسته و
شیرین و نهایت خوشمزه والله
اعلم و چون قاعده چنین باشد
که ختم طعام بر حلوا
باشد اگر این
مقام باید
کلام نیز بدین شیرینی
اختتام یابد بخاطر از منا
سبتی نخواهد شد
تمت تمت

